

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228485

UNIVERSAL
LIBRARY

اَمَّا الْقَرْنُ اَمَّا اللهُ اَمَّا اللهُ اَمَّا اللهُ

بسم الله سبحانه وحسن توفيقه غرثانه نسخته بتركة نراوا

عشرين تذكرة العلم، الربانيين سمات به

الحمد لله رب العالمين

من صفات الفخرين من آيات الله المتبل ما سوى الله

تلف الرشيد لمولانا شيخ ولي الله محبوب الله القوي لا ناعبد الا الله لا اله الا الله

بأقلام محمد مرواريد وحتك حبل ليدله
بأقلامك منير مستير صاين من مطبوع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله حق حمداً والصلاة والسلام على محمد رسول الله وعبد
وعلى آله وأصحابه الموفين بعهدهم ومن اتبعهم من العلماء والأسيخ وراثة علومهم بعد
این سال است سنی لبیان حدیثین که مقصود اصلی در این کتب حدیث است که غالباً در سایل و
مصنفات از آنها نقل می آرند و بحسب عدم اطلاع بر این کتب جامع تحریر می یابند و بالتبع برخی از احوال مصنفین آنها نیز
مذکور میشود که در حقیقت قدر تصنیف از قدر معقش بدیه است و گویا نسبت غیر منطوق اولی ذکر متون است
و گاهی ذکر بعضی شروح مشهوره بعضی از کتب متداوله نیز در آنها خواهد آمد زیرا که شروح مذکوره را بحسب کثرت
شهرت و منفی و کثرت شهرت نقل و توفیق و عناد بر آنها حکم متون حاصل شده و امید تعالی بعضی منافع الخ
والخط و ثبت اقدامنا في مواضع الزلال انه مرجو في الادنى والاخرى وعليه التكل والاعتقاد
والدين والعقل كتاب موطا تصنیف حضرت امام مالک است علیه الرحمة که صاحب متبوع اند و تعریف
توصیف ایشان نظر کمال شهرت فضایل و محاسن ایشان فضولی نماید لیکن بقصد تبرک و تزیین این
رساله باره از احوال که است اثنال ایشان نگاشته می آید و همین نیت در باقی کتب
مشهوره و مصنفین آنها عمل رفته و همین را آنچه مذکور میشود و خالی از فایده زیاده نخواهد بود چنانچه
بر تاریخ دانان و احوال نویسان پوشید نخواهد ماند نسب مبارکش اینست مالک بن انس بن مالک

ابن ابی عامر بن عمرو بن عیسی بن اسحاق بن عثمان بن عیین بن عجمه مفتوحه بعد ما شاة بنجینه ساکنه بن عقیل بن جابر بن عجمه
 مضمونه و مثلثه مفتوحه بصیغه التصغیر کذا ضبطه الحافظ ابن حجر فی الامصاحه فی ذکر ابی عامر بن عمرو و ابن ابو عامر
 رازیهی در بحر یلهما به ذکر نموده و گفته لم ار من ذکره من الصحابه و قد کان فی زمن النبی صلی الله علیه و آله و سلم و لایه مالک
 روایت عن عثمان بن عفیر من الصحابه و الحافظ ابن حجر در صحابه بر همین دست در انفا نموده اند و شیخ محمد بن اسماعیل
 بن عقیل در شرح مختصر خلیل که در سلطنت مشهور و ذوق مالکی و در دیار مغرب ریج و مندا و است چنین گفته
 است و اما ابو عامر بن عبدی مالک بجای شهید بخارزمی که با مع رسول الله صلی الله علیه و سلم خلافت را
 انتهی لمخصاص من دیاج الموحج لابن سرج و مع العلم و نیز باید دانست که در قطنی نام خلیل را که جداست علی
 امام مالک است بحکم مضمونه بدل خلاصه ضبط نموده و این عقیل پس عمر و بن اسحاق است و صاحب
 مشهور ندی صبح است و لهذا امام مالک را صحیح گویند تولد امام مالک در سنه ۹۲ هجری بود و سه از هجرت
 مقدسه واقع شده چنانچه بحکم بن کبیر که از اجل تلامذہ ایشان نقل نموده و مدت حمل ایشان
 هم در آن شده بعضی دو سال و بعضی سه سال نوشته اند و فاته ایشان در سنه یکصد و هفتاد و نه
 اتفاق فتاده تاریخ تولد و وفات ایشان از بزرگی درین نقطه نظم نموده و مدت عمر شریف
 ایشان نیز از همین دو تاریخ ظاهر میشود قطعه فخر الائمة مالک * نعم الامام الثالث مولد
 بخم مده و فاته فاز مالک * علیه مبارک ایشان چنین نوشته اند که ایشان در ارم
 فیه اندام و سپید رنگ یاقوت نبردی کشا و چشم خوش صورت بلند بینی بودند و در پیشانی
 ایشان موئی سر کشید است و این قسم شخص و در لغت عرب اصلح گویند جناب امیر المومنین
 عمر فاروق و جناب امیر المومنین علی رضی الله عنهما نیز اصلح بودند در ایشان دراز و انبوه بودند و
 سینه ایشان میرسید و موی شارب را آنچه بر کساره لب می باشند میگرفتند و حلق
 شارب را کرده میداشتند و میفرمودند که این حلق از باب مثلثه است و جروت وافر داشتند
 در ین باب نیز تمک بفعل امیر المومنین فاروق رضی الله عنه میفرمودند و دردی نه رضی الله
 عنه کان فقیل سلبه اذا اشته امر یعنی بدت خود را بار بار تاب میدادند و قتیکه در همی مستغرق

میشدند و اقدی گفته است که امام مالک نود سال عمر یافت و سجدی بودی خود را خضاب نکرده بپای
 و حمام داخل نشد و امام مالک رخمه امده بسیار خوش لباس میبود و جامه اعدن که شهرت درین ثیاب ثغابیت نفیس
 و بیش قیمت میباشد میپوشید و بجای خربان مهر و قسم اعلی میپوشید و لباس ایشان سپید میبود و اکثر اوقات عطر
 جید میمالید و میفرمود که دوست ندارم هر کسی که حق تعالی او نعمت و ثروت داده باشد و اثر آن بر او ظاهر نباشد
 زیرا که گمان نعمت او از کفران نعمت کاتب حروف گوید سلف صالح را در نقاشی و ضد آن غیت صالح
 بود و کی که نفاست دوست بود برای اظهار نعمت الهی میپوشید و خوش میپوشید و کی که ثیاب دون
 اختیار میکرد و بر نیت توضع و عدم شهرت میکرد پس هر یک از ایشان مصیب است و هر کسی را از ثواب
 بر طبق غیت او نصیب الناس فیما یعشون ندهب اشتهب که شاگردشید امام است گفته است امام هرگاه
 که عامل بر سرستی یک پله از آن زیر زقن آورده هیچ میداد و نیز یک جانب او را دوشانه ارسال میکرد
 که در عرف این دیار آنرا شمله گویند و عرب غلب نامند و هرگاه بنا بر ضرورت میکشید و در خانه نمی
 و بیرون نمی برآمد مکرده میداشت سر می کشیدن و راجعیتی و مرضی و گشتی امام از سیم بود و نکین او
 سیاه رنگ در و این آیت را نقش کرده بود حَبْنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ مطرف که از شاگردان او است
 روزی از سبب اختیار نقش سوال کرد فرمود که در کلام الهی شنیده ام در حق مومنین میفرماید قَالُوا حَبْنَا
 وَنِعْمَ الْوَكِيلُ مرغی استم که مضمون این کلمه نصب بعین و نقش ضمیر من باشد و در دوازه امام این کلمه میگوید
 که ما شا اعد این نیز سوال کردند فرمودند که حق تعالی فرموده است وَلَوْ اَدْخَلْتَ جَنَّتْكَ قُلْتَ
 که ما شا اعد و جنت من خانه منست پس خواستم که همراه که بخانه در آیم این کلمه بیاید من آید و بر زبان من
 جاری شود و خانه که در آن امام میماند در مدینه منوره خانه عبد الله بن مسعود بود که از کبار صحابه است
 و مکان نشست امام از مسجد نبوی مکان امیر المومنین عمر فاروق بود و امام فرموده است که در تمام
 عمر خود با تعصبی سبک عقلی نمیشی نکرده ام امام احمد بن حنبل میگوید که امر است عظیم که هرگز غیر از امام
 مالک میسر نیاورد و در زمره علماء فضیلتی بهتر ازین نباشد زیرا که صحبت سیفهان نور علم را بقیه
 میکند و لابد تنزل از ذروه تحقیق انم تخصیص تقلید نمیشین اینها را ضرور بپایستند و این سخن

امام مالک میگوید که
 سرور می کشید
 و اکثر شست
 نقره در دست
 ۴.

علم قدس میکنند و امام مالک را کسی در خوردن و آشامیدن ندیده بود و خلوت نمیکرد با مصف
 این نمکین و وقار در حسن خلق با اهل و اولاد و خدم و حشم بر تبه عظیم بود و درین باب
 اتباع سنت سینه رسول الله و اصحاب کرم میفرمودند و در طلب علم حرص و اخود
 در ابتدا سه زمان طلب که مایه ظاہر سه چندان نداشت سقف خانه خود بر کندید سه
 و چوب آنرا فروخته در کار کتاب و غیره صرف فرموده اما بعد از آن بر دسه هجوم آورده
 و فتوح عظیم داشت و حفظ بدرجه انتمیداشت میفرمایند که چنین نشده است که چیز برادر حافظه خود جاد او
 باشم و باز او را فراموش سازم و ابتدائی شستن امام در مجلس افاده تعلیم در سفده سالک
 بود گویند که در آن ایام زنی از عمده ما سه مدینه قضا کرده بود و غساله چون بهیم غل
 قیام نمود و دست برفج آن زن گذاشت گفت این منبرج چه زن کار بود دست
 غساله برفج پسید هر چند تردد و تلاش نمودند دست از رفج جدا نیشد آخر این شکل را
 بعلم و فقها راجع ساختند و چاره کار بستند همه ما از چاره منبر و مانند امام بی بصیرت
 برد منبر بود که این غساله را حد قذف بزنند همین که هشاد دره زدند دست از رفج
 جدا شد و از آن روز امانت در بایست ایشان در اذان مردم مستقر و راسخ گشت امام
 فرموده است که بدست خود هزار حدیث نوشته ام و از قطنی از اجله محدثین است گفته
 که هیچکس را این اتفاق نیفتاده که امام مالک را افاده و دو شخص از دسه یک حدیث
 را روایت کرده اند و ما بین وفات این دو کس یکصد و سی سال یکم از آنها محمد بن مسلم بن
 شهاب زهری است که او ستاد امام مالک است و حدیث فرقیه سنت مالک بن
 سنان را در باب سکنی المعتقد از امام مالک روایت کرده و دیگر ابو حذافه سہمی
 ست از شاگردان امام مالک و صاحب نسخه موطا است همین حدیث را از امام
 مالک روایت کرده و وفات زهری در سنه یکصد و بیست و پنجست و وفات ابو حذافه در
 دو صد و پنجاه و کسر چند کاتب الحروف گوید روایت زهری از امام مالک رضی الله عنه از باب روایت الاکابر

عن الامام غوث است که خالی از ذرّت نیست و محدثین را درین باب کتاباست و انعقد تعادوت دو
 ملاوی از کیشیخ در وفات نیز خالی از غزابتی نیست و این حرف محدثین سابق و لاحق گویند و شیخ ابن حجر در شرح
 منجبه نوشته است که اکثر ما قفنا علیه فی ذلک التعادوت مایه و محسون سنه باز مثال آن نیز نوشته
 اند و غالباً انعقد تعادوت در صورت روایت اکابر از مسانعت میدهد و مجلس امام مالک مجلس
 بیست دو قرار بود هرگز شور و غوغا و آواز بلند در آنجا گنجایش نداشت و خود بر کسی نمیخواندند
 تلاظه میخواندند و خود می شنیدند و این تعید بابران بود که در زمان ایشان جماعه از اهل
 عراق قراءه علی الشیخ را از وجوه تحمل حدیث نمی شمردند و سماع از لفظ شیخ طلب میکردند برآی
 دفع و هم آن جماعه اکثر علماء مدینه و حجاز این روش را اختیار فرمودند و الا در قدیم نزد محدثین قراءه
 الشیخ علی التلکیز مروج و معمول بود و از شاگردان امام مالک یحیی بن بکیر را که یکی از صحاب موطا است
 اتفاق فاده که چهارده بار کتاب موطا را از امام مالک بقراءه ایشان شنیده این حدیب که یک
 از یاران گزیده امام مالک است میگوید که امام مالک در تمام مجلس فاده و سماع حدیث بطوری نشستم
 در آنو بدل نمیکرد و در محبت کمال تادب بحدیث رسول و انبیاء و درین امر نهایت احتیاط بود و گویند که در تمام
 عمر در حد حرم مدینه منوره قضای حاجت ننموده بیرون حرم میرفت مگر در حالت مرض و ضرورت
 و چون برای سماع حدیث می نشست استعمال خنبوس و عطر میفرمود و جامه های لغیر
 می پوشید و سندی برای ایشان می انداختند و از حجره خود کمال سکینه و خشوع
 برآنده بوقار می نشستند و عود و بجم حاضر میکردند و می فروختند تا وقت فراغ از ذکر حدیث بهین
 وضع می بودند عبد آمد بن المبارک که امام عظیم است از ائمه حدیث و فقه و تفسیر قراءه و از شاگردان
 امام مالک است و شهرت او مشغنی است از تعریف توصیف او نقل میکنند که یکروز نزد امام حاضر بودم و امام
 روایت حدیث میفرمودند امام مالک هم مشغنی شدن آغاز کرد شاید ببارش زد و گونه روی امام
 متغیر میشد و رنگشت هرگز روایت حدیث را قطع نفرموده و لغزشی در کلام او ظاهر نشد
 چون مجلس منتفی شد و مردم متفرق شدند عرض کردم که امروز چه مبارک خیلی تغییر پیدا کرده فرمودند

تمام ماجرا متصل بیان کردند و گفتند که این قدر صبر من بزرگ است و چهار مجلسه و شکایای خود است بلکه
 محض نیاید تعظیم حدیث پیغمبر است بقیان نوری که شهرت ایشان کافیت از ترفیع و توصیف ایشان
 روزی در مجلس امام مالک حاضر شدند و عظمت و جلال صفت و شوکت آن مجلس و نور انوار و برکات آنرا
 مشاهده فرمودند و این قطع در مدح امام ایشان نمودند قطعه بدیع الجواب فمأیراجع هیبتاً
 و المسائلین نوکسر الاذقان و ادب القادر و عن سلطان التقی و فهو المهابت لیسین اسلطان
 و بشر حافی که یکی از شایسته صوفیه اهل اشد است میفرماید که از جمله زینت دنیا این نعمت است که شخص بگوید
 حدثنا مالک یعنی بهیبت و شوکت امام مالک با من چه برسد بهیبت که شاکردی و در از خاخر و دنیا و
 میسر و دنیا و صف آنکه از وسایل آخرت و موردین است و امام مالک این بیت را اکثر بزرگان
 میراند شعر و خیر اموال الدین مکان سنه و شمالا موال المحذات البدائع و در این شعر از
 باب حکمت است که مضمون حدیث نبوی انظم نموده است از کلام ارشاد نظام امام الیسین العلم بکثرة
 الروایة انها هون و یضعه الله فی القلب و این کلام ایشان تحقیق دارد پس عین که لایغنی روزی
 از ایشان پرسیدند ما تقول فی طلب العلم فرمود من جمیل لکن نظیر ما یلزمک من حین تعجم
 الی ان تمسی فالزمه و درین کلام ایشان نیز غرر بانی که در تفسیر فرموده است لایغنی للعالم ان تکلم بالعلم
 عند من لا یطیق فانه ذل و امانه للعلم و کاتبی در مدینه سوار نمید و میفرمود انا استجی من امدان طائفة
 فیها قبر رسول الله علیه و سلم سجاف و دانه و چون موطا را تصنیف فرمود ملک مدینه بر روش او موطا
 برداختند مردم عرض کردند که چرا اینقدر محنت بر خود یکشید که دیگران شریک این امر شده اند
 و مثل این تصنیف نموده اند فرمود ما بنامید تصانیف دیگر آنرا آورده اند و امام در آن نظم فرمود
 و گفت شتاب است خواهند داشت که ممل لوجه امد و اقم شده و فی الواقع از تصنیف
 دیگران نام و نشانی پیدا نمیکند من موطا ابن ابی ذئب و موطا امام مالک و محمد و موطا
 امام و مایه اجتهاد علماء اسلام گشت و بقبول بقدر حسن البیته حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب طلیته
 الاولیا در ذکر امام مالک بسند صحیح آورده که سهل بن زحیم که یکی از عابدان وقت از یاران عبدالمد

بن المبارک ساکن مرو بود و گفت در روزی جناب رسالت بنواب دیدم عرض کردم یا رسول الله حال او چنان
 برکت نشان شما منتفی شده است اگر ما را در موردین شکی و شبیهی بنجا طواف کند که تحقیق نمایم چنان نشان بدید
 فرمودند هر چه شمار شکل خود از مالک بن انس پرسید و نیز در همان کتاب از طرف روایت کرده که ابو عبید
 نام شخصی از موالی لیشین که خیلی بزرگ و متقی و خدا پرست بود گفت من زیارت حضرت رسالت
 پناه مشرف شدم دیدم که آنجناب در سجده نشسته است و اگر دعا و مردمان حلقه زده اند
 و امام مالک رو بروی آنجناب ایستاده است و پیش آنحضرت قدری شک نهاده اند
 از آن شک قبضه قبضه با امام مالک عنایت میفرمایند و امام مالک بطریق شار بر مردمان
 و تعبیر آنجناب بنجا طواف میفرمایند که علم نبوی اول در مالک ظهور نمود و بعد از آن مردم دیگر
 بواسطه او رسید و نیز از محمد بن روح سجیعی مصری که او سند مسلم صاحب صحیح مشهور است آورده
 که روزی زیارت آنجناب در خواب مشرف شدم و عرض کردم که ما مردم در حق مالک ولیست
 مختلف ایم که کدام یک ازین هر دو عالم تر است آنجناب فرمودند مالک دارث تخت منبت
 آن وقت چنین فهمیده ام که مراد آنست که دارث علم منبت و از یحیی بن خلف بن الربیع طرسوسی
 آورده و او نیز از صالح و عباد وقت بود که گفت من روزی نزد مالک ابن انس حاضر بودم
 ناگهان شخصی آمد و گفت در قرآن چه سر مای آیا مخلوق است یا نه امام سرمود این زندیق بکشید
 که از کلام او بی فتنه ناخواهند زاید و بعد امام مالک برین مسأله عجب فتنه برپا شد و جماعه
 کثیر از اهل سنت مقتول و ذلیل شدند و همچنین از جعفر بن عبد الله آورده که گفت ما نزد امام مالک
 بودیم که شخصی از و پرسید که تفسیر الرحمن علی عرش استو چه میفرماید استوی چگونه بود امام ازین
 سوال بسیار اظهار لال فرمود و نظر بر زمین انداخته تا در فکر ماند و بر جبین او عرق آمد بعد از آن فرمود **اَلْكَفُّ عَيْنُهُ**
مَعْقُولٌ وَ اَلْاَسْتِوْءُ مِنْهُ تَغْيِيرٌ مَجْهُولٌ وَ اَلْاِيْمَانُ بِالْوَلِيَّاتِ الْمُسَوِّفَةِ بَعْدَ اَزَانِ فَرَمُودِ كَيْفُ عَيْنُهُ
 برانید که او صاحب بدعت و نیز از ابو عروه که از اولاد حضرت زهیر بود آورده که ما نزد
 نزد مالک دیدم که شخصی پیدا شد و عیوب و نقایص صحابه را ذکر کردن گرفت امام گفت بنوعی انان این ایست

وَحَمْدُ رَسُولِ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشَدُّ عَلَى الْكَافِرِ مِمَّا يَبْكِيَهُمْ وَتَأْيِيزُ كَيْدَ لَيْعُظِ أَهْلِهِم
 الْكَافِرُ عَبْدُ الزَّانِ فَرَمُودُ كِهْرَمُكَ بَا أَصْحَابِ سِغِيرِ دَر بَاطِنِ بَدِ بَاشَدَ وَازِ لِيْشَانِ نَا خُوشِ زِيْستِ مَنَایِ
 دَرِینِ اَعْقَادِ اِخْلِ است این را اَلْغُفْمِ اَنْتَهی عَمِیقِ زَهْرِیْ گُویدِ که اِمَامِ اَوَّلِ مَوْطَارِ اِشْتَلِ پُرْدِهْ هِزَارِ
 حَديثِ سَختِ بُوْد وَاَهْمِستَهْ اَهْمِستَهْ اَنْتَخَابِ مِیْ فَرَمُودُ تا بَا یَنْ حَدرِ سَیدِ وَا اِمَامِ دُرْ قَیدِ حَیاتِ بُوْد مَوْطَارِ
 مَسْوُودِ بُوْد وَا لَهْنَدِ اَنْسَخِ بَیَارِ دَارِ وَا هِیْ سَخْتَهْ تَرْتَهیْ دِیْگَرِ یَا فَنْتَهْ سَا کَرْدِ اَلِ اِمَامِ فَرَا خُورِ اَسْتَعْدَادِ خُودِ مَوْطَارِ
 اِخْتِیارِ کَرْدِهْ رَا بَیْجِ سَا خْتَنَدِ وَا رَا حَا وِیْثِ هِمُ فِیْ اِجْمَلَهْ تَعَاوُثِ قَلِیْلَهْ اِست اَلْوَرْدِ عِدَدِ اَنْدِ سَیْ
 کِهْ رَیْسِ مَحْدِثِیْنِ اِست کُفْتَهْ اِست کِهْ اَلْکَرِ شَخْصِ اِبْطِلَاقِ زَنْ خُودِ سُوْگَنْدِ خُورْدِ کِهْ اَنْجَهْ دَرِ مَوْطَارِ اِست بِلَا شُکِ
 وَا شُبُهَهْ مَحْجُوحِ هَاشِمِ نَشُوْدِ وَا یَنْ دَلُوْقِ وَا عَمَادِ بَر کُنْا بِیْ دِیْگَرِ نِیْسْتِ وَا سَعْدُوْنِ نَامِ شَا عَرِیْ وَا رِیْجِ
 مَوْطَارِ وَا تَر غَیْبِ بِلِمِ اِمَامِ کَاکِ بَا یَیْمِ اَنْتِ اَرْ کَرْدِهْ بَا رَهْ اَزْ اِنْهَایِ نَوشْتَهْ مِیْ شُوْدِ اَبْنِیَا اِست

اقول لمن يروي الحديث ويكتبه ان احببت ان تدعى لكل الحق كذا اترا عذرا كان بين بيوتنا ومات رسول الله فيها وبعده فبادرهم موطا مالك مثل فوته ودع للموطا كل علم تريده ومن لم يكن كتب الموطا بسبيله جزى الله عنا في موطاه مالا كذا لقد فاق اهل العلم حيا وميتا فلا يزال يسقى قبره كل غصن	وسيلك سبل الفقه فيه ويطلب فلا تعد ما يحق من العلم يثرب يروح ويغد فحبرئيل المقرب بسنة احما به قد تاذبول فما بعد ان فات الحق مطلب فان للموطا شمس العلم والغير كوكب فذاك من التوفيق بكت محب بافضل ما يجزي اللبيب المهذب وصارت به الامثال في الناس تضرب بمنق ظلت عزاليه تسكب
---	--

وَقَاضِي ابُو الْفَضْلِ عِيَاضُ رَحْمَةِ الْعَالَمِينَ دَرِینِ بَابِ نَظْمِ دَارِ اَبْنِیَا اِست وَا وَرْسْتِ نَظْمِ
 اِذَا ذُكِرَتْ كُتُبُ الْحَدِيثِ فَحَيَّ اَهْلَ بَكْتِ لِلْمَوْطَا مِنْ مَصْنُفِ مَالِیْ

الاصناف السطحية
 المصنفين في التاريخ
 من القريب

عزالي و عزال
 من القريب
 من القريب
 من القريب
 من القريب
 من القريب

فما وضعت في الفقه لها لسالك على رغم خشوم الحسود الماحث ومنه خرج اليه المبارك ^{استفاد} فن حاد عند هالك في الهوالك	اصح احاديثا وثبت حجة عليه منقولا اجماع من كل لغة منه فخذ علم الديانة خالصا وشد به كف العناية يهتدى
---	---

بايد دانست كه موطارا از حضرت ^{عليه السلام} در زمان اتيان قريب هزار كس شنیده و سند گرفته و نسخ
آن بسيار است و از طبقات مردم فقها و محدثين و صوفيه و آمارا و خلفا بطريقين بزرگ ازان
امام عالي مقام آنرا سند کرده اند و آنچه از نسخ موطارا در ديوار عرب يافته يعقود چند نسخه است
نسخه اولي كه اروج داشهر است و محمد و طواف علماء است نسخه يحيى بن يحيى معصومي آنده است كه
مطوعه الاطلاق بر همان منطبق ميشود و از لفظ موطابي تقيد متبادر ميگردد و ادال اين نسخه
بسم الله الرحمن الرحيم وقوت الصلوة مالك عن ابن شهاب ابن عمر بن عبد العزيز اخراصلوة
يوما فدخل عليه عمرو بن الزبير فاخبره ان المغيرة بن شعبه اخراصلوة يوما وهو بالكوفة فدخل عليه
ابو سعودي الانصاري فقال ما هذا يا مغيرة ليس قد علمت ان سريلا نزل فصلي رسول الله صلى الله عليه وسلم
ثم فصلي رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم فصلي رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال ينهد امرنا فقال عمر
بن عبد العزيز علمنا حديثا بيا عروة او ان جبريل موالذي استام لرسول الله صلى الله عليه وسلم وقت الصلوة
قال عروة كذلك سير بن ابي سعودي الانصاري حديث عن ابيه قال عروة ولقد حدثني عائشة زوج
النبي صلى الله عليه وسلم ان النبي كان يصلي العشاء ثم سفي محرابها قبل ان يظهر پس حالافروا فقام
كخبره از احوال يحيى بن يحيى بن زبير لم آدره شود بن ابي است ابو محمد يحيى بن كشيدي بن شلاس
يفتح النواويس لسكون المبهلة وبعد الام الف وسين مهلة بن شمس بن شمس بن شمس بن شمس بن شمس
ومنشخ الام الاو لابي بن سفيان بن سفيان بن سفيان بن سفيان بن سفيان بن سفيان بن سفيان بن سفيان
نخبة بعد الف ونسبت و مصمودي است و صادقي بن كوشيد بعد ايكه در دس بوي ازا
سهر يا بند نسبت لبا و كه قبيله است از مصموده و از اجداد او منقبا و دل كسي است كه اسلام آورد

بر دست یزید بن عامر لثی پس نسبت او بولاء اسلام یعنی هست و از اولاد و تقایا اول کسی هست باندوس
 در آمد و سکونت اختیار کرد و کثیر است و گویند یحیی بن دسلاسن است که در شکر طارقی برآمد و دسلاسن
 نیز بر دست یزید بن عامر اسلام آورده و بعضی گویند اول کسی که از اجداد او و شرف اسلام مشرف
 شد همین دسلاسن است باید نیست که یحیی بن یحیی چند باب آخر از کتاب الاستکفاف بلاد وسطه
 از حضرت امام سماع نشده و خود یحیی بن یحیی که مراد اسماع این ابواب که باب خروج
 الاستکفاف الی العید است و باب قضای الاستکفاف و باب الکحل فی الاستکفاف است
 شک و شبهه است لهذا این ابواب ثلثه را از زیاده بن عبد الرحمن روایت میکنند
 و یحیی بن یحیی موطا را در بلاد خود قبل از آنکه بزیا رت امام و استفاده ازان عالمقام
 مستعد شود از زیاده بن عبد الرحمن حاصل کرده بود و تمام موطا را ازان بزرگ گرفته
 بود و تفصیل حال برینینو است که یحیی بن یحیی از فرقه بربر است و جدا و مسلمان شده در
 قرطبه از زیاده بن عبد الرحمن موطا را گرفت و اتفاق نمود بعد ازان شوق طلب علم او را
 عنان کش شد و از ببت ساله بود که بمبت مشرق رحلت نمود و از امام موطا را سماع
 نمود و ملاقات او با امام در سنه یکصد و هفتاد و نه بود که سال وفات امام است و در
 وقت وفات امام حاضر بود و پنج سیزه جازه او خدمت کرده و از عبد الله بن وهب که
 اجل شاگردان امام است نیز موطا را و جامع او را روایت کرده و جمعی کشید را از
 اصحاب امام دریافته و از ایشان اخذ علم نموده است و او را در رحلت برای طلب علم
 از وطن خود اتفاق افتاده در یک رحله از امام و از عبد الله بن وهب و از لثی بن سعد موطا
 و عثمان بن عینیة و ناخ بن غیسم فارسی اخذ علوم نموده و رحبت نمود و در رحلت دوم محضر
 به استفاده از خدمت ابن القاسم که صاحب مدونه بود و یکی از عیان شاگردان امام مالک است
 گفتا نموده در رحلت اولی روایت نقل را استیفا کرده بود و در رحلت دوم تفقه و روایت را
 کمال رسانید و جامع ابن الروایة و الدرایة معاودت کرد و در اندلس مشارالیه گشت

و بر جمیع استغفار آن دیار با و منحصر شد و بتسل از و رجوع فتاویٰ بعضی بن دنیا بود که او نیز از کلام
تا نده امام مالک است و بسبب همین دو کس مذہب امام مالک اندک نشسته شد و قرار گرفت گویند
که یحییٰ بن یحیی بن دنیا زنی عقل بود چنانچه ابن ابی بکر گفت **شعر**
فقیه الاندلس عیسى بن دينار وعلمها ابن حنبل عاقلها يحيى
و حضرت امام مالک و را عاقل خطاب داده گویند روزی بحضور امام مشغول خدمت بود و جماعه
دیگر نیز حاضر بودند ناگاه شورا فتی که فیلی میگردد و دور یار عسریل خلی غرات میدارد
خصوصاً در آن زمان و لهذا بعضی عریان ساکنان حجاز را بدیدن فیلی تعارض کردند و مبارک باد
خواستند ابو شمعون گفت **شعر** ما قوم ان رأيت الفيل بعد كمنه فبارك الله على
في روية الفيل و رأيت له و له شيء عجيب كه * فكذلك تضع شيئاً في السرك و قيل
اکثر جماعه حصار برائی تماشا فیلی رویدند و صحبت امام را گذاشتند مگر یحیی بن یحیی که بود
انزعاج خاطر باب بر وضع خود نشسته مشغول خدمت فیض ناند امام و را ازان باز بعقل خطاب
میفردند و یحیی بن یحیی را با وجود علم حدیث و فقه ریاست طاهر و تقرب نزد ملوک
و غنیان نیز دست داده و با وصف امانت و تدبیر و توسع نزد این گروه خیلی معظم و مکرم
بوده و بیچگاه ولایت خضارفتا و اشغال فلک جنبان با عنوان علم مناسبات نداشت
متبول نکرد لیکن بر تبه او نزد ملوک و اماران و یار زباده بر مرتبه ارباب این مناصب بود
این خردم و در جای نوشته است که این دو مذہب در عالم از راه ریاست و سلطنت رواج
و امتیاز گرفتند اند مذہب ابو حنیفه و مذہب مالک میرا که قاضی ابی یوسف خضار
کل مالیک است آورده از طرف او خضار میسر شد پس بر قاضی شرط میکرد که عمل و حکم
بمذہب ابو حنیفه نماید و در اندلس یحیی بن یحیی و نیز سلطان الوقت بعدی گفت و
جاده حاصل گشت که هیچ قاضی و حاکم بی مشوره او منصوب نشد پس و غیر از یاران و همدان
خود متولی نمی ساخت انتهی کلام ابن خرم در آسم معروف گویند سبب رواج مذہب امام مالک

در باره ضرب اندلس نزد جمعه مورخین آن است که علما آن بلاد برای ریح زیارت اکثر بخارا
 رحلت کردند و چون با وطان خود معاودت نمودند فضل و بزرگی امام مالک و وسعت علم و
 جلالت قدر ایشان را مشاهده نموده و قدر و قدر از اوصاف کمال آن بزرگ در آن بلاد
 بیان نمودند لهذا عظیم امام مالک و تعلیب ایشان در اذهان مردم بخارا سوخت و استقرار پیدا کرد
 و الا قبل از آن همه برنده هب زاعی بودند و با تجملات حق تعالی بجای بن یحیی را و در اندک غنیمت
 و جلال و تسبیل قول و اطاعت انحرشید و بجای از علمای اندلس نه بخشیده و ذلک فضل البیوتیه
 من یار و المده ذوالفضل العظیم ابن بشکوال گفته است که یحیی بن یحیی سحاب العوده بود
 و در وضع لباس و نشست و برخاست و همیت ظاهری نیز تجمیع حضرت امام مالک می نمود و آنچه از
 امام مالک شنیده بود بموجب آن فتوی میداد و هرگز بخلاف مذاهب امام مالک را منی نمی شد
 حال آنکه در آن زمان قسید بکینه براج نبودند و عوام و نه در خواص نوشته اند که یحیی بن یحیی
 هر سکه اتباع اجتماع و امام مالک لازم گرفته مگر در چهار سکه که مذاهب لیث بن سعد مصری را
 اختیار می کرد یکی مکه قنوت در صبح و دیگر صلوات جائز نمی داشت دوم آنکه بایک شاخه
 بقسم مدعی اثبات حق درستی نمی داشت سویم آنکه در صورت نزاع زو جین حکیم را
 واجب نمی نمود و چهارم آنکه گرایه گرفتن زمین مدعی بمجصول آن رومی داشت و مردم آن بای
 بکمال اعتقاد حضرت امام مالک درین مخالفت قلبیه هم بر و گرفت می کردند و انکار نمی نمودند
 یحیی بن یحیی گفته است که مرض موت امام تمتد شد و وقت آخر رسید تمام فقهار مدینه و
 علماء انصار دیگر که در آن مقام برای زیارت خیر البشر مجتمع بودند برای تودیع امام و شنیدن
 وصایای آن مقدس الانام در خانه فیض آشفانه او بحضور جمیع شدند من شمار کردم که صد سی
 نفر از اعیان علماء و فقهار حاضر بودند و من نیز از انجمله بودم پس رو بروی امام فترسم و سلام
 می کردم و خود را و نظر آن امام می در آوردم که شاید نگاهی در کار ما کند و بهبود دنیا و آخرت انان
 حاصل گردد در همین حالت بود که امام چشم خود را کشا و ده با متوجه شده فرمود الحمد لله الله

انصاف و ابکی نامات و اچھے بعد از ان منسوب و کہ قضا عم رسید و لقاء اوتعالیٰ
 نزدیک شد پس ہمہ نامزد یک شدہ عرض کردیم کہ یا ابا عبد اللہ این وقت باطن شما پر حال دارد
 فرمود کہ کمال خوشحالی دارم صحبت اولیاء اللہ و نزد من اولیائے اہل علم اند و مسیح خیر نزد
 خدا عزیز تر بعد از حضرات انبیاء از ایشان نیست و نیز خود را مسرور و خوشدل میدیاجم
 بالانکہ عمر من مصروف طلب علم و تعلیم آن شد و سعی خود را شکورے بمنیم زیرا کہ ہر عمل
 کہ او را خدائی تعالیٰ منرض ساکتہ یا پنمبر او منون گردانیدہ ہمہ از زبان پیغمبر
 بار رسیدہ و ثواب آنرا بارشاد او علیہ السلام دریافتیم مثلاً فرمودہ است کہ ہر کہ
 محافظت نمایند از راہ حسین و چنان پیش آید و ہر کہ حج خانہ کعبہ کند و اورا ثواب
 است و ہر کہ جہاد با کفار نماید و اورا ثواب است و علی ہذا التماس و غیر از طلب علم حدیث
 و علم آن این معلومات را بوجہ صحت و تفصیل نمیتواند دانست پس این علم کو یا میراث نبوتست
 زیرا کہ علوم دیگر را از آداب و عقلیات و ریاضیات بغیر طریق نبوت نیز میتوان شناخت
 بخلاف علم ثواب علم عقاب و علم شرایع و ادیان کہ غیر از شکوۃ نبوت اقتباس انوار ان
 محالست پس یککہ طلب این علم در سہر ادفا و دود و در بے شوق او گذشت عجب
 کہ ہستی و ثوابی دارد کہ نمونہ کہ ہست و ثواب انبیاء باشد و لایسک کہنہ الا اللہ بعد از ان
 منسوب و کہ من نزد شما حدیثی از ربیعہ روایت میکنم کہ تا انوقت روایت نکردہ ام
 شنیدہ ام کہ ربیعہ میفرمود کہ قسم بخدا می خورم کہ اگر کسی شخصی در سہر خود خطا کند
 و نداند کہ چہسم نماز ادا باید کرد و از من پرسد و من او را بفرایف و سنن و آداب
 آن نشان دہم و طریق ثواب بیان نمایم نزد من بہتر است کہ تمام دنیا
 بمن دہند و آن ہمہ را در راہ خدا صرف کنم و قسم بخدا می خورم کہ اگر مرا
 در خاطر شبہ در مسئلہ از علم یا در روایتی از روایات حدیث خطور کند و خاطر خود بتفکر و
 و تذکر آن مصروف سازم و در حالت و نوم گردن تن خوابگاہ مرا بہتیار دارد

فنا صبح سبب آن شبیه مکرر بگذرانم باز وقت صبح نزد عالمی نبودم و آن شب به ز خاطر
 من رفیع و طیب نای حاصل گردید و نزد من از صد حج مقبول بهتر است و نیز فرمود که از
 ابن شهاب بارها شنیده ام که میفرمود که قسم بخورم ای غرضی که اگر شخصی در مقدمه
 از مقدمات دین خود با من مشوره نماید و من آنچه حق شیر است از مال و تفکر
 اختیار و صواب و ادلی نموده او را براه حق دلالت کنم تا دین او اصلاح پذیرد و در ابطه او
 که میسایند و بن اند است رنگ که درت نگیرد و نزد من از صد غزوه بهتر است یحیی میگوید که آنکس که
 آخر حریف است که از حضرت امام شنیدم و وفات یحیی در ماه رجب در سنه دویست و سی و چهار واقع شده
 و عمر او هشتاد و دو سال بود قبر او در قرطبه است مردم در وقت قطعا و میگویند
 و تبرک بنحو اینست در حق و نیز باید دانست که چون در بیان یحیی امام مالک و اطره روایت چند باب
 از موطا زید بن عبد الرحمن است برخی از احوال سعادت مال نیز تخریر می شود و گفت او ابو عبد الله و نسب او
 زید بن عبد الرحمن بن زید النخعی است و لقب او که بدان معروفست شطرنج است و از اولاد صاحب ابی ثبته صحابه
 بدرست و اولی که یکصد باب مالک را از من آید و در او است دویست و سی و چهار باب استفاده بخیر است و رحلت نمود
 در زهد و قوی و مستثنی و ممتاز از زمان بود هر شب نام رئیس قرطبه و در تکلیف قبول قضا و قرطبه و او
 و او را بسیار رنگ کرد تا آنکه بمقام میگفت که کاش مردم مثل زید میشدند که رغبت دنیا
 از عالم بدر میرفت بعد از آن یاد را قسلی نامه نوشت و اما آن دیگر بار تکلیف این امر نخواهم
 کرد پس سجان خود رجوع کرد و مشغول فاده علم حدیث گشت از عجایب قصص آنست که روزی شام
 بر بعضی اصحابان خود در غضب شد زیرا که بوقت خیر که بغایت مکره بود در عرضی نوشته
 که را بنده بود پس فرمود که دست او را بر نذر زیاد در آنوقت سجان شام حاضر شد و گفت که حق تعالی تو رفیق
 صلاح و نیکو و پادشاه من مالک حدیثی شنیدم که فرمود قال رسول الله من کلم خطا یقدر الله انقاذ ماله الله
 قلبه منا فایمانی بوقوم بجهنم شنیدن این حدیث نوران غضب شام فرودشت و گفت قسم بخور که مالک این حدیث
 زیبا و گفت اند که این حدیث را از زبان مالک شنیده ام شام از سر آن صاحب در گذشت و عفو نمود

و نیز از وی منقول است که روزی یکی از بادشاهان آن دیار برای او نامه نوشت و در جواب او نامه
 نوشت و سر به هر کرده فرستاد مردم حضار سوال کردند که این بادشاه بشما چه نوشته بود و شما در جواب
 چه نوشتید زیاده گفت که این بادشاه درین نامه سوال کرده بوده که هر دو پسر من قیامت از چیز
 خواهند بود از زیاده از فقر و من در جواب نوشتم خدا مالک عن ابن شهاب قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم من حسن اسلام المرء ترك ما لا يعنيه وفات زياد بن
 عمار بن سالمی است که وفات امام شافعی هم در همان سال است و آن سال دویصد چهارم است رحمه الله
 نسخه دوم از موطا نسخه عبد الله بن وهب است که از امام مالک این پنج و چهارم آورده اول آن نسخه
 اخبرنا مالک عن ابی الزناد عن ابي الحسن ج عدا. فی هریق روى الله تعالى عنه ان رسول الله
 صلوات الله عليه قال مردمان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله اذا قالوا لا اله الا الله عصموا مني
 دماءهم و أموالهم و انفسهم لا يجرها و حسابهم على الله و این حدیث از متفرقات ابن وهب
 که در موطا دیگر یافت نمی شود مگر در موطا ابن قاسم که وی نیز این حدیث را روایت نموده
 و کتبت ابن وهب ابو محمد و توفی ابو عبد الله بن وهب بن سلمة الفهری است که از اموالی
 بنو فهر بود و مولد و مکن او مصر است در فقیه ده^{۲۵} شانه یکصد و شصت و پنج متولد شده و از
 چهار صد امام از ائمه حدیث روایت دارد از اخلاص حضرت امام مالک و کتبت بن سعد و محمد بن عبد الرحمن
 ابن ابی ذئب و سفیان بن و ابن جریج و یونس و غیر هم در حریین و در مصر طلب علم کرد و از وی همداد
 و یثرب بن حنبل حدیث روایت کرده گویند که حضرت امام مالک نیز از وی چند حدیث اهل
 مصر روایت کرده من ذلك حدیث ابن ابي عمير بنی عن سید العربان و عبد الله بن وهب و زرمان خود
 حجة بود و مردم بر روایات او کمال و ثوق و اعتماد داشتند و تقلید بچشمیکرد و اناطریقی
 اجتهد و تفقه از امام مالک و کتبت بن سعد آموخته بود و از شاگردان ابن شهاب رهبر و تریب
 است که را و باقیه و علم ابن شهاب را که اعلم اهل مدینه بود از ایشان گرفته و با حضرت امام مالک
 است سال صحبت داشته گویند که امام مالک بچشمیکر تفقه ننوشت مگر عبد الله بن وهب که او

باین طوری نوشتن فی مصلحتی و امام مالک بدان نوشت گردان خود را و او را تسلیم
 و وعظ و نصیحت اکثر زجر و توبیخ میفرمودند مگر عبد العبد بن وهب که بکمال تقطیم و محبت او را
 تسلیم میفرمودند و در کثرت احادیث در آن زمان که هنوز احادیث بلدان مجتمع نشده بود
 نادره و رفد کار بود و بزبان یک کلمه حدیث روایت کرده و در تصانیف او یک کلمه است هزار
 حدیث موجود است کذا ذکره الذنبی و از عجایب آنکه این عدی گفت است که با و صف این کثرت
 در تصانیف او هیچ حدیث منکر یافته نمی شود چه جای موضوع و ساقط از وجه اعتبار رزوی
 نزد امام مالک گفت کورا و مذکور ابن القاسم که صاحب بد و نه مشهوره است در میان آمد فرمود
 ابن القاسم فقیه و ابن وهب لم تعنی ابن القاسم موافقه را استیفاء نموده است و ابن وهب
 در مواد هر علم مثل تفسیر و سیر و زهد و رفاق و فتن و مناقب و غیره و کلاستیاء نموده است
 ابن یوسف گفته است که ابن وهب جامع سکه و صف بود فقه و حدیث و عبادت اوقات
 سال خود را سه حصه کرده بود یک حصه در مجاهده کفار در رباط میگذرانید و یک حصه در تعلیم
 مشغول می بود و یک حصه در سفر حج صرف می کرد و احمد که برادر زاده ابن وهب گفته است که عباد
 ابن محمد ریس اند یا ابن وهب تکلیف قضا داد ابن وهب فرار کرد و غیبت اختیار نمود عباد
 بر آشفت و خانه را بدم فرموده پس این خبسم من ابن وهب میدود و عباد که عباد
 گو شود و کجبه گنجه شد که عباد کور شد از عجایب حکایات او آنست که روزی حلقه در خون
 نشسته بود که ای آمد و گفت یا ابا محمد آن درم که دیر زمین داده بودی ناسیه بر آمد ابن وهب
 گفت که ای عزیز دستهای ما و دستهای عاریتت چنانچه بیا میدهند ما بشما میبدهیم
 که ابراشفت و ما نرا گفتن گرفت تا آنکه گفت صلی الله علی محمد این همان زمان است که
 می شنیدیم که در آن صدقات و خیرات را از خدا تعالی بر دست منافقان این است
 خواهند نهاد و در حلقه شخصی از اصل عراق حاضر بود شنیدن این سو او باز جاب رفت و بر سخت
 و بر روی سائل طبایخ زد که بافتاد سائل فریاد بر آورد که یا ابا محمد یا ابا محمد یا امام حسین در

مجلس تو اینچ حرکت میکنند این و هب بر خاست و نقبتش می نمود که این حرکت از که صادر شد
 مردم گفتند ازین جوان عراقی آنخوان سرافقی رو بروی ابن دهب آمد و گفت که
 استاد از تو حدیثی شنیده بودم که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده **مَنْ حَجَّ حَجًّا مَوْحِدًا مِنْ**
مُنَافِقٍ يَتَأْتِيَهُ حَجِّي اللَّهِ لَحْمًا مِنَ النَّارِ چون بر جماعت کسی که محض حق ایمان دارد این
 ثواب استوقع فرموده اند بر جماعت استاد و مقتدائی خلائق که تو باشی چه ثواب که بخوانند داد
 من برای توقع ثواب سوغو دین حرکت کرده ام این هب گفت اگر این نیت کردی خدا تعالی
 ترا جزا دهد و اینک حدیث دیگر شنیدم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده است **سَيَكُونُ فِي**
أَصْرٍ لَزَامٍ لَكُنْ يُقَالُ لَهُمُ الْفَنَاءُ لَا يَتَوَضَّعُونَ لَصَلَاةٍ وَلَا يَتَغَسَّلُونَ مِنْ جَبَابَةِ يَخْرُجُ النَّاسُ
إِلَى سَاعِدِهِمْ وَأَعْيَادِهِمْ يَأْكُلُونَ من فضل و ینحرجون یا لون الناس بیرون حقو قهیم علی الناس
 و لایرون الله علیهم حق گویند این هب روزی در حمامی داخل شد شنید که شخصی این آیه
 میخواند و اذ ایحاجون فی النار بیوش شد و تادیر بیوش شد و از نوادرا سور او است
 که او برخود التزام کرده بود که هرگاه غیبت کسی از وی سرزد نکند و زده دارد او گفت که چون
 کثرت مشق این امر بر من سبک نبود چنان تسلل در ادم که هرگاه غیبت کسی کنم بگردم صدقه
 بهم این آخری شاق آمد و غیبت از من موقوف شد و او را کتابت بیوش بجامع ابن هب
 روزی کتاب احوال القیمة از آن کتاب شاگردان او بحضور او خواندند و او را حالتی از خوف
 مستولی شد که بیوش شد بخانه برداشته بودند قدری بیوش آمد و باز لرزه و عیب بروی افتاد
 و بیوش میشد در همین حال انتقال فرمود و در کیشنبه بیت و بنجم شعبان یکصد و نود و هفت و عمر او
 هفتاد و دو سال بود چون جنرا و شعبان بن عیینه رسید گفت انا لله وانا الیه راجعون این مصیبت
 تمام اهل اسلام است و بعضی از صلحا او را در شب وفات خود بخواب میدنند که دستار خوان
 بریدارند و میگویند که دستار خوان علم برشته شد عبد الله بن هب نصایف بسیار مفید نافع یادگار
 گذاشته آنچنانکه استیحات او از نام مالک دانستنی کتاب است در مقام مختلفه و در موطا جامع کرده

یکی را کبیر و دوم را صغیر نام نهاد و جامع کبیر نیز دارد و کتاب الاوهال و کتاب
تفسیر الموطا و کتاب المناک و کتاب المغاز و کتاب القدر و غیر ذلک قمره اش
علیه در صنوائه لدینته سیم از موطا نسخ عبدالله بن سلمه القعنبی است و از مغفوت
او که در موطا دیگر یافت می شود این حدیث است آخرنا مالک عن ابی شهاب
عن عیسی بن عبد الله بن عقیله بن مسعود عن ابی یحیی بن ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم لا تطرونی فی کما اطمع عیسی بن مریم اما انا عبد الله فحقوا لعبد الله و رسول الله و ابی
عبد الرحمن بن سنان بن عبد الله بن سلمه بن قیس الحارثی و در اصل از مدینه منوره است و در
بصره ساکن شد باز بکوفه انتقال نموده تولد او بعد از یکصد و شصت شیخ بسیار را در یافته از ان
جمله است امام مالک لیث بن سعد بن ابی ذیب و حماد بن زحبه و سلمه بن دروان و یحیی بن
معین و خلوص نیت او در بن علم خبر داده گفته است که ما دایما من یحلی ثلثه الا و کینعا و
القعنبی و نزد محدثین مقدم بر همه اصحاب مالک است علی بن عبد الله المدینی را پرسیدند که ای
مالک معنی ثلث القعنبی گفت لا القعنبی ثم معنی اول کدر حدیث امام مالک سید ذواته حمید بن اسامع میگرد و ذواته او سید
خاطر بن عقیق و که گمانی بنی تحقیق و اسحاق بن مکرر دلبس خود موطا را بر امام رحمه الله علیه گذرانید
و تا هشت سال لازمست امام رحمه الله علیه نمود و حدیث او را از ذکر دیگران از بصره مدینه منوره
و امام مالک رحمه الله علیه را خبر قدوم او رسانیدند امام رحمه الله علیه بایان خود را
فرمود برخیزید تا نزد بهترین اهل زمین برویم و بروی سلام کنیم و هرگاه بطوف
خانه کعبه زاده الله تعظیما و تشرفا مشغول می شد می گفتند که هیچ کس افضل از قعنبی رحمه الله
علیه طواف این خانه متبرک نمی کند و او رحمه الله علیه نیز استجاب الدعوات بود
درین باب از وی قصه ای عجیب بسیار نقل نموده اند عبدالله بن عبد الحکم
گفته که من نزد عبد الرزاق رحمه الله علیه که صاحب مصنف مشهور است رفتم
باراده طلب علم حدیث عبد الرزاق رحمه الله علیه با من خوشنود کرد و منم کرد

که از من بنویس و من ترا نخواهم آموخت شب هنگام بسیار منموشم و بخواب رفتم جناب رسالت
 بخواب دیدم و این ماجرا را بحضور آن جناب عرض کردم فرمودند از چهار کس علم حدیث من بنویس
 عرض کردم آن چهار کس کدام کدام شخص اند سر دفتر بمهر یعنی را فرمودند و سکه کس دیگر را ننشمار
 بردند و اکثر اهل زمان او را از ابدال می دانستند و بزرگی و صلاح او مجمع علیه سبع اهل
 عصر او بوده وفات نمود مکه معظمه ششم محرم سنه د و صد و بیست یک واقع است نسخه چهارم
 از موطا نسخه ابن القاسم است که مشهورترین فقهای مذہب مالکی است و اول مؤلفان این مذہب
 اوست و از متفردات این نسخه این حدیث است **ما لک عن العلاء بن عبد الرحمن ابيه**
عزائي هرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال الله تعالى من عمل عملا أشرك
فيلمع عذري فلو كان آنا أغنى الشركاء عن الشرك أبو عمر گفته است که این حدیث در موطا
 ابن یحیی نیز یافته شده و تسوای این موطا در موطا دیگر نیست گفت ابو عبد الله و نام او عبد الرحمن
 بن القاسم بن خالد بن خیاده العقی و او از اهل مصر است و عقی نسبت بالولاست لانه کان علی
 لم یبدین الحارث العقی بضم العین المبتدأ و فتح التاء الفوقیة و در تحقیق این نسبت اختلاف است
 بعضی گویند که علما مان چند از اهل طائف در ایامیکه آن جناب محاصره اش فرموده بودند
 گریخته مشرف باسلام شدند آنحضرت فرمودند هم عتقا الله تعالی پس اولادان علما مان را عقی
 گویند که این علما مان نوشته است که عتقا از یکت بیایدند بلکه از قبایل شش بعضی از حجاز
 و بعضی از سعد العشره و بعضی از کنانه مصر و اکثران ماستو طنان مصر اند و زبید بن الحارث از حجاز
 بود و اصل قصه آنها این است که جماعه در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم متفق شده غارتگری
 و قطع طریق شیوه خود ختم بودند خصوصاً هر که باراده اسلام و ادراک شرف صحبت آن
 خیرالانام مسافر میشد او را راه میرنجانبند آن حضرت بسوی ایشان فوجی فرستادند و آنها
 اسیر کرده آوردند آن حضرت همه را از او فرمود از ان باز آن جماعه را عتقا گویند هر که از اولاد آنها
 عقی است گوید که ابن القاسم در سنه یکصد و سی بوده است و از شیوخ بسیار روایت دارد و مال

بسیار در راه طلب علم حدیث صرف کرده و در زهد و توبه و کار بود و در صحت حدیث حسن روایت ناورد و وقت اکثر در دعای خود می گفت اللهم متعنی من الدنيا و امتنعها مني و عطاياها
سلاطین و امراء و بزرگان قبول نمی کرد و عبدالدین و هبک سابق حال او مذکور شد می گفت که بر کبر
رغبت لفقہ امام مالک داشتہ باشد باید که صحبت ابن القاسم را محکم بگیرد که با بخیر تا دیگر مشغول شدیم
و او مضرب بقصد است و لهذا فقہانند بیابانهای مسایل مدینه او را خبر جمیع روایات ترجیح میدهند
و اشہب الکی از اعیان مالکیه است سوال کردند که فقہات ابن القاسم بیشتر است یا فقہات ابن و
وی گفت که اگر با بی چسب بن القاسم را با تمام ابن و هبک بکنند از وی افقه باشد اما محقق
ندیدم لکن نوشته اند که اشہب در سائل جراح و دیات و دخل کلی بود و ابن القاسم را در سائل بیوع
و معاملات و ابن و هبک در سائل حج و مناسک المداعلم و ابن القاسم گفته است که ابتدا سعی
من صحبت امام از ان است که روزی در خواب بمی گفتند که اگر غرض طلب دار و علم حق را دوست
پسیر باید که بسالم اتفاق رجوع آری گفتیم که آن عالم آفاق کیست و نام او چیست گفتند امام
مالک و ابن القاسم نیز اوقات سال را تقسیم کرده بود چهار ماه در اسکندریه می ماند برای جهاد
گفتم در دم و بربر و زنک و سده ماه در سفر حج و زیارت پیغمبر صرف می کرده و پنج ماه باقی در تعلیم
علم مشغول می شد روزی مذکور شد و امام مالک در میان آمدند نمودند خدائش بجاویت دارد و انبیا و ائمه
مشک حروفی در شرح رساله در تحت این قول که **وَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فِي سَبْعِ ذَلِكَ حَسَنٌ** نوشته است
که ابن القاسم در رمضان دو صد ختم قرآن می کرد و اسد بن القاسم الفرات گفته که ابن القاسم در غیر رمضان
نیز دو صد ختم قرآن می کرد چون من بخدمت او رسیدم و او را ترغیب حیا علم کردم یکصد ختم متوفی داشت
و یک ختم را ما آخر عمر مواظبت نمودند و او از مسائل امام مالک مرموز از ان جناب پرسیده بودند
و او جواب بخصافه نموده بود صد صد جلد بود و وفات او در مصر است در ۱۹۱ هجری که بعد از او دو
بعد از موت خواب دیدند و پرسیدند که چه چیز تر او را رغبت عالم سودمند افتاد گفت چند کشتی که در آن
گداور بود و پرسیدند که این مسائل فقه کجا رفت گفت بیچ ندیدم و بدست خود اشاره نمود که انهم را

اشغال
بیزنونی
بیا

میان مشورا یا فتم را قهر و ف میگوید از نیکی کسی را و هم راه نزنند که اشتغال بسلامت نیست
 است اشتغال بعبادت است زیرا که اشتغال بعلم نیز نوعی از عبادت بلکه بهترین عبادت است
 و تحقیق آن است که نفوس انسانیه در اشغال خود مختلف اند بعضی را از یک تاثیر عظیم در قوی نفسیه
 حاصل میشود و بعضی را از شغل دیگر و در عالم بروج ظهور آن تاثیر عظیم واقع میشود و آن همه
 اشغال فی نفسها مجموع اند و گاهی در شغل قلیل سبلی نیست صالحه دست میدهد و در شغل دیگر اگر چه بیشتر
 و عمده باشد آن نفس نیست صالحه حاصل نمیکرد و آن الله لا یتنظر الی صولکم و لکن ینظر الی قلوبکم
 و ینالکم فاعده متر است فلفهم ذلک نسخه پنجم از موطا روایت معن بن عیسی است و از سفراء او
 ابن حدیث است که در موطا دیگر یافت می شود ما لک عن سالم بن ابی النضر عن ابی عمر بن عبید الله
 عن ابی سلمه بن عبد الرحمن عن عائشة انها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی من
 اللیل فاذا فرغ من صلوته کان کنت یقطان یتحدث فی الاضطجع حتی یاتیه الموزن
 کنت ابوی است و نسبت و معن بن عیسی بن دینار الهمدانی القس از پیرد و زای حمزه نسبت
 بقز و شعی و قریشیم خام غیر منبج را گویند و او شجعی است بولاء یعنی از سوا لی بنی اشجع بود
 و از کبار اصحاب مالک و مفتیان و محققان آن عصر بود گویند که وی ربیب امام بود و چون
 کارون رسید باد و پیر خود که امین و یار من بود و بشوق استماع موطا نزد امام مالک آمد فارغ
 موطا همین معن بن عیسی بود و کارون با هر دو پسر خود استماع میکرد و خیلی ملازم صحبت امام
 بود و اگر غیر در محضر امام میباند و هر چه از زبان امام بر می آمد آنرا می شنید و می نوشت و چون امام مالک
 کلان سال شده محتاج عصا گشت معن بن عیسی بجائی عصای او بود و بدو خوش و نیکه کرده تا
 مسجد بنوی برای اقامت جماعت میرفت بنا برین و را عصائی مالک میگفتند و آیات او
 سنجاری و سلم و زید می و دیگر کتب معتبره بسیار است از امام مالک جل نرا بسلبه سماع داشت
 در مدینه منوره در ماه شوال ۱۹۱ هجری یکصد و نود و هشت هجرت محبت الهی بر پوست نسخه ششم از موطا
 روایت عبد الله بن یوسف تلمیسی و قیس شهرست مغرب که عبد الله بن یوسف خراگه در آن

سکونت و زریده والا و در اصل مشتقی است از متغیرات او این حدیث است ما لک عن ابن شهاب
 بن جریب مولى عن عروة عن عبد بن الزبیر ان رجلا سأل رسول الله صلى الله عليه وسلم اي
 الاعمال افضل قال بمان بالله قال فاني العتاقة افضل قال انفسها قل فان لم يجد الانسان
 قال تضع لصانع او تعين اخرق قال فان لم استطع يا رسول الله قال يدع الناس مشرك فانها
 صلوة بقصد فقل على نفسك ابو عمر كفته است این حدیث را در موطا ابن وهب نیز یافته ام و در
 موطای دیگر نیز است کثرت او ابو محمد و نسبت او عبد الله بن يوسف الکلاعی المدمشقی شمر
 الثنی است بخاری از وی بلا واسطه روایات بسیار دارد و در متون و خیره و نیز در کتب تجاری
 و ابو حاتم در توشیح و تعدیل و سبأ گفته نمودند نسخه معتبر از موطا روایت یحیی بن کبیر و از متغیرات
 او این حدیث است که در موطا و دیگر یافته نمیشود مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن عمر بن الخطاب
 عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما الا حبی بل یوصینی بالجاح حتى ظننت ان لی مرقه
 و یحیی بن کبیر کیفیت که من موطا را بر امام مالک بسیار دیده با گذرانیدم اکثر آن چهارده
 سماع بود و در موطا و چهل حدیث فرائی است که در میان امام مالک و جناب سالت
 بیش از دو واسطه واقع نشده و این چهل حدیث را در دیار مغرب رساله عبد الله بن وهب
 مقام تحصیل اجازت موطا همان را بر استاد میگذرانند و او آن چهل حدیث را نسبت مالک از
 نافع روایت میکند و او از ابن عمر که آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود کسی با نماز عصر فوت شد
 گویا خاندان او تباراج رفت و کثرت یحیی بن کبیر ابو ذکر یاست و امام بدر او عبد الله و بکر که است
 بآن مشهور شده و از ساکنان بهرام است و او را مخدومی نیز گویند زیرا که از کسوالی بنی مخدوم بود اگر
 امام مالک روایت بن سعد است و از بزرگ استفاد تمام دارد و بخاری بیواسطه و مسلم بیواسطه از وی در حدیث
 روایت بسیار دارد و در کتب دیگر نیز در توشیح کرده بسبب علم و قوت بر احوال است الا صدق المثل
 اقتربت ان عصر مشهور بود ابو حاتم و سانی و وثوق او ترد کرده اند و خندان معتبرند از حدیث یحیی بن کبیر که در راه
 و غلام مدنی دانت او حریفیست و مانند بخاری و ابو عماد و کرده باشند سخن بکران در مقام گنجینه نهاده و قات

ششم از موطا روایت سعید بن عقیق و از متفورات او این حدیث اخبرنا مالک عن ابن
 شهاب عن اسمعيل بن محمد بن ثابت بن قيس بن شماس عن ثابت بن قيس بن شماس انه قال
 يا رسول الله لقد خشيت ان اكون قد هلكت قال بما قال له ان الله تعالى ان يخذل كما يخذل
 واحدني احب الحمد وها ان الله عن اخيه وانا امرء احب الجمال وها ان الله ان يرفع اصواتي
 فوق صوتك وانا امرء مجهد الصوت فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا ثابت اما ترضى ان تعبدني حمدا
 وتمت شهيدا او تدخل الجنة قال ما لك قلت ثابت بن قيس بن شماس يقول يا ايها شهيد
 سعيد بن عفير از مشايير علماء مصرت گفتم او ابو عثمان و نسب است و سعيد بن كثير بن غنير بن سلم
 النضاري بالولاء است او نيز از شاگردان امام مالک وليث بن سعد است تجاری و ديگر محدثين معتبرين از
 روایت دارند و او را در علم حديث علوم ديگر هم بکمال بود خصوصا علم النسب و تواريخ و واقعات عرب
 و اخبار که مشتمل بر موم و درين باب حاطه عجيب داشت و در فصاحت و علوم او بيه نيز سرآمد
 انبائي روزگار بود و خیلی خوش محاوره و نیک صحبت بود هرگز از مجالست او کسی لول نمی شد و شعر خوب
 دارد و ولادت او در سال یکصد و چهل و شش واقع است و وفات او در رمضان در سال دص و صد و شصت
 و شش بوده ششم از موطا روایت ابو مصعب زهری است و این حدیث را از متفورات
 نوشته اند اخبرنا مالک عن هشام بن عروة عن ابي لهبع عن عائشة رضي الله عنها ان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل عن الرقاب اهلها افضل قال اخلاها ثمنها وانفسها غدا لها
 لیکن ابن عباس گفته است که این حدیث در نسخة بحی بن بحی اندلسی نیز موجود است و نام و نسب ابو مصعب
 احمد بن ابی القاسم بن حارث بن زارة بن مصعب بن عبد الرحمن بن عوف زهری است و او را
 عوفی نیز گویند یکی از شیوخ اصل مدینه است و قاضی و مفتی آن بلده مسوره بود و در حدیث کثیر بخاطر
 می شنید و ملازمت امام مالک اختیار نموده و فقیر تمام نصیب او شد و از ابراهیم سعید نیز روایت
 بسیار دارد و اصحاب ستمه از روایت دارند الا آنکه نسائی بواسطه روایتی که کند عمر او ننود
 دو سال شده و موطا او و موطا ابو داود افقه همی بقدر صعه حدیث زیاده از موطا امامی دیگر یافته شود

گویند که موطا، او نسخه آخرین است که بر امام مالک گذرانیده اند و هم چنین موطا ابو حنوفه پس با دستها
از قبیل مسوده محو نیست و اهل مدینه را اعتقاد چنین بود که تا وقتی که ابو مصعب هری در میان بازنده است
با بر اهل عراق در علم حدیث و فقاهت غالبیم در خدمت قضا بود که قضا او رسید و در رمضان سال اجل و
در بعد مائین وفات یافت **نسخه دهم** از موطا روایت مصعب بن عبد الله بن هریر است و
گویند که این حدیث از متفردان است لیکن ابن عبد البر این حدیث را در نسخ صحیح بن بکر
و سلمان نیز یافت است **نسخه یازدهم** از موطا روایت عبد الله بن رباح بن عبد الله بن عمر بن رسول الله صلعم
قال لا صحاب الحج لا تدخلوا علی هؤلاء القوم المعذبین لان کونوا باکین فان لم تکنوا باکین
فلا تدخلوا علیهم ان یحبکم مثل ما اصابهم **نسخه یازدهم** از موطا روایت محمد بن بکر
صوفی **نسخه دوازدهم** از موطا روایت سلمان بن برد است ازین دو نسخه و اما
آنها را قسم المحرف را اطلاعی حاصل نشد مگر آنکه غافقی کتابی نوشته است که او را سند احادیث
الموطا من اثنتی عشر و آیه نام کرده دوران کتاب از خود امام مالک سند رجال صحیح می رود
در جمیع احادیث این دوازده نسخه آن کتاب را از نسخ خود را قلم حروف نیز افزوده است و موطا
کرده و غالباً غافقی را تا صاحب این نسخه دو واسطه می باشد و تا امام مالک سه واسطه و در آخر آن سند
نوشته است که مجموع احادیث موطا ازین نسخ دوازده گانه ششصد و شصت و شش حدیث است
ازان جمله نزد و سنت حدیث مختلف فیه است که بعضی اهل نسخ دارند و بعضی ندارند و باقی متفق علیه
که در جمیع نسخ موجود است از انجلیبت و سنت حدیث مرسل است و بازنده حدیث موقوف و مشیخ
امام مالک که بنام درین سند مذکور شده اند متفاد و شیخ کس اند و دو جا پی تعبیر نام باین عبارت
مذکور اند مالک عن النقیة عنده و آنجا امام مالک کفیه بلغنی بے ذکر راوی آن شیخ موضع است
و عدد جمله رجال صحابه که درین سند مذکور اند شصت و پنج است و از زنان صحابه بیست و سه و از یاران
چهل و شصت کس اند و قسم المحرف گویند چون این کلام نسخ شده بدکر سند غافقی لا بد برخی از احوال
او نیز نگاشته می آید و ابو القاسم عبد الرحمن بن عبد الله بن محمد الغافقی الجوهری است

نسخه دهم

نسخه یازدهم

نسخه دوازدهم

از مشیخ قضا طست که شهرت مشهور در تمام متصل دمشق شاگرد حسن بن شمس و ابن شعبان
 و دیگر محدثان عمده آن دیار است و در فقه متوسل بود و در آمد و رفت به خود بند کرده بود و هرگز خود را
 فقها نشمارید و در خانه خود منزوی و معتدل میگذاشتند که برمی آمد و کتاب نفیس از تصانیف یادگار
 مانده یکی است موطا و دوم سند الیس فی الموطا و او در مذہب مالکی بود و در سنه ۳۳۰ هجری قمری
 و یکم ماه رمضان وفات یافت و در اینجا باید دانست که دو کس از امام مالک موطا را روایت
 کرده اند نام هر دو یحیی بن یحیی است یکی از آنها همان است که در بیان نسخه اولی احوال او گذشت و
 او مشهورترین نسخه های موطا است لکن در صحیحین بلکه در صحیح سنده اصلا روایت او وارد نشده
 سببش کثرت او نام او ابن بزرگکان او را ترک کردند و دوم یحیی بن یحیی بن بکر بن عبد الرحمن التمیمی
 الحنفی الشافعی پوری است که در سنه ۳۵۰ هجری قمری وفات یافته و روایت او در بخاری و
 مسلم موجود است کافی را که در قوف تمام بر رجال حدیث نمی باشد و درین هر دو اشتباه پیدا
 میکنند نسخه سیزدهم از موطا و روایت یحیی بن یحیی است در باب ملجاء فی
 اسماء النبی صلعم بگوید این باب آخر ابواب موطا است که بدان تمام شده مالک
 عن شهاب بن محمد بن جریج بن مطعم عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لی ختمه اسماء انما
 محمد وانا احمد وانا محمدی الذی یحیی الله فی الکفر وانا لاثرا انی یجفعلی الناس علی
 قلای وانا العاقب نسخه چهاردهم از موطا و روایت ابو حنزه اسبغی است
 و نام او احمد بن اسبغی است و او آخر اصحاب امام مالک باعتبار وفات و وفات در بغداد
 مرده است و در عید الفطر و سال دو صد و پنجاه و نه لیکن در شرح ابن حنبلان
 متبرخود هستند ادا و قطنی او را تضعیف میکرد و میگفت که بعضی مردم احادیث دیگر را خارج
 از موطا و موطا داخل کرده بروی خوانند و او متنبه نشد و طبیب گفته است که دانسته اند و رخ
 نمی گفت لیکن بسبب سادگی و غفلت درین در راه می افتاد ویرانی که شاگرد او از قطنی است گفته
 است که من از دار قطنی برسدیم که بنیاط من میرسد که کتابی که در روی فقط احادیث صحیح باشد جمع

در حدیث

در حدیث

کمتر روایت ابو حذافه را هم درج نمایم گفت چه باک است تا این حدیثی گفته است که ابو حذافه از
 امام مالک بخان بی اصل و باطل روایت میکند اعتبار نباید کرد و غالباً سبب این جهت
 آنست که او مرد مغفل بود و مردم او را سبب میدانند و احادیث دیگر را که غیر مغفل بود در
 موطا درج کرده پیش او میخواندند و او آنها را باور میداشتند آنکه خود در فروع بگوید چنانچه در اقلنی در
 حال ادب این معنی تصریح کرده و او در اصل قریشی بود از بنی سهم که یکی از شعبهای قریش است و در مدینه
 ساکن بود و آنرا در بغداد سکونت اختیار نمود و قریب صد سال عمر داشت نسخها را نزد هم از موطا روایت
 سوید بن سعید از صفرو است او این حدیث است مالک عن هشام بن محمد عن یحیی عن عیسی عن عبد الله
 بن عمر بن الخطاب عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله لا يقبض العلم انتی لایتی عنه
 من الناس ولكن يقبض العلم بقبض العلماء فاذا ذهب العقبون انما خلفوا الناس فانما ساجدا لا فضلوا
 فانقبض العلم فاضلوا اکتبت او ابو محمد سوید بن سعید الهروی است و او را حدیثی نیز
 گویند مسلم ابن احمد از وی روایت دارند و او را معتبر شمارند ابو القاسم بغوی گفته است که او از حفا
 بود امام احمد بن حنبل در بعضی امور بر او گرفت میکردند و محققین این فرقه میگویند که او جوانی نداشت خود
 روایت می کرد و اعتبار می کرد و چون باز خود را می گوید و خطای او را می گویند و سبب این شیوه ضعف بصارت و خلل فطری
 قابل اعتماد نماند بود و بعد از اینست که ما را از اسلام آن مناکیر را در کرد و از اصول معتبره و فایده ها گرفته
 و در سوال سینه چین بعد از این روایت است نسخها را نزد هم از موطا روایت امام محمد بن حسن شعبانی است و امام مذکور بجهت
 شهرت کمتر حواله از این بنی حاج تعریف و توصیف نمیکند موطا خود را بر حدیث ختم نمود و چون ما مالک عن
 عبد الله بن عمر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله لا يقبض العلم انتی لایتی عنه من الناس ولكن يقبض العلم بقبض العلماء فاذا ذهب العقبون انما خلفوا الناس فانما ساجدا لا فضلوا
 انما مثلکم مثل البهائم والنصارا کما جعل عملکم لا فضل من عمل الی الی نصف النهار علی قریاط فیرایه فعملت البهائم
 ثم قال من عمل من نصف النهار الی العصر علی قریاط فیرایه فعملت النصارا علی قریاط فیرایه ثم قال من عمل من
 من صلی العصر الی مغرب الشمس علی قریاط فیرایه فعملت النصارا علی قریاط فیرایه ثم قال من عمل من
 صلی العصر الی مغرب الشمس علی قریاط فیرایه فعملت النصارا علی قریاط فیرایه ثم قال من عمل من

نسخها را نزد هم

نسخها را نزد هم

و قالوا انحرأ كثر عملا و اقل عطاء قال هل ظلمتم مرحقا كم شيئا قالوا لا قال فانه فضل
 اوبنه من الشاع ثم قال محمد هذا الحد ينبدل علوان تأخير العصر افضل من تعجيلها الا ان
 جعل ما بين الظهر الى العصر اكثر مما بين العصر الى المغرب في هذا الحد و من جعل العصر
 ما بين الظهر الى العصر اقل مما بين العصر الى المغرب فهذا يدل على تأخير العصر و تأخير العصر فضل
 من تعجيلها كما دامت الشمس سحبا غنية لم يخاطها صفيحة و هو قول الجنيفة و العامة
 من فقهاءنا حرمهم الله تعالى انتهى راقم الحروف كويد انجيه امام محمد زين حديث سنها طرده اند
 صحيح است دلل حديث بعين قدر است كه ما بين صلوٰة العصر الى مغرب الشمس اكثر از ما بين نصف النهار
 الى صلوٰة العصر بايد تا ملت عمل و كثر عطا كه مقصود از تشبيه است درست كرد و اين معنى
 بدون تاخير عصر اول وقت آن متحقق نمى شود اما آنچه از بعضى فقها استقول است كه با نيشت
 متك کرده اند در آنكه وقت عصر از بعد المشايخ شروع مى شود و قبل از آن وقت ظهر است
 پس لا الت حديث بران ممنوع است آرى اگر لفظ ما بين وقت العصر الى الغروب مى بود كجا اثر
 اين استدلال مى شد لفظ ما بين صلوٰة العصر الى مغرب الشمس است و ظاهر است كه صلوٰة العصر
 در اول وقت متحقق نمى شود و اما عاقل كرده و مدار تشبيه بر مبالغه ما بين نماز عصر و بوقت
 آنچه معمول آن خبابى و تا وقت غروب آن اكثر از ما بين ظهر و عصر مى شد گوازا ابتدائى وقت
 عصر تا غروب مساوى آن باشد و اگر كسى را بخاطر رسد كه تشبيه بر تفهيم است و در مفهوم تشبيل
 لازم آيد زيرا كه عصر را تعيينى نيست هر كسى در وقتى از اوقات مستعمل مى خواند بخلاف وقت عصر
 فى نفس متعين است گوئيم تشبيه بر تفهيم محالين است و نمى آيد وقت متعارف نماز آن خبابى
 مى شناختند پس نسبت بالشان بوجه حسن تفهيم متحقق شد و ديگر از ارباب ايشان ايمعنى واضح
 شد تفهيم متحقق شد نظيرش آنكه حضرت عائشه در وقت معمول نماز عصر انتخاب فرموده است
 كه ان يسهل العصر و الشمس فجعلها لظهور الحق يعجل و معلوم است كه اين بيان تفهيم غير
 از كسانى را كه آن خبر مبارك را دیده باشند و بودند آن فتاوى را زران حجرة و ظهور سايد را در آن متجليه كرده

باشند فایده نمی گذارند و تنبیه باید داشت که آنچه در کلام امام واقع شده که موجب العمل و العمل بآن
 مابین الظاهر الی العصر اقل مما بین العصر الی المغرب نظایر نجد و شریف است زیرا که سوافتی فایده ظلال
 انقضاء مثل وقتی می شود که ربع النهار باقی می ماند و در کثر بلدان پس وقتین سادی باشند نه زیاده و کم
 میتوان توجیه کرد که مراد امام از مابین الظاهر مابین وقت المعارف للمصلوة است یعنی از ابتدای
 وقت تا آخر خصوصاً در ایام صیف که ابرو آن مستحب است و الله اعلم و این سخن موطاء را طاعلی قاری
 از متاخرین شرح کرده اند و بهر وجه و شهر و فی نزه الدیار و از متعلقات موطاء دیگر دو کتاب است
 از تصانیف ابن عبد البر نام یک کتاب التقصی لما فی الموطاء من الاحادیث است و در آنجا احادیث
 موطاء را استیفاء نموده است و تقصی بقاف بعد التاء الفوقیه بمعنی دور رفتن است و مراد مبالغه است و مرجع
 احادیث موطاء از نسخ آن دو نام دوم کتاب الاستدکاء المذاهب لکمال الامصار فیما تضمنه الموطاء من صحاح
 الائمة و آثار و متعاصد این هر دو کتاب را بنامهای ایشان ظاهر می شود و حاجت بیان نیست و این کتاب اخیر
 بسیار رایج و متعارف است و کتاب اول نیز یافته می شود و مشارق قاضی عیاض شرح صحیحین و موطاء است
 و امام نوذری که نام و عبد الملک مروان بن علی است نیز موطاء شرحی مسمی کشف المعطلی دارد و بسیار مفید
 و نافع در دیار مغربش بهرست و از متاخرین شیخ بلال الدین بوطی نیز شرحی دارد مسمی بتوزیر الحوالمک فی
 شرح موطاء مالک درین باب بسیار یافته می شود و حضرت شیخنا و قدوتنا فی کل العلوم و الاسرار شیخ
 ولی الله دهلوی قدس الله سره الغرر فی شرح نوشته اند بر احادیث و آثار موطاء و ایت سنجی
 بن سنجی لینی و اقوال امام مالک و بعضی بلاغیات ایشان از حذف فرموده اول خیلی دقیق مجتهد است
 بزبان فارسی نام او مصنفی فی احادیث الموطاء و دوم که مختصر است در آن گفتا بر بیان مذاهب فقهاء
 حنفیه و شافیه و سنی و مذهبیه و اندو قدری ضروری از شرح غریب ضبط مشکل داخل نموده مسمی مسوی من
 حدیث الموطاء و رقم محدودت این شرح جاز ایشان ضبط و اتقان شنیده است فایده مهمه
 باید داشت که از تصانیف ائمہ اربعه جمیع علم الله در علم حدیث امر و زور دست می دم غیر از موطاء موجود نیست
 و سایر دیگر ائمیه که در عالم مشهور است خود ایشان تصانیف آن نبرد خسته اند بلکه دیگران بعد از آن مرده

مرویات ایشان را جمع نموده اند و مستدفاً می کسی کرده و بر هر عاقل پوشیده نمی ماند که مرویات شخصانی
 بر مرطب بایس مجبور و مخلوط میباشد و مقتضای آن شخص که اعتقاد بر بزرگی و فضیلت او دارد بر آن
 مخلوط را متغیر کند و بارها بنظر معانی تعمق مطالبه نماید و شاگردان خود را تعلیم کنند محل اعتماد و قسم تو اند
 بود و تفصیل این اجمال آنکه مستند حضرت امام عظیم که بالفعل شهادت تالیف قاضی القضاة ابوالمؤید محمد بن محمد بن محمد
 الحوزی است که در ششصد و هشتاد و چهار هزار و سیصد و شصت و شش مسانید امام عظیم را که علمای سابقین بر خود بودند
 در این جمع کرده و بر عزم خود هیچ چیز را از مرویات امام عظیم ترک نکرد و قبل از وی هر چند مسانید بسیار
 برای مرویات امام عظیم ساخته بودند چنانچه خودش در خطبه این مسند نام آنها و مصنفین آنها و مستند خود
 بآن مصنفین بیان نموده اما بیشتر را هیچ و مشهور و مستند بود و اما حال موجود و مستداولی است
 اول مستد حافظ المحدث محمد بن یعقوب بن الحارثی دویم مستد حافظ الوقت حسین بن محمد بن خسرو
 رحمة الله علیه چنانچه اجازت این هر سه مستد بر اقم الحروف نیز از شیوخ خود رسیده پس این مستد را
 نسبت بحضرت امام کردن از آن باب است که مستدلی بر آنرا مستد امام احمد نسبت بحضرت
 ابوبکر صدیق نمایم از تصانیف ایشان الحارثی و آن مخلوط پیش نیست مستند حضرت
 امام شافعی عبارت است از احادیث مرفوعه که امام شافعی آنرا محضوشت گردان خود
 بیان می فرمود و روایت نموده و آنچه از بن احادیث و مسموعات ابوالعباس محمد بن یعقوب
 الاصبم از بیع بن سلیمان در ضمن کتاب آلام مسبوط واقع شده بود آنرا یکجا جمع نموده پسند
 امام شافعی نام کرده و بیع بن سلیمان بواسطه آنکه امام شافعی است و همه احادیث از امام شافعی
 شنیده و چهار حدیث از جزو اول که بواسطه بویطی از امام شافعی روایت می کند و جامع و ملقط
 آن احادیث شخصی از پیش پور است که او را ابو جعفر محمد بن سطر گویند و از ابواب امام مسبوط آن
 احادیث را القاط کرده جدا نوشته و چون باین همه نفرموده ابوالعباس اصم بود و ملوف مستد شافعی
 او را الحارثی و بعضی گویند که خود ابوالعباس انتخاب آن حدیث کرده است محمد بن سطر که آن حدیث
 بود بر حال آن مستند بر مسانید ترتیب یافته است نه بر ابواب بلکه کفای التعلق القاط نموده

تألیف امام عظیم

مستد امام شافعی

خدا نوشته است و لهذا اگر بسیار در اکثر مواضع در آن یافته می شود و اول آن سند این حدیث است
 قال الامام الشافعی فیما اخرج من کتاب الیضوع یعنی من کتاب کلام الخیر و اما مالک عن صفوان
 بن سلیم عن سعد بن سلیم عن رجل عن ابی بکر بن عبد الله عن ابی بکر بن عبد الله عن ابی بکر بن عبد الله
 الخیر و انه سمع ابا هریرة يقول سأل رجلاً عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله
 اننا نكذب البحر ونحمل معنا القليل من الماء فان ثوبنا ناب عطشنا افنتوا بماء جاء البحر
 فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هو الطهور ماء و حمل ميتة مستدام احمد بن حنبل
 تصنيف و تشوید خود آن امام عالی مقام است لیکن در وی زیادات بسیار از سیرات آن عابد
 است و بعضی از زیادات ابو بکر طیبی که راوی آن کتاب است سیرات آن است نیز است و آن
 کتاب مطالب شریف است بجز ده سند اول سند عشره مبشره است و اما دو قوم سند این است
 بنوی علیهم السلام سیوم سند این سو و چهارم سند این عمر بن حنبل و پنجم سند عبد الله بن عمرو بن
 العامر و ابی رزین و ششم سند حضرت عباس و سیران بزرگواران اینان هم هم سند عبد الله
 بن عباس هفتم سند ابی هریرة و هشتم سند انس بن مالک خادم رسول الله صلى الله عليه
 وسلم و نهم سند ابی سعید خدری و یازدهم سند عمار بن عبد الله انصاری و دوازدهم
 سند یحیی بن یزید و سیزدهم سند میان چهاردهم سند کوفیان و پانزدهم سند بصریان
 شانزدهم سند میان هفدهم سند انصار و ثمر و هجدهم سند عاتق بن معمر و نهم سند النعمان و نام
 کتاب را بر یکصد و هشتاد و دو جزا تقسیم نموده اند و صاحب این مجزیه حسن بن علی مذہب است
 که از طبعی و اثبات آن کتاب می کند و امام احمد این کتاب بطریق بیاض جمع میکرد و ترتیب و تزیین
 او از آن امام بود فروع نیامده بلکه بعد از وی بسط و عبد الله بن مرتب آن پرداخته لیکن در اینجا
 خطای بسیار کرده میانرا در شناسایان درج کرده و بالعکس است آنچه حفاظ متقین جهان
 ترتیب کرده اند و بعضی از محدثان اصحاب آنرا به ترتیب ابواب مرتب کرده اند اما آن
 نسخه دیده نشده و حافظ ناصر الدین بن زبیر بن نمیر آنرا بر ابواب مرتب ساخته بعد

لیکن آن نسخه هم در حادثه تیمور که بر دمشق واقع شده مفقود گشت و حافظ ابوبکر بن محمد الدین آنرا
بر جمیع حروف ترتیب داده لیکن در اسما متقلین فقط و حافظ ابوالحسن هاشمی اعاذنی را که در سند
امام احمد زاید بر احادیث صحاح سته است حد کرده بر ابواب مرتب ساخته و آنجا بایده است که
قطعی بصیغه تصنیف نیست بلکه بفتح قاف و کسرهاست و آن نسبت بطلیحه است که نام نهفت محکم است
در بغداد و در قاموس می گوید القطیحه کثرتی محال بغداد اقطعها المنصور اما سمن اعیان دولت
بیر و یکس که قعد از آن همه آن محال را شمرده می گوید منها قطیحه الدیق و منها احمد بن جعفر بن حمدان
المحدث رقم الحروف می گوید همین است ابوبکر قطیعی و تفسیر قطیعه در لغت سندی کثره است و امام
احمد بن حنبل را و او این سند که فرصت تبیض و ترتیب تهذیب آن نیافته مصنفات دیگر است از انجالی غیر
سیاسی و کتاب الهدی و کتاب النسخ و المنسوخ و کتاب المنک الکبیر و کتاب المنک الصغیر و کتاب حدیث
شعبه و او تصنیفی است در ذیل صحابه و او تصنیفی است در ذیل ابوبکر و تصنیفی دیگر در فضایل حسنین و
کتابی است در تاریخ و کتاب الشریع نیز از مصنفات اوست لیکن این همه تصانیف در اصول مذہب
ماخذ آن واقع شده مثل سوطا بلکه از قبیل نواید دینی است که سایر محدثین در آن با و شرک یکله تفوق
دارند و الله اعلم و سند امام احمد شهره آن است که در اصل سی هزار و بازادات پس از آن عبد الله
جهل هزار حدیث است اما بعضی از محدثین از بعضی ثقات و شیوخ خود نقل کرده اند که گلی سی هزار حدیث است
و الله اعلم و ممکن است تطبیق با نقاط ذکر و شمار آن پس در قول صحیح باشند و اینجا بایده است
که نزد محدثین هر گاه که صحابی مختلف شد حدیث دیگر گشت گوافاط و معنی و قصه متحد باشند بر خلاف
فقها که نزد ایشان عین است با معنی است فقط تا فیکلاصل معنی واحد است و الله اعلم بلکه خصوصیت
زاید بر اصل معنی نیز نزد ایشان دخل ندارد و محط فایده و ماخذ حکم را می بیند و الحق نظر ایشان که
استنباط است همین را تقاضا میکند و امام احمد چون از مسوده این سند فارغ شد همه و لا خود را
جمع کرده بر ایشان خواند و گفت این کتاب است که من ترا جمع کرده ام و چیده ام ازین سهبت لکبه و
نجاه هزار حدیث یعنی طرق پس اگر مسلمانان را اختلافی واقع شود در چیزی از احادیث پنجم علیه السلام

باید که باین کتاب جمیع آرزو پس اگر درین کتاب سیل وی بایستد و اینها والا ما معتبر شناسند و ششم
 حروف گوید مراد ایشان همان صلویت است که بعد از شهرت یا قوت تر معنی نرسیده اند والا احادیث
 صحیحیه شده بسیار است که در سند ایشان نیست و اول سند امام احمد سند ابی بکر صدیق است و اول
 احادیث آن حدیث ابی بکر صدیق است که ایشان در خلافت خود بالای منبر برآمدند بعد از محمد
 وثنای الهی فرمودند که ای مردمان شما این کیمیت را می خوانید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ**
لَا تَهْزُوهَا فَمَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَىٰ لَهُ مِثْلُ مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ مِمَّا كَفَرُوا بَعْدَ ذَلِكَ مِنْهُمْ
 اگر شماراه یاب شده یا از گمراهی گمراهان شما لا یدیه ضرر است پس امر معروف و نهی از منکر ضرورتی نمید
 حال آنکه من از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین شنیده ام که اگر مردم به امر غیر مشروع سکوت نمایند
 تغییر و تبدیل آن نکنند خوف آنست که حق تعالی بعقوبت گرفتار سازد و بهم گناهکار را و بهم سکوت کنند
 زیرا که اینها نیز تبرک و عطا و نصیحت و تغییر نامشروع گناهکار شدند پس مخفی چنین است که شما فکر جانبی
 خود کنید یعنی آنچه بر دوش شماست از واجبات بجا آرید و آنچه آن امر معروف و نهی عن المنکر است
 و بعد از آن شما که از طرف حق و سعی کردید و مردم باز نمائند در آن صورت برتری اندیشید و شما را
 از نصیحت آنها ضرری نخواهد شد و در عقوبت گرفتار نخواهید گشت **سند ابو داود و طیحا**
و اول سند او سند ابی بکر است و اول آن ابن حدیث حدیثنا شعبه قال اخبرني عثمان بن
المعيرة قال سمعت علي بن ربيعة الاسدي يحدث عن اسماء وابو اسماء الفزاري قال
سمعت عليا رضي يقول اذا سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم حديثا ينفعني الله بما
شاء الله ان ينفعني به قال علي حدثني ابو بكر وصدك ابو بكر ان رسول الله صلى الله
قال ما من عبد يذنب ذنبا ثم يتوضا و يصلي ركعتين ثم استغفر الله الا غفر الله له ثم تلى هذه
الاية وَالَّذِينَ إِذْ فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَكَلَامَ الْآخِرَىٰ وَهُمْ يَعْمَلُونَ سُبْحَانَ
نَفْسِهِ انتی نام اوسیمان بن داود و بن الحار و طیالیسی است و در اصل از شهر فارس بود و آخر
 سکونت بصره اختیار نمود از محدثان آنجا مثل شعبه و بشام و ستوبی و ابن عوف و غیره و آیات

بسیار دارد و احادیث طویل را نیز محفوظ میداشت درین صفت در این زمان خود معروف و مشهور
 بود ازینکه از شیخ اخذ علم حدیث نموده و مردم بسیار از وی روایت کردند و منتفع شدند و گویند
 آنچه از وی نوشته اند در شمار چهل هزار حدیث رسیده یعنی طریق حدیث و آثار و موقوفات در سنه
 دویست و چهار وفات یافت و هشتاد سال عمر داشت یحیی بن معین و ابن المدینی و فلاس و دکیج و
 دیگر علما در مجال او را تعدیل و توثیق مفرط نموده اند و الحق همین قسم مردی بود این بود او و نه آن
 بود او و است که سنن او از صحاح شسته است بلکه این مقدم است بر وی بزمان بسیار جیانش از
 تاریخ وفات او ظاهر گشت اصحاب صحاح است غالباً از وی بیکو اسطر روایت می کنند
 مسند عبد بن حمید بن نصر الکنتی اول آن نیز مسند ابی بکر است و اول مسند ابی بکر
 این حدیث است أخبرنا یزید بن هارون قال أخبرنا اسمعيل بن خالد عن قيس بن ابي حازم
 عن ابي بكر الصديق قال انکم تقرؤون هذه الآية يا الذين آمنوا علیکم انفسکم لا یضکر
 من ضل اذا اهدیتهم قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول
 ان الناس اذا ارادوا الطمأنینة یاخذوا علی ید ید او شک ان یحکم الله بعقاب
 در قافوس میگویند در باب شین معجبه الکشف بالفتح قرینه بحر جان و در سین مهله میگویند
 الکشف باکسر و الفتح بلذ قریب سمرقند و لا یتقال بالشین المعجبه فانها سندها گزینت ابو محمد و نام
 او عبد الحمید بن حمید بن نصر است مردم تخفیف کردند و بر عبد الله بن حمید مشهور شد
 انصر و صد سال هجری از وطن خود رحلت نمود و شوق طلب علم حدیث او را در جوانی پیدا
 گشت از یزید بن مارون و عبد الرزاق و محمد بن بشیر و دیگر ائمه فن حدیث استفاد نموده ستم رحمة به
 صاحب صحیح و ترمذی رحمة الله و دیگر محدثین از وی روایات بسیار دارند و تجارتی رحمة الله بطریق
 تعلیق از وی در دلائل النبوة از صحیح خود روایت دارد و نام او عبد الحمید گفته ازین ائمه این فن بود
 و خیلی ثقه و مقبر در سنه دویست و صد و بیست و سه رحلت اوست و از تصانیف او یکی این است
 که او در سنه کبیر گویند سجدت که ازین سنه انتخابی کرده مسند ضعیف درست کرده اند و تفسیر است

که مشاوال است مشهور در یار عرب دیگر تصانیف نیز دارد **مسند حارث بن اسامة**
باید دانست که در اصطلاح محدثین اگر کتابی را بر ابواب فقه نمایند از آیمان و طهارت و صلوات و
و هجوم الی الآخر سنن گویند و اگر بر صحابه ترتیب دهند مثلاً روایات ابو بکر صدیق رضی الله عنه
عبدانویسند و روایات عمر بن الخطاب عداو علی بن ابی طالب از اسناد نامند و اگر بر شیوخ خود
ترتیب دهند مثلاً احادیثی که از احمد نام شنیده باشند عبدانویسند و از محمد نام عبدو علی بن ابی طالب
آنرا معجم خوانند اما بعضی کتب بر خلاف این اصطلاح سند شمرده چنانچه مسند دارمی و مسند یحیی
مسند حارث بن اسامة زیرا که سند دارمی بر ابواب مرتب است و این سند بر شیوخ است اما
مرتب است چنانچه اول سند او سند یزید بن مارون است میگوید اخبرنا یزید بن هارون عن عبدنا
ذکویان بن یزید عن الشعبي عن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
انما هذا من اهل البيت و انما هذا من اهل البيت و انما هذا من اهل البيت و انما هذا من اهل البيت
ابو محمد است و این ابی اسامة او را نسبت بجد گویند و نام پدر او محمد است و نام
او ابو اسامة دایر است و از قبیل بنی تمیم است از ساکنان بغداد است از یزید بن
مارون و روح بن عباده و علی بن عاصم و واقده و دیگر علمای حدیث اخذ از
علم کرده مردم معتبر را در استفاد از او و تلمذ از وی تردد بود زیرا که وی بر دایت حدیث
زیاد میگرفت و اجرت سخاو است اما ابو حاتم و ابن حبان و ابراهم بن مسعود و قطنی
و دیگر محققین این شان یعنی احوال رجال او را توثیق نموده اند و صدوق دانسته
و زر گفتن او بر دایت حدیث ازان بود که مرد فقیر و عیالدار بود و
دختران بے شوهر در خانه داشت میگفت که من شش دختر
دارم که کلان تر آنها هفتاد و هفت ساله و خورده ترین آنها شصت
و سه ساله است و هیچ یک را که خدا نکرده ام که اسباب تزویج
میترنمایم و باغبان را از دواج و همدم و اگر خواستگاری آمد فقیر بود

سکن

نخواستم که بکشتن آن داماد عیال بسپارم و بار بار او را بر دارم و بجهت کمال فقر و هم برای آنکه
 موت نصیب العین باشد لکن خود را درست ساخته بر منجی که در دیوار سکن او بود معلق می داشت و
 بر قافی چون از دار قطنی برسد که حدیث او را در صحاح و احسن کتب فخر مؤلفه داخل کن نمود و بیست سال
 عمر یافت و در سال دویست و هشتاد و دو هجری رحلت نموده روز وفات او روز عرفه بود و مسند بزرگ
 عان سند کبیر نیز گویند اول آن مسند ابی بکر است و اول سند بکر ضراره و او عمر ضر عن ابی بکر اول
 آن بن حدیث حدثناسلمة بن شبيب قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر بن
 الزهر عن معمر بن عمار عن عبد الله بن عمر عن عمر بن الخطاب قال حدثنا الحكم
 بن نافع البجلي قال حدثنا شعيب بن ابي حمزة عن الوهبي قال حدثنا سالم بن عبد الله
 انه سمع ابا عبد الله بن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال ماتت حفصة من
 جنين بن حذافه السهمي كان من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم قد شهد بدرا فتوفي بالمدينة
 قال عمر فاقبنت عثمان بن عفان فعرضت علي حفصة ان شئت انكثاك حفصة بنت
 عوف قال سأنظر في أمري فلبثت ليالى ثم لقيني فقال اني لا اريد ان تزوج في يولي هذا
 فلبثت ابا بكر فقلت ان شئت انكثاك حفصة بنت عمر فحضرت ابو بكر فلم يرجع الي شيئا
 فكت اوحى مني علي عثمان فلبثت ليالى ثم خطب الي رسول الله صلى الله عليه وآله فلبثت
 ابوبكر فقال لعلي وحدث علي حين عرضت علي حفصة فلم يرجع اليك شيئا قلت نعم قال
 فانه لم يمنعني ان ارجع اليك مما عرضت علي الا اني قد كنت علمت ان رسول الله صلى الله عليه وآله
 قد ذكر حفصة فلم اكن لا أقضي رسول الله صلى الله عليه وآله ولو تركها قبلتها او نكحتها كسيت
 او ابو بكر و نام او احمد بن عمر بن عبد الخالق است و بنابر تقدم زای معجمه بر راي مهمله کسی گویند
 که ششم فرزند منی کند و ان کس را در لغت هندی پساری نامند و او از اصل بصره است و این سند
 کبیر او معمل است یعنی اسباب خفیه قاضی در صحت حدیث نیز بیان میکند و این قسم کتاب
 و حرف معمل گویند مثلاً بعد از روایت حدیث حضرت علی از حضرت ابوبکر می گوید و اسما بن الحکم

مجهول لم يحدث بعينه الحديث يعني حديث علي بن ابي بكر من سلم بن مهران في حسن الوضوء الحديث وعلي بن
القياس آت به تبيين حاله كه شيخ بخاري تو سلم است و همچنين از عبد الاعلى بن حماد و حسن بن علي بن شيبه
وعبد الله بن سويه جمعي اخذ علم حديث نموده ابو الشيخ وطبراني و عبد الباقي بن قانع و ديكر محدثين عمده
شاگردان او بنده و در آخر عمر خود رحلت نموده است براي تعلم علم و نشر احاديثي كه نزد خود شنيد
بر عكس آنچه متعارف بود كه در ايام شباب بتصيل براي استفاده و تعلم حلت ميگرفتند و در آيه بيان
و در شام بدتها باین نيت صامه اقامت نمود و خلق كثير را فيض علم حديث داد و از قطنی فكر او كرو
و شنائی او بيان نموده بعد از ان ميگويد كه در روايت خطاهم دارد و بيشتر اعتماد بر حفظ و ياد خود
مي كرد و نسخه صحيحه را نميديد باین جهت اكثر خطا واقع مي شد و در شام در بلده رمله وفات يافته و در
سال د و صد و نود و دو **مسند ابوعبيد** موصلي و ان جامع است در ترتيب ابواب صحاب اول او
كتاب الايمان است و در ان ميگويد في احاديث الايمان من سنن ابي بكر و علي بن القياس و تمام آن
مسند را سي شش خبر كرده اند قال في اول المسند حدثنا سلمة بن شبيب قال حدثنا هشيم قال
حدثنا كثر قال حدثنا حكيم بن نافع عن ابن عمر عن ابي عبد الله الصديق رضي الله تعالى عنه
قال قلت يا رسول الله ما اجابة هذا الامر الذي نحن فيه قال من شهد ان لا اله الا الله فلينجنا
و ابو عبيد بن جهم دارد بر ترتيب شيخ خود و قاعده محدثين است كه سمي مجروح را مقدم مي كنند و بعد
از ان بر ترتيب حروف ذكر اسماء شيخ در روايات ایشان مي نمايند چنانچه ابو عبيد و راول معجم
ميگويد حدثنا محمد بن المنهال قال حدثنا يزيد بن زريع قال حدثنا عماره بن ابی حفصه
عن حكيمه عن عائشة رضي الله عنها قالت قلت يا رسول الله اخبرني عن ابن عمر بن عبد الله عن ابي
صديق رضي الله عنه و ما كان قال كانت كان يحرك الكوفه و يكره الحار و يكره البارد و يكره
و يوفي بالذمة و يصل الرحم و يفيك العتاني و يطعم الطعام و يودي لاهله قال هل قال يوما
و انك اللهم اني اعوذ بك من ذاك جهنم قلت لا و ما كان يدي ما جهنم قال فلا اذا و ابو عبيد از محمد
جسريه است نام او احمد بن علي بن المنشي بن يحيى بن عيسى بن بلال بن مفضل است كه در علي بن ابي حمزيه

نسخه صحيحه
ابو عبيد بن جهم

بن مبین و دیگر محدثین عده است و ابن حبان و ابوعبیده و ابوجعفر اسماعیلی شاکر دان او و نیز مردم را
در صدق و دیانت و امانت و علم و تقوی و دیگر صفات محموده و اعتقاد عظیم بود و روزی که وفات
یافت بازار کما متوصل نباشد و مردم گریان و سوزان بر خبانه او جمع آمدند و در تزیین و ترویج علم
نیت صالح داشت محض حقیقت نه شغول تعلیم علم حدیث می بود و او را ثلاثیات نیز هست که
در میان او آن هر و رسته واسطه می باشد چنانچه ابن حبان در ثقات ذکر کرده و حافظ اسماعیل بن
محمد بن یحیی گفته است که من ساندب را خوانده ام مثل سند عدنی و سند ابن منیع و غیر ذلک لیکن همه ساندب
مثل انهار یا فتم و سند ابویعلی را مثل درای زخار در سال دو صد و پست متولد شد و پانزده ساله
بود که بشوق طلب علم حدیث ارتحال کرد و عمر طویل یافت در سنه سیصد و سی و هفت وفات او است
صحیح ابوعوانه و آن استخراج است بر صحیح مسلم و استخراج در اصطلاح محدثین عبارت از
کتاب است که برای اثبات احادیث کتاب دیگر نویسد و ترتیب متون طرق بندها همان کتاب
مخوط دارند و سند خود را ابوجعی که مصنف آن کتاب در میان نمائند تا شیخ آن مصنف یا شیخ این شیخ و دیگر
بیان نمایند و چون از طریق دیگر نیز مثل آن ثابت شود و ثبوت و اعتماد بر روایت آن مصنف شود
گیرد لیکن این استخراج را صحیح از آن نامند که طرق دیگر را ساندب زاید کرده در اوطاق دانند مسلم
قدیمی قلیل از متون نیز زاید کرده پس گویا کتاب مستقل شد و ذهبی از آن صحیح کتابی چیده جدا
ساخته مشهور است بمبتنی الذیسی و آن دو صد و شصت حدیث است در اول صحیح ابوعوانه این خطبه
و اعتقاد است قال الحافظ ابوعوانه احمد بن فضل کل مقال و امام کل رغیبه و سوال بعد فان یوسف
بن سعید بن سلم المصیصی و محمد بن ابراهیم الطرطوسی و ابوالعباس الغزالی و العباس بن محمد حدثنوا
قالوا حدثنا عبد بن یحیی قال اخبرنا الاوزاعی عن مرة بن عبد الرحمن عن ابن زهری عن حماد بن عمار عن ابی سلمة عن ابی
هریرة عن انس بن مالك عن ابی سلمة عن ابی سلمة عن ابی سلمة عن ابی سلمة عن ابی سلمة عن ابی سلمة عن ابی سلمة
عبد الصمد الدمشقی و محمد بن محمد قالوا حدثنا هناد بن عمار قال حدثنا عبد الحمید بن ابی الاوزاعی باسناد
متفق و سمعت بعض اصحابنا یقول ان الترمذی قال الحمد لله الذی ابتداء الخلق بنجائه و نعم نعم بحسن بلائه

نوقف کل امراته من حیاته علی طلب ما یحتاج الیه من غلاته و سخر له من بکلائه الی استغناءه
ثم احتج علی من بلغ منهم بکلامه و اغلظ کلامه فی شح صدره من احب من اولیائه و طبع علی قلب
من لم یرد ارشاده من علته الذی لم یزل یصفاته و اسمائه الذی لا یشقل علیه زمان و لا یحیط
مکان فخلق لایا ما کن فلا زمان ثم استوی الی السماء و هی دخان فقال لها و لا ارض اثیاطها
او کما قالنا اثیاطها نصین فقد رها احسن تقدیر و اختراعها من غیره نظیر لم یرفعها بعد
و لم یستعن علیها باحد نهیمها للناظرین و جعل فیها رحمة للشیطین فبارک الله حسن
المخالقین و تعالی ان یطلبوه فی وصفه آراء المتکلمین و ان یحکم فی دینه اهل
المتقدمین فجعل القرآن اماما للمتقین و هدی للمؤمنین و ملجاء للمتنازعين و حاکما
بین المتنافسین و دعا اولیاده المؤمنین الی اتباع تنزیله و امر عباده عند التنازع
فقالوا یله بالرجوع الی قول رسول الله صلی الله علیه و سلم بان لك نطق محکم
کتابه اذ یقول جل شانه یا ایها الذین آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی
الامر منکم فان تنازعتم فی شئی فردوه الی الله و الی الرسول ان کنتم تؤمنون
بالله و الیوم الاخر ذلک خیر و احسن تاویلا

احمد بن محمد بن بلخ رضاه الله بنی نام ابو عوانته یعقوب بن اسحق بن یزید است و او از مردم سفر این
است و آخر با سکونت بنی پورا اختیار نموده و در خراسان و عراق و دین و حجاز و شام و
بزنیه و فارس و صعبان و حر و قنور و کرد و دیوان علماء هر دیار جمع حدیث کرده و در مدب شافعی بود و بنی
شافعی اول کسی که در سفر این آورد و در و اج داد و است در فقه شاکر و مزی فی مدنیج که از اهل صحاب شافعی اند
و او در حدیث که سلم بن نجیح و دیوش بن عبد الا علی و محمد بن ذی السیف طبرانی و سماعی قایل بنی پوری دیگر
محدثین که گردان و نیده حاکم متقی و گفته کان ابو عوانته من علماء المدینة و ابیهم عت بن محمد یقول توفی سنة عشرة
و ثلثین و شصت و سماعی و ان ستمجج است بر صحیح بخاری و شیخ السنه ابو الفضل ابن حجر اندی
انتخاب کرده تعلیقات بخاری را که سماعی و صل آنها نموده عید نوشته اند و از امتیاق ابن حجر گویند

و آنرا عوالی اسماعیل درین استخراج این حدیث و تحوالی در اصطلاح محدثین آن احادیث را گویند که صاحب
 کتاب نسبت به صاحب کتاب دیگر یا نسبت بسیار مرویات خود و اسامی و در آن واقع شود و سلاطین
 میانین و بدین الرسول کمتر شوند و این عام و مطلق است و اگر نسبت یکی از شیوخ و ائمہ قلت و سالت حاصل شود
 علوی بنی نامند قال الاستیعاب فی حدیث من کذب علی اخبرنا ابو خلیفه قال حدثننا عبد الوارث
 بن عبد العزیز بن حبیب عن انس بن مالک رضی الله تعالی عنه قال قال صنفان احداکم حدیثا
 كثيرا الا انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من یتعمد الکذب علی فلینزل
 مقعدکم من النار و چون بخاری را در احادیث انس غلبا چهار واسطه می باشد و چون اسماعیلی
 بسیار متواتر بخاری و او را نیز اسماعیلی درین حدیث حاصل شد پس نهایتا بهمه رسید و نسبت اسماعیلی
 ابو بکر است و نام احمد بن ابی حاتم بن اسماعیل بن العباس الا اسماعیلی است در شهر جرجان امام قوت
 بود و در فقه و در حدیث مردم او را معتقدی شمرند در شش د و صد و بنفاد و هفت بعد از وفات بخاری
 بهست و یک سال متولد شده و در اوائل او را شوق طلب علم حدیث و این گریز شده اما اسل و اقارب او
 بر حلت و سفر او رضامندی دادند و او را بچاپلوسی و جید نامی ازین کار باز داشتند تا آنکه خیر موت محمد بن ابی
 رازی که یکی از محدثان عمج آنوقت بود با و رسید بجهوشیدن این خبر حالت او متغیر شد و در خانه خود در آمد
 و چاهها خود برید و فریاد و فغان آغاز کرد و خاک بر سر می پاشید تمام اقارب اهل خانه او جمع آمدند و قارب
 این پرسیدند گفت شما مرا رفتن ندادید تا آنکه بچو کس از نیعالم انتقال کرد من از علم و محرمم ندیم
 اقارب چون حال او بدین منوال دیدند او را تسلی دادند و گفتند حالا نیز علماء بسیار در قید حیاتند طرف
 که خواهی سفر کن و از ایشان فیض حدیث بگیری و حال او را همراه او کرده دادند و او از وطن خود و انتقال نمود و اول
 در شهر نسا نزد ابو الحسن بن سنیان رسید و از آنجا بعباده و کوفه و آهواز و بصره و انبار و موصل و حلب و حمص
 و دیگر بلاد اسلام سفر کرد و از ابو نعیم بن اسماعیل و عبدان و ابو خلیفه جمعی و محمد بن عثمان بن ابی شیبه و شیخ زاهد
 محمد بن عثمان مقابری و آبراهیم بن زبیر حلوانی و قسطنطینی و دیگر محدثین عمده استفاده کرد و جامع شد در میان
 فقه و حدیث و ریاست دین و دنیا تا آنکه بعضی از محدثین عنین گفته اند که او را لایق بود که کتابی مستقل درین

تصنيف می کرد زیرا که او بدید صاحبها در سیده بود و کتب بسیار یاد می داشت و علم وافر و ذهن سلیم
 اورا نصیبت شده بوده آنکه تاریخ بخاری باشد و اسانید مرویات وی نقطه بیان نماید و در اقسام حروف
 گوید و در این استخراج اورا تصانیف دیگر هم هست جمعی دارد و سندها کثیر بسیار کلان قریب صد
 جلد امکان سندها ششونگشت و دلت او غرضه صفر سال سده صد و پنجاه و یک بوده است صحیح ابن
 حبان که اورا تقاسیم و انواع نیز نامند و تقریب آن ترتیب مختصر است که ندیدم بواسطه
 تخریب ساینده صحابه و نه بر عجم شیوخ اولین نام ذکر کرده است دوران تمام انواع می آرد مثلاً
 می گوید النوع السادس والاربعون من القسم الثاني في النواهي و على هذا التماس و درین کتاب
 خطبه دراز نوشته بعضی فقرات آن بحدی حسیده و شای آن خطبه نقل کرده میشویم گوید
 الحمد لله المستحق الحمد لله * للتجدد بغرة و كبرياء * القريب من خلقه في اعلى علوه *
 البعيد منهم في ادنى دنوه * العليم بكنين النجوى * والمطلع على افكار السر و احوال *
 وما استبح تحت غناصل الثرى * و ما جال في خواطر الورى * الذي ابتدع الاشياء بقدرته *
 و ذرا الا نام به شيته * من غير اضل عليه افعلى * ولا رسم رسوم امتثل *
 فجعل العقل مستكماً لذوى الحجا * و ملأ في مسالك اولى النهى * وجعل سبب الوصل *
 الى كفيته العقل * و ما شوق لهم من الاسماع و الا بصار * والتكلف للبحث و الاعتبار *
 فاحكم لطيف ما دب * و اتقن جمع ما قدر * ثم فصل بانواع الخطاب اهل التميز و الا لباب *
 ثم اخذ طائفة لصفوته * و هذا امر لزوم طاعته * من اتباع سبيل الاكابر * و لا رول سبيل الاكابر *
 فترى قلوبهم بالايمان * و انطقوا السننهم بالبيان * من كشف اعلام دينه * و استلج سنن نبويه *
 صلهم الذرى بالتجول و الاسفار * و فراق الاهل و الاوطار * في جميع السنن و فرض الالهواء *
 و التفقه فيما بترك الاراء * فبحر القوم للحديث و الطریق * و رحاوافيه و كتب *
 و سالوا عنه و احكموه * و ذاكروافيه و نشره * و تفقهوافيه و اصلوه * و معروفا *
 و ما بدلوه * و بينوا الرسل من المتصل * و الموقوف من المنفصل * و الناسخ و النسخ و

بر سایر افراد نمی باید که باشند و بطریق محکم محض یکی را از میان افسر ادعای نبوت
 سزاوارت میسر نمایند اصلاً از شریعت و دینی ثابت نمی شود بآمرادش آن است که انبیاء
 بعد از نبوتش نبوت تفوق در هر دو جانب علم و عمل حاصل میکرد و آنکه اسصور میبایست
 از خطا و گناه و اجتنابی مجمع علیه جمیع اهل اسلام است و سببی در تذکره گفته است و هذا العمل حسن
 اذ لم یحضر المبتدئ فی الخیر من مثله المحج عرقه فحکم ان الرجل لا یصحب الا بحمد الموقوف
 بعرفه و نماذک و مهم الحج و قات او در سال سیصد و پنجاه و چهار رست و دوم شوال روز جمعه
 بوده است و از وی تصانیف بسیار مشهور و یادگار است از آن جمله کتاب تاریخ
 الثقات که متداول است و از وی نقل شده است کتاب الضعفاء نیز متداول است
 و نقل حدیث الزهراء و نقل حدیث مالک و ما انفرد به اهل المدينة من انساب و ما
 انفرد به المکیون و ما انفرد به اهل العراق و ما انفرد به اهل خراسان و او را معجمی بر تفسیر
 مدنی و کتابی در مناقب مالک و کتابی در مناقب شافعی و کتابی است مسمی بالانواع
 العلوم و او صاحب جلد دارد و کتابت مسمی بالهدایة اسمی علم السنن و در ایامی
 نیز تصانیف دارد و تصحیح مالک که او را متدرک مالک نیز گویند مشهور و معروف است و خطبه اش
 سبب تالیف ابن کثیر و ابن خلدون و غیره است و گویند و قد نبغ فی عصرنا هذا جماعة من المبتدئ لیثون
 و ائمة الآثار بان جمیع ما یصح عند کم من الحدیث لا یبلغ عشرة آلاف و هذا لا یسأله
 المجموع المشتملة علی الذبح عزائل و اکثرها سقيمة غیة صحیحة و قد سألنا جماعة من
 اعیان اهل العلم بهذه المنة و غیرها ان یجمع کتاباً یشتمل علی الاما ریت المروية باسانید یحیی
 محیا بن سید علی بن الجاجر مثلها از لاسیل الی الخرج ما لا علة له فانها یحییها الله لیدعیلا
 نفسها مذلت و قد خرج جماعة من علماء عصرها و من قبلها علیها الحدیث قد خرجها و هی
 مطولة و قد جمعت فی الذبح عنما فی المدخل الی الصحیح ما رویه اهل الضعفاء انا استعمل الله تعالی علی
 الخرج ما ریت و قد جمعت قد جمعت بندها الشیخ ان الله عن ما و قد شرط الصحیح و قد فقهه اسلام

و بعد از آن از کتاب الایمان تا آخر ابواب حدیث بسند خود آورده لیکن خطیب بنهاد که در حال نوشتن
 کان الحاکمة فی التفتیح و بسند از علما گفت اندک معنی شیع او آنست که قائل بود بتفضیل
 حضرت علی بن حضرت عثمان که مذہب جمعی از اسلاف ہم بود و بعد از علم و در بسیار از احادیث مستدرک
 که او حکم صحت آنها نموده مثل احادیث صحیحین انکشاف شد علما را اجله او را تخطیه کرده اند و برو
 انکار نموده از آن جمله حدیث الطیحه در مناقب حضرت مرتضی علی شہو و معروف است و لہذا او پیغمبر
 است کہ حلال نیست کسی را کہ بر تصحیح حاکم غرض شود تا وقتیکہ تعقیبات و تعلیقات مرانہ بنید و سیر
 گفتنیست احادیث بسیار است در مستدرک کہ بر شرط صحت نیست بلکہ بعضی از احادیث موضوع غیر
 است کہ تمام مستدرک با آنها معیوب است اما حدیث طیر الطریق بسیار است کہ فہمی در رسالہ جدا گانہ جمع
 نموده از مجموع آن طریق انقدر ثابت می شود کہ حدیث را فی الجملہ اصل است گویند کہ در زمان کم
 بار کس در مملکت اسلام سر آمد محدثین بود و آرقطنی در عہد او و حاکم در نیشاپور و ابن مندہ در اندلس
 بعد الفی و مصر و در میان این چهار کس محققین اہل حدیث چنین حکم کرده اند کہ آرقطنی در معرفت
 حدیث ممتاز و مستثنی بود و حاکم را در فن تصنیف و ترتیب و دخل تام بود و ابن مندہ در کثرت
 حدیث و معرفت و اسعہ تفوق داشت و عبد العزیز را در معرفت اسباب تبحر زاید بود و حاکم را
 تالیف بسیار است ترتیب بہر از خبر میرسد از آنجملہ معرفت علوم حدیث کہ بسیار نافع و مفید است
 ان کتابہ رنوع عالی کہ اول الفروع است می گوید و آخر باب ما یصحہا و قرآننا من الاستامید
 لد الرجال ملاحظہ ثواب عن احمد بن شعیبہ ان الکاملی و غیرہ قال حدثننا سفیر بن عیینہ
 عن عمر بن دینار عن ابن عمر و عن النضر بن عمار عن انس بن مالک و عن عبد اللہ بن یزید عن
 عمار و عن زیاد بن علاقہ عن جریر بن عبد اللہ عن ابن عیینہ صحیحہ و حسنہ
 و صلی اللہ علیہ وسلم فریۃ ازین جملہ تاریخ نیشاپور است و ازین جملہ کتاب کی اخبار
 اہل المدخل الی علم الصحیح و کتاب الاکلیل بسیار مفید است و مختصر ازین از وی بارہ بیت و کتابیت در
 بنایل شافعی و تاریخ ابن خلکان مذکور است کہ تصانیف او بیک ہزار و پانصد خبر رسیده و او را

علوم دیگر هم مهارت بود لیکن چون شغل حدیث بروی غالب که بدین فن مشهور گشت گشت و علی بن
 است و نام و نسب او محمد بن عبد الله بن محمد بن حماد بن محمد بن فضال است و او را طهمانی نیز گویند نسبت
 بیک از اجداد او که طهمان نام داشت و او نیز پهلویست دوران وقت معروف بود باین البت
 بفتح بار موصوفه و کسایت خسته شده یکی از ابا و اجداد او بفتح بود و بفتح را در لغت هندی بویا
 نامند گوید او در سنه صد و بیست و یک در ماه ربیع الثانی است و در صف سیرین طلب علم شد
 نموده و پدر و مادر او بر این کار او را اهتمام و ترغیب تقی می کردند و در خراسان و آوار از شهر
 و دیگر بلاد اسلام گشته و از دینار شیخ روایت حدیث نموده پدر او مسلم را دیده بود و او
 از پدر خود روایت دارد و از ابوالعباس هم و ابوعبد الله الحارثی بن محبوب و ابوعبد
 بن الساک و ابوعبد بن ثابث پوری حافظ عصر خود و دیگر علمای اهل این فن تحصیل نموده و در اقطنی و افغان
 هروی صاحب ابیت بخاری و ابوالعلاء خلیلی و ابوالقاسم شیرازی و سیهقی و دیگر استادان این
 از وی روایت نموده اند و او حاکم از ان لقب کرده اند که قاضی شده بود و وفات او عجب طریقه
 واقع شد که روزی در حمام درآمد و غسل بر تورد چون از حمام برآمد آهی کشید و جان داد هنوز زنده
 بسته بود و جاگها نبوشیده بود و این واقعه در صفر سال چهارصد و پنج رو داد و او را بعد از وفات
 بخاری بدین میگفت نجابت یافتیم بیننده پرسید در چه چیز گفت در نوشتن حدیث و بی
 در تاریخ گفت است که ابوسعید بالنخعی در حق کتاب و خلی اسراف کرد و گفت می مستدرک
 از اول تا آخر ملاحظه کردم یک حدیث هم برشته بخاری مسلم نیافتم و الاضاف آن است که در
 مستدرک قدری بسیاری برشته این هر دو بزرگ یافته می شود یا بشد طریقی از اینها بگذرند
 آن است که بحدیث نصف کتاب ازین تبیل باشد و بقدر ربع کتاب از ان جنس است که بطا هر سناد
 او صحیح است لیکن برشته این هر دو نیست و بقدر ربع باقی و اینهاست و مناکیر بلکه بعضی موضوعات
 نیز هست چنانچه من در اختصار آن کتاب که مشهور بفتح می است خبر در کرده ام انبی و کذا اعدای
 حدیث قرار داده اند که برشته یک حکم اعتماد نباید کرد مگر ازین بدین تنخیص می کتاب مستخرج

علی صحیح مسلم را بی تعلیم لا متفقاً فی اولش کتاب الایمان است و اول آن حدیث جبریل است میگوید
 حدثنا احمد بن یوسف بن خالد قال حدثنا الصادق ابن ابی سہام قال حدثنا ابو عبد الحمید بن
 یزید المشرقی عن محمد بن ابی علی بن الصوفی قال حدثنا بشیر بن موسی قال حدثنا ابو عبد الله بن
 المشرقی قال حدثنا الحسن بن الحسن بن عبد الله بن یزید قال سلمی عن یحیی بن نعمان القرطبی
 قال کان من اول من قال یا اللہ و عبد الجہمی بالبصرة فانطلقت انا و حمید بن عبد الله بن
 الحمیری جماعاً الی اخر الحدیث المذكور فی اوائل صحیح مسلم و نسب او احمد بن عبد الله بن احمد بن
 اسحق بن موسی بن داوید بن مهران اصحابی صوفی است ششصد و سی و شش متولد شد و شش
 ساله بود که او را بطریق تبرک شایخ عمه حدیث اجازت دادند که از جمله ابوالعباس ختم فنی
 بن سلیمان اطرابلسی و جعفر خالیدی و شیخ محمد بن عبد الله بن عمر شوزی است و او این خصوصیت تفرست
 بعد از آنکه چون جوان شد سماع کثیر از اجداد شایخ حدیث حاصل کرد و تخم که در زمین استعداد او از طفلی
 افشاده بود بار آورده و از نظرانی و از ابوالشیخ و از جعابی و ابو علی الصوفی و ابو بکر اجری و ابن جلابی و
 فاروق بن عبد البکر خطابی استفادہ نامه نمود و بعد از آن چون بر تبت پیوسته و افادہ رسید حفاظ
 فن حدیث بسوی او تفرغ آوردند و بر او هجوم نمودند و استفادہ کردند و تبت علما ساندند و فر
 علم و حفظ او رغبت این مردم بحجاب او زیاده از توان بود و خطیب بغدادی از حصص تلامذت او
 و ابو سعید البلی و ابو صالح مودنی و ابو علی حسن بن احمد حار و ابو سعید محمد بن محمد بن المطهر فرمود
 منصور محمد بن عبد الله شروانی و دیگر محدثین بسیار را که او این او یزداد و از نوادر کتب او کتاب
 حلیۃ الاولیاء است که نظیر آن در اسلام تصنیف نشده و از جمیع تا وقت ظهور بحضور او قرات
 حدیث می کردند و چون از مجلس بر می خاست و بخانه میرفت در راه نیز تقدیر یکس جز مردم بر می
 میخواندند و هرگز طویل و تنکد نمی شد و نوبت او در شغال اعلام حدیث سجدی رسیده بود که او را غذا
 غیر از سماع حدیث و تصنیف آن نبود و کتاب حلیۃ الاولیاء در حضور او آنقدر شهرت و رواج پیدا کرد
 که در تبت باور بسیار صد و بیست و نه شد و اول کسی که از اجداد او و خلف او اسلام مشرف شده

واشک جاری گشت باز این بیت بر زبان رانند و حال آنکه کاهی شعر نمی خوانند مگر آنچه در حدیث وارد
 شده بنا بر ضرورت روایت که بر زبان می گزیند **شعر** ان یبقی تفجیعاً للرجة کلمه
 وفناء نفسک لا ابلکات الجمع * تولد دارمی در سنه وفات عبدالمدین المبارک است و آن
 سال که بعد دشتاد و یک است از هجرت و وفات او روز عرفة که نهمین بود و در آن روز همه اتفاق
 افتاد که یوم النحر بود در سال و بعد و پنج و پنج آنچه در نسخه ابو الوقت از مسند دارمی موجود است
 سه هزار و با صد و پنجاه و هفت حدیث است که در یک هزار و چهار صد و هشت باب تبصره نقل آورده
 و الله اعلم سنن ج ارقطنی **علامی** سند او غایب است و این کتاب چند نسخه است روایت ابن شبران
 از ارقطنی و روایت ابو طاهر کتاب از و روایت توقانی و در میان این هر سه نسخه تفاوت
 و اختلاف واقع است اما در تقدیم و تاخیر و زیادت و نقصان و در نسبت نسبت بعضی روایه و در لفظ
 نیز اما در اصل احادیث هیچ اختلاف نیست احادیث در هر نسخه از این پنج سه گانه بالاستیفار کند و گوید
 مگر کتابی است که در روایت ابن عبد الرحیم موجود نیست و در اول سنن او حدیث قلین است و در بیشتر
 طرق همانند این حدیث سابقه تمام نموده است پنجاه و چهار مسند برای این حدیث ذکر کرده
 از آن جمله در مسند باین لفظ آورده اذ کان الماء الیبعین قلله اول این سه از جابر بن عبد الله
 است و آن را تضعیف نموده و باقی از ابن عمر رضی الله عنه که در بعضی آن لم یخمس واقعت و در بعض
 دیگر لم یخمس و جمیل و پنج طریق دیگر یکی از آنها از ابو بکر بن عباس باین لفظ ما یبلغ من الماء
 قلین فما فو قد لا یخمس شیء و دوم از ابن عباس باین لفظ اذ کان الماء
 قلین مضاعفاً لم یخمس شیء و باقی از ابن عمر و بعضی آن روایات عن ابن عمر عن النبی صلعم و در
 بعضی دیگر عن ابن عمر بن ابیه لفظ اذ کان الماء قلین بالجمله این همه دلالت بر قوت
 حافظه و استیفاء او دارد و نام و نسب او علی بن عمر بن احمد بن مهدی بن سعید بن دینار بن عبد
 است و کنیت او ابو الحسن و در نهشتان فعی است و در مسکن بغدادی و ارقطنی است و در قطن
 بنهم قاف محله کلان است و در بغداد و در سال سه صد و شش متولد شد و از ابو القاسم بغوت

و ابو بکر بن داود و ابن جاعده و حسین بن علی و دیگر علمای بسیار سماع حدیث حاصل کرده و در بخارا
 و کوفه و بصره و شام و دمشق و مصر و دیگر بلدان اسلام گردیده و حاکم و عبد الله بن مندی صاحب
 ترغیب و ترهیب تمام را از وی صاحب فواید مشهوره و ابو نعیم اصفهانی صاحب حلیه الاولیاء
 از وی تذکره و ستا کرده اند و در علم قراءت و نحو نیز دستگام تمام داشت و در فن معرفت
 علل حدیث و اسما و الرجال بی نظیر وقت و یکانه عصر خود بود و چنانچه خطیب حاکم و دیگر ائمه این
 صنعت متفوق او گویند و او در انداز و مذاهب معتبر و علم ادب شعر را نیز نیکو در زبیده بود و گویند
 که دو او این جماعه شعر را یاد داشت و در نو جوانی در مجلس سماع عیسی صفاری نشست و روی
 از املا صفار مذکور جزوی می نوشت و صفار اطمینان کرد صفار با او میگفت که سماع تو صحیح نیست
 زیرا که در نوشتن مشغولی و فهم حدیث خوب نمیکنی و از قطنی گفت حضرت را یاد است که چند حدیث املا
 فرموده اند و صفار گفت و از قطنی گفت تا حال پزده حدیث املا فرموده اند حدیث اول از فلان شیخ و او از فلان
 تا آخر سند و متذکره او حدیث ثانی از فلان شیخ تا آخر سند و متذکره او علی بن اقیاس است آن حدیث را مع
 الطرق و الا سنانید از یاد او بر خواند تمام اهل مجلس از قوت حافظه او تعجب و داور و روزی
 پرسیدند که مانده خود دیگری را دیده هیچ جوان نگفت و این آینه بر خواند فلا تر کو الف کم
 و از لطایف و نظرائف او آن است که روزی ابو الحسن بیضاوی مردی را که از دور بر او
 طلب حدیث آمده بود بحضور او آورد و گفت که این مرد غریبیست از دور آمده باید که چندی
 بروی املا فرمائی و از قطنی تسلیم نمود و گفت من فراغت و فرصت ندارم تا آنکه ابو الحسن
 بیضاوی پرسیدند و از قطنی پرسیدند که زیاده بر لبست سند املا کرد و متن آن همه همین حدیث
 بود **فهم الشیخ الهادی** آیتام الحاجه آمنه و غریب و دیگر هم بهیناسب آورد
 پس از آن روز و یک خود را نشاند و بروی پیاده سند املا نمود و متن آن همه این حدیث بود (و اذا
 اتاکم کرم قوم فاکرموه و نیز از لطایف او آنست که روزی نو افل می خواند
 شخصی متصل به نوشته حدیث خواند و در آن نسخه و اسما بعضی رواه نسیر واقع شده بود

این کتاب هم تأییدات بسیار دارد و چون بخیر در اول سخن که باب الاذان است میگوید
 حَدَّثَنَا هُشَيْمُ بْنُ كَيْسٍ قَالَ حَدَّثَنَا حُصَيْنُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ
 ابْنُ لَيْلَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَيْفَ يَجْمَعُ النَّاسَ لَهَا قَالَ لَقَدْ تَعَمَّتْ أَنْ يَبْعَثَ
 رَجُلًا فَيَقُومُ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ عَلَى الطَّعْمِ مِنَ الطَّعَامِ الْمَدَنِيَّةِ فَيُؤْذِنُ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ مَنْ
 يَلْبِسُهُ فَيُعِجُّهُ ذَلِكَ فَذَكَرُوا النَّاقُوسَ فَلَمْ يَعْجُجْهُ ذَلِكَ فَانْصَرَفَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ
 مِنْهُمْ هَلُمَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَرَادِي الْأَذَانَ فِي مَنْامٍ فَلَمَّا أَصْبَحَ غَدَا فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ
 رَأَيْتَ رَجُلًا حَلَّى سَقْفَ الْمَسْجِدِ عَلَيْهِ ثَوْبَانِ خَضِرَانِ نِيَادِي بِلَا أَذَانَ فَنَعَمْ أُنَادِيهِ
 مَشْنِي مَشْنِي لَا أَذَانَ كُلَّهُ فَلَمَّا فَرَغَ قَعْدَ قَعْدَ ثُمَّ دَعَا فَقَالَ مِثْلُ قَوْلِهِ الْأَوَّلِ فَلَمَّا بَلَغَ حِجِّي عَلَى
 الصَّلَاةِ حِجِّي عَلَى الْفَلَاحِ قَالَ قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَقَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلِّمْ وَأَنَا قَدْ اطَّافْتُ لِلَّيْلَةِ
 مِثْلَ الَّذِي اطَّافَ بِهِ فَقَالَ مَا مَنَعَكَ أَنْ تُخْبِرَنِي فَقَالَ سَبَقَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ فَتَجَسَّيْتُ
 فَاعْجَبَ بِذَلِكَ الْمُسْلِمُونَ فَكَانَتْ سَنَةً بَعْدَ وَامِرٍ لِبَالٍ فَاذَنْ كَيْسٌ وَأَبُو عَثْمَانَ وَنَامُوا
 سَعِيدُ بْنُ مَنصُورٍ شَعْبِيٌّ اسْتَمْرَزَ زَيْدٌ وَكَوْنِيٌّ رَدَّ رَأْسَ طَالِقَا لَيْسَتْ وَآخِرُهُ دَرِغْمُ نَسْكَو
 وَزَيْدٌ وَجَوْنُ عُمَرَ وَآخِرُهُ سَعِيدٌ وَرَكْمٌ مَعْظِمُهُ مَجَابِرَتٌ اخْتِيَارُ مَوْذُودٍ مَسْجِدَاتٌ يَأْتِ
 فِي رَمَضَانَ سَنَةً وَصَدُورُ بَسْتٍ وَنَدْوَةُ عُمَرَ وَابْنِ هِشَامٍ وَوَدُودُ بُوْدَا زِيَادُ أَمَامِ الْكَلْبِ سَمَاعُ
 مَوْطَا وَدِيكَرُ عَادِيثٌ حَاصِلٌ مَوْذُودٌ وَازَلَيْثُ بْنُ سَعْدٍ وَابُو عَوَانَةَ وَفَلَحُ بْنُ سَلِيمَانَ وَ
 دِيكَرُ مَحْدَنِينَ أَنْ طَبَقَ اسْتَفَادَهُ كَرْدَهُ وَازِيَادُ أَمَامِ أَحْمَدُ مَوْلَا دَاوُدَ وَفَلَحُ بْنُ سَعِيدٍ رَوَيْتُ كَرْدَهُ أَمَامَ مُحَمَّدٍ
 أَوْ رَأْيَا تَعْلِيمُ مَفْرُودٌ وَثَنَاءُ وَتَعْرِيفُ سَيِّدُ ابْنِ هِشَامٍ أَوْ تَوْثِيقُ وَتَعْدِيلُ وَاجِبِي مَوْذُودٌ وَتَوْحِيدُ لَحْظُ بُوْدَا قَرِيبُ
 دَهْرٍ هَرَا حَدِيثُ زِيَادُ مَنِيبُ يَابُنْدُ مَصْنُفُ عَبْدِ الرَّزَّاقِ الْكُشْفُورُ ثَلَاثِي اسْتِ وَطَرَفُ نَسْتِ
 كَرْدُ مَصْنُفُ خُودُ رَاخْتَمُ كَرْدَهُ اسْتِ بَشْمَالُ وَشْمَالُ رَاخْتَمُ بَرْدُ كَرْمُ سَوِيَّ أَنْ حَضَرَتْ تَمَامُ
 كَرْدَهُ سَيِّدُ حَدَّثَنَا مَعْمَرُ عَنْ تَابِتٍ عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ كَانَ شَعْرُ النَّبِيِّ إِلَى انْصَافِ خَيْشَلَةٍ

گنیت او ابو بکر و نام او کنس اب عبد الرزاق بن همام بن نافع حمیری است بالولاء ساکن صنعاست که در الملک
 یمن است از عجبید العبد بن عمر عمری روایت قلیل دارد و از ابن جیح و آوزای و توری استفاده
 بسیار نموده نام احمد فضل و اسحاق بن راهویه و یحیی بن معین از وی استفاده حدیث کرده اند و او
 اصل تلامذه عمر است تا هفت سال صحبت او بوده است و لهذا در حفظ حدیث معمر مشهور و ممتاز است
 و روایت او در صحاح سته واقع است و در وی هیچ عیب نیافته مگر آنکه فی الحقیقه تشیع داشت اما عا
 بنود و باو این شیخ میگفت که حررت برفضیل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و امیر المؤمنین ابو بکر و عمر بنی نوا غم کرد
 و دل من باین یاری نمی دبد زیرا که امیر المؤمنین علی انقدر متواتر شده که مرا برین هر دو تفضیل ندید
 که بر حدیثین انجا میدهد و کار شیعی نیست که از فرموده امیر المؤمنین علی تجاوز کند و نصف شوال سال
 دو صد و یازده وفات او است و عمر طویل یافت هشتاد و پنج سال زیست مصنف ابی بکر بن
ابی شیبہ او شر کتاب الطهارت و اول آن باب ما یقول الرجل اذا دخل الخلاء میگوید
 حدثنا هشیم بن بشیر عن عبد العزیز بن صهیب عن انس بن مالك رضي قال
 كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل الخلاء قال اعوذ بالله من الخبث والخبائث
 گنیت او ابو بکر و نام او عبد العبد بن محمد بن ابی شیبہ ابراهیم بن عثمان العسبی است یعنی از موالی ابن
 عباس بن موحده ساکنه بعد العبدان مکه و در اینجا سه صورت مشتهر کتب حدیث وارد می شود و عا
 فارتد در میان هر سه صورت آنست که اگر آن شخص که در نسبت او این صورت باشد از اهل کوفه است این حدیث است
 ببار موحده و سین مکه و اگر از اهل بصره است پس عیشی است ببار تخیمه و شین معجمه و اگر از اهل شام است
 پس غنی است بنون و سین مکه و ابو بکر از اهل کوفه است و او را سوائی این مصنف سند است دیگر و بعضی
 تصانیف هم در او از اشهر عجبید الد قاضی کوفه و ابوالاحوص و عبد الله بن المبارك و سفین بن عیینة و جریر
 بن عید الحمید و اقران اینها استفاده علم حدیث کرده و از وی ابو زعمه و بخاری و مسلم و ابو داود و
 و ابن ماجه و خطایق بسیار استفاده این علم کرده اند از اینم این فن است ابو زعمه را زنی گفته که در زمان
 علم حدیث منتهی شده بود بخیار کس ابو بکر بن ابی شیبہ که در سر حدیث میکان بود و احمد بن حنبل و زعمه حدیث

وفهم ان مستثنى و ابن معین و جمیع و کثیر حدیث ممتاز و علی بن ابی حمزہ و علی بن ابی حمزہ و علی بن ابی حمزہ
 بکانه و بی همتا اما در وقت مذکره ابو بکر بن ابی شیبہ احتیاط تر بنی بجهل عصر بود و در ترتیب
 و تهذیب کتاب نیز او را ازین اقران خود امتیاز تمام حاصل است در محرم سال دویسم و بی و پنج رحلت
 دارالقدس از نمود کتاب **الاشراف فی مسائل الخلف** لابن المنذر کتابی است بحدیث
 نفیس و رومی اختلاف علماء الدلائل ذکر کرده و احادیث را بوجهی سرد نموده که اجتماع و تناسل
 اسان کشته اول آن کتاب این است ذکر فرض الطهارة اوجب الله تعالى الطهارة للصلاة
 في كتابه فقال جل ثناءه يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ
 وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَقَالَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا
 إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَدَلَّتْ الْأَخْبَارُ الثَّابِتَةُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 عَلَى وجوب فرض الطهارة للصلاة واتفق علماء الأمة على أن الصلوة لا يجوز إلا بها
 إذا وجد السبيل إليها حدثنا الربيع بن سليمان قال حدثنا عبد الله بن وهب قال أخبرنا
 سليمان قال حدثني كثير بن زيد عن الواعد بن رباح عن أبيه عن رقة أن رسول الله
 صلى الله عليه وسلم قال لا يقبل الله صلوة بغير طهارة ولا صدقة من خلل كنية أو أبو بكر
 ونام و نسب ابو محمد بن ابراهيم بن المنذر هت نيشا پوريت و او را شيخ المحرم نیز گویند بجهت مجاورت
 حرم و شتغال تعلیم علم حدیث در آن بقعه متبرکه و کتابهای او نادره وقت ابو که قبل
 از وی در اسلام مثل آنها مصنف نشده آران جمله این کتاب است و آران جمله کتاب المصنوع و در فقه و از انچه
 است کتاب الاجتماع و کتاب التفسیر و کتاب البن و غیر اینها باجمه تصانیف او مایه اجتهاد و تحقیق
 است در علم فقه و در معرفت اختلافات علماء و شافعی مافیه و دلیل هر یکی خیلی ماهر بود و
 خود مجتهد بود و تعلیم کسی لازم نمیکرفت لیکن شیخ الباسحاق او را در طبقات خود در زمره فقهار
 شافعیه نوشته بنا بر کثرت تواریخ اجتهاد او با اجتهاد شافعی و شیخ ابواسحق گفته است که بقیه

او هم را اعتیاج است خواه موافق مذہب او و خواه مخالف مذہب او زیرا که اکثر
 استنباط و طریق اجتہاد را می آموزد و در علم حدیث شاکر و محمد بن میمون و ربیع بن
 سلیمان و محمد بن اسمعیل صایغ و محمد بن عبد الله بن عبد الحکیم و دیگر اهل حدیث است
 و میاطی محمد بن یحیی بن عمار و ابوبکر بن المقرئ و دیگر محدثان حدیث که در او نیکو
 محمد صد و نه فرده و فوات یافت سنن کبری تصنیف بیتهقی و از بر ترتیب مختصر فرقی مرتب
 کرده و صد و صد و جزا کرده اند است در آخر سنن او این باب است باب ثانی الم
 الولد اذا توفی عنہا سیدنا ابوعبدالله اخبارنا ابوالولید حدیثنا محمد بن احمد بن محمد بن
 زهریر قال حدیثنا عبدالله بن هارون هاشم عن محمد بن عوف و سفیان عن عبد الله بن عوف عن جابر بن عبد الله
 بن شهاب عن یونس بن عطاء و طایف و عن عمر بن عبد الله بن الزبیر عن ابی قلابه عن کتاب معروفه السنن
 و الاثار فی سنن کبری است و گفته اند که معنی این بیستم است که معرفه الثانی
 للسنن و الاثار و لهذا تاج الدین سبکی گفته است که فقیه شافعی را جابر بن عبد الله بن
 کتاب و آن چهار جلد است و کتاب سنن کبری ده جلد است و درین کتاب بیست
 معرفه السنن و الاثار سبکی گوید اخبارنا ابوعبدالله الحافظ اخبارنا الزبیر بن عبد الله بن
 الحافظ قال حدیثنا حمزة بن علی الطاطری بمصر قال حدیثنا الربیع بن سلیمان قال
 سئل الشافعی رحمه الله علیه عن لقدر ما انشاء نقول اذ اشیت کان و ان لم انشاء
 و ما شیت ان لم انشاء لم یکن خلقنا العباد علی ما علمت ففی العلم یجری الغنی و المرن علی
 ذا منت و هذا امدلت و هذا اعنت و اذ الم تغیر فممن شقی و منهم سعید و منهم
 فقیح و منهم حسن کتبت او ابوبکر و نام او احمد الحسین و بیتهقی نسبت بر میهن است که نام چند ده است
 متصل بهم و نسبت کرده بی نیشابور که مجموع آن دیهات را بیتهقی گویند مثل بارتهقه و بهر نایه در نواح و
 و کلان ترین آن دیهات خسرو جبر است که سبکی که مدفن بیتهقی است تولد او در شعبان سال
 سصد و هشتاد و چهار است از حاکم و ابوطالب بن فورک که شهر اصولی و ابوعلی رودبار صحیفی

سنن کبری

فقیه شافعی

سنن کبری

سنن کبری
 اخبارنا ابوعبدالله الحافظ
 اخبارنا الزبیر بن عبد الله بن
 الحافظ قال حدیثنا حمزة بن علی
 الطاطری بمصر قال حدیثنا الربیع
 بن سلیمان قال سئل الشافعی
 رحمه الله علیه عن لقدر ما انشاء
 نقول اذ اشیت کان و ان لم انشاء
 و ما شیت ان لم انشاء لم یکن
 خلقنا العباد علی ما علمت ففی
 العلم یجری الغنی و المرن علی
 ذا منت و هذا امدلت و هذا اعنت
 و اذ الم تغیر فممن شقی و منهم
 سعید و منهم فقیح و منهم حسن
 کتبت او ابوبکر و نام او احمد
 الحسین و بیتهقی نسبت بر میهن
 است که نام چند ده است متصل
 بهم و نسبت کرده بی نیشابور
 که مجموع آن دیهات را بیتهقی
 گویند مثل بارتهقه و بهر نایه
 در نواح و کلان ترین آن دیهات
 خسرو جبر است که سبکی که مدفن
 بیتهقی است تولد او در شعبان
 سال سصد و هشتاد و چهار است
 از حاکم و ابوطالب بن فورک که
 شهر اصولی و ابوعلی رودبار
 صحیفی

و ابو عبد الرحمن سلمی صوفی استفاده نموده و علوم حاصل کرده و در بغداد و خراسان
 و کوفه و حجاز و دیگر معمره ها منتهی اسلام گشته و با وصف این تجرد علو اسناد که
 دارد و سنن شافعی و جامع ترمذی و سنن ابن ماجه نزد او بنه و میرا حدیث این هر علم
 کتاب که این بنی اطلاع ندارد و در علم احوق تعالی بهر کتب عظیم داد و قوت فهم کمال عطا
 فرمود و از وی تصانیف عجیبه یادگار ماند مثل آن تصانیف از سابقین رو نداده از
 جمله تصانیف گزیده نافذی کتاب الاسماء و الصفات دو جلد است و سبکی گفته است
 که لا اعرف له نظیر او و دلائل النبوة سه جلد و کتاب مناقب ائمه فاضلی یک جلد و کتاب
 دعوات الکبیر یک جلد و سبکی گفته است که من قسم میخورم بر آنکه این پنج کتاب را در
 عالم نظری نیست و سنن صغیر دو جلد کتاب الزهد یک جلد و کتاب البعث یک جلد و غریب
 و ترتیب هم یک جلد و کتاب الخلافات دو جلد و اربعین کبریه و اربعین صغیره
 و کتاب الاسرار و دیگر تصانیف بسیار دارد و مجموع تالیفات او بهر از جزر رسید و بر سبقت علما
 را بنین بود و زهد و توسع امام الحرمین در حق او گفته است که هیچ شافعی در عالم نیست
 مگر امام شافعی را بروی سنت و احسان است الا ابو بکر سیوطی که منت حسان او بر شافعی
 زیرا که در تصانیف مختلفه نصرت مذہب و نموده و بتائید و نصرت ابراج این مذہب بالا گشته و اجماع
 بود و فاضل حدیث و علل احادیث و فقه و جمیع در میان احادیث مختلفه خوب میدانست و چون فاضل
 تصنیف کتاب معرفه السنن الاثار شروع کرد یکی از رستمان و ملکان بخواب دید که امام شافعی در جایی
 هستند و در دست ایشان خیز جز ازین کتاب هست و میفرمایند که امروز از کتاب
 فقیه احمد مفت جزا نوشتیم و یا خواندیم و تحقیقی دیگر نیز امام شافعی را بخوابید که در مسجد
 جامع بخجسته نشسته اند و میفرمایند که امروز از کتاب فقیه احمد گفته مشهور است که روزی
 خواب می بینم که یک صندوق از زمین با آسمان پر پرده مسیرو دو
 گرداگرد آن صندوق نوری است نهایت درخشنده که چشم را خیره میکند و بر سرمه

۱۔ پیچھے ہٹنے کی اطلاع مل کر، صدر محمد بن عبد العزیز امروری قیدی

می پرسد که این چه چیز است فرستگان می گویند که این صندوق تصانیف بیعتی است که در بارگاه کبریا
 مقبول شدند و قات او دهم جادی الاول در ده گم چهارصد و پنجاه و هشت است انتقال او
 در شهر نیشابور واقع شد اما او را در تابوتی نهاده به بیعت آوردند و در حضور جمود فون ساختند
 کاهی شجر هم میل میکرد از نظم او این چند بیت است **مَنْ عَمَّ بِالْمَوْلَى فَقَدْ لَزَّ الْجَلِيلَ**
وَمَنْ دَامَ عِزًّا سِوَاهُ ذَلِيلَ * وَلَوْ أَنَّ نَفْسِي مِثْلُ بَرَاةٍ مَلِكِيَا * مَضَى عَمْرِي فِي سَجْدَةٍ
لَكَلِيلَ * أَحْبَبْتُ جَاهَةَ الْحَبِيبِ يَا وَجْهَ * وَكَلَنْ لِسَانَ الْمَذْنُونِ كَلِيلَ كِتَابِ
شرح السُّنَّةِ لِلْبَغَوِيِّ اول آن کتاب حدیث اثنا الاعمال بالنیات واقع است بیعت
 حضرت عمر غالب بده واسطه آن حضرت صلی الله علیه وسلم میرسد و گاهی بیعت و هشت نیز گنیت
 او ابو محمد و تمام اوجین بن محمود است و او را فرزند ابن القراء نیز گویند زیرا که یکی از ابابوستان
 میدوخت و می فروخت و بوستان در لغت عرب فرفره گویند و نسبت بوطن او بغوی است و اصل
 این معتام بغشور است معترب باغ کور که در میان مرو و هرات واقع است و شهر است معمور و آباد
 و در وقت نسبت شور را حذف کردند و بسوی لغ نسبت نمودند بغوشی زیرا که لغ شای است
 بزبان و اولانی گشت و می جامع است در سکن و بهر یک یکبار میمانند و حدت بی نظیر و
 مقبوس بعد از است و فقیه شافعی صاحب فقه است و تمام عمر در تصنیف و درس حدیث و تفسیر و فقه مشغول
 ماند و در سبطیه را نمی گفت در فقه شاگرد قاضی حسین صاحب بلیقه است که یکی از اجله شافعی است
 و در حدیث شاگرد ابو الحسن داودی است که نام عمویش بن محمد و از سائر محدثین است و از یعقوب
 بن اسماعیل و تلمیذ بن یوسف جوینی و دیگر خاندان نیز فواید حاصل کرده و صاحب تعبیه و قنونی بود
 و بسیار قناعت و زهد میگذاشت و زیند به یکبار چنان خشک در وقت انتظار اکتفا می کرد چون مردم
 بسیار میشدند و گفتند که نان خشک موجب خشکی دماغ خواهد شد ناخوردن آن زیت مقرر
 کرد و قات او دوشنبه مرو واقع شده در ده گم با صد و شانزده و در مقبره استاد خود شیخ حسین
 رفون گشت معاجم ثلثه طبرانی که کبیر و اوسط و صغیر است باید دانست که معجم کبیر او

حسد است بر تیب مردیات صحابه مگر ابوهریره رضی الله تعالی عنه که از مرد پانچ ادب بنا کرده و منظور
 داشت که حسد ابوهریره را جداگانه تعریف نماید اما میرش نشد یا میرشد و مشهور نگشت و تعجم اوسط
 او در شش جلد است و هر جلد کتاب کلانی است و آن بر ترتیب شیوخ است و از هر شیخ خود که تزیب
 هزار کس باشند آنچه از غرائب و عجایب شنیده است می آورد و این کتاب با نظیر کتاب الا افراد
 و ارقطی است و افراد و غرائب در اصطلاح محدثین عبارت از احادیثی است که نزدیک پنج باشند
 و نزدیک بی نباشد و همین کتاب را یعنی مجسم اوسط را می گفت که جان من است و فی الواقع فضیلت او
 در علم حدیث و وسعت و ایت او ازین معلوم میشود اما محققین اصل حدیث گفته اند که در وی منکرات
 بسیار است و منشا اشک است که غرابت مقتضی همین است و تفرد ثقه که از غریب صحیح گویند کم است
 و تعجم صغیر او نیز بر ترتیب شیوخ است اما در آن کتاب بیان شیوخ را ذکر کرده که از آنها یک حدیث متغایه
 نموده در آخر مجسم کبیر میگویند حدیث طلب الغرض حدثننا عبید بن خنم قال حدثنا ابو لکیر بن ابی شیبة
 حدثننا وکیع عن الامام عن ابی اسحق عبد الرحمن بن بريد العائشی عن بنت خباب قالت خرج ابی
 فی غزاة فی عهد النبی صلعم و کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یعاهدنا فی حلب عنزاد کان
 یحلبها فی جفنة فقتل فلما قد خباب کان یحلبها فاعاد حلبها الا اول و در آخر مجسم صغیر و فضائل
 ناسیگو حدثننا سمانه بنت محمد بن موسی بن بلیث الموضح بن حسان الانباریة با
 الانباریة قالت حدثننا ابی محمد بن موسی قال حدثننا محمد بن عقیبة العتدی و سمی الحدثننا
 محمد بن حمران قال حدثننا عطیة الدعاء عن حکم بن الحارث السلمی عن قال سمعت رسول الله
 علیه و سلم یقول من اخذ من طریق المسلمین شبر الموق يوم القیمة عن سبع ارضین
 سمعت ملیحة بنت ابی نعیم الفضیل بن ذکین نقول سمعت ابی یقول القرآن کلام الله
 غیر مخلوق کنت طبرانی ابو القاسم و نام او سلیمان بن احمد بن ایوب بطبرانی طبرانی است و در
 شهر هکاه از بلاد شام متولد شده و در کثرت و صدو شخصت در راه صغیر و در کثرت سفتا و در طلب علم
 شروع کرد و در اکثر شهرهای شام و در جرین و تین و مصر و بغداد و کوفه و بصره و صنعاء و جزیره

نگذشتند و صاحب بن عباد که همه وزیران دولت بودند شاکر و تریبیت یافتند و بود
منقول است که مرا چنین گمان بود که مغل وزارت در عالم منصبی و مرتبه نهی باشد
در دنیا در چیزی از لذائذ آن قدر حلاوت نیافتیم که درین منصب می یافتیم زیرا که
مرجع طبقات مردم گوناگون خلایق بودیم تا آنکه روزی منصور بن در میان ابو بکر
چغابی که از محدثین مشهور است و ابوالقاسم طبرانی را ذکره حدیث واقع شد طبرانی
دیدم که بکثرت محفومات خود غلبه میکرد و چغابی را یافتیم که بظننت و دکاه صفت
می نمود و این ترویجیات تا دیر کشید و از طرفین آوازها بلند و جوش و خروش ظاهر
گشت مدین اندر ابو بکر چغابی گفت که حدیثنا این خطیقتال حدیثنا سلیمان بن ایوب
ابوالقاسم طبرانی گفت که سلیمان بن ایوب منم و ابو خلیفه شاکر و منست و از من روایت
حدیث نموده پس چرا از من این حدیث را روایت نمیکنی که ترا علما و اسناد حاصل
شود و در آنوقت دیدم که ابو بکر چغابی خجسته کشید که در دنیا مثل آن تنصوبیت
و من در دل خود گفتم که کاش من طبرانی می بودم و در حق و غلبه که نصب طبرانی شد مرا
حاصل میشد و من وزیر نمی بودم که ازین قسم تحصیل فضایل و اسباب جاه محروم ماندم
راقم حروف گوید این تند و آرزوی هم از بقایانی وزارت و ریاست او بود و الا علما
ربانین را بسبب این غلبه های تغیری نمی نمود و نفس ایشان بحرکت نمی آید
و لکن المواقیس عطفه یا تجمل طبرانی در توسع علم حدیث و کثرت روایات آن
ممتاز و مستثنی بود ابوالعباس احمد بن منصور شیخ از می گفته است که من از طبرانی سکه لکبه
حدیث نوشته ام و او را در آخر عمر زمانه یعنی زودتر از اسما عیله که در آن زمان اعدا
اهل سنت بودند بجهت آنکه فراسب ایشان با حدیث رو میکرد و سحر کردند و هر دو چشم از
بصارت ظاهری عاری گشت بیت هشتم فیقده سال سنه صد و شصت و ثانی است
و حافظ ابو نعیم اصبغانی صاحب طبعه الاولیه بروی نمازخانه مکه از دود سال و دوا ده عمر او است

معجم اسماء **عليه السلام** سابق در ذکر صحیح اسماعیلی که مستخرج بر بخاری است احوال و مفصل
 مرقوم شد که حالا از ابتدائی معجم و چند فقره نقل کردن شود تا حال این کتاب اوروشن شود و میگوید
 الحمد لله حمداً کما ينبغي الكرم وجهه و غر جلاله * و کما يقتضيه تابع نعمه و افضاله *
 و صلی الله علی نبیه محمد بنی الرحمة و الرسالة و علی اله و سلم کثیراً اما بعد فانی استخبرنا الله
 تعالی فی حصر اسمای شیوخی الذین سمعت عنهم و کتبت عنهم و قرأت علیهم الحدیث
 و ترجمها علی الحروف المعجمة لیسهل علی الطالب تناولها و لیرجع الیه فی اسم ان التبر
 اشکل و لا اقتصار منهم کل واحد علی حدیث واحد لیستغرب و لیستغاد و لیستغیر
 و حکایة لیفتا الی ما اردت من ذلك جمع احادیث یکون فوائد فی نفسها و بین حال من
 ذممت طریقه فی الحدیث بظهور کذبها و اقامه به و اخر وجهه عن جملة اهل الحدیث
 للجهل به و الذهاب عنه فربما كان عندهی منهم ظاهراً محال لم اخرجها فیما صنفت
 من حدیثی و اثبت اسمای من کتبت عنه فی منخری ملأه بخطی سنة ثلاث و ثمانین مائتین
 و انا یومئذ ابن ستمین فضبطه ضبط مثلی من یدار که المتامل له من خطی فی الله علی انی لم
 اخرج من هذه الباب شیئاً فیهما صنفت من السنن و احادیث الشیوخ و الله اسأل
 التوفیق لاستتمامة فی خبر و عافیة و ان ینفعنی به و غیره و افقت ذلك یا حمد
 لیكون مفتوحه باسم النبی صلی الله علیه و سلم یمناه و لیصیر له الابداء بکلامه و
 الحروف المعجمة و اذ کان محمد و احمد یرجعان الی اسم واحد فان الله عزوجل قال فی کتابه
 فی بشارة عیسی و مبشر برسول یاتی من بعدک اسمه احمد کما قال محمد رسول الله و یا
 محمد لا رسول و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انی اسماءنا محمد و انا احمد و قد کان
 ابو محمد عبد الله بن محمد بن ناجیه یقول حدثنا احمد بن لولید بن السکک قال
 محمد ایها النبی فقول محمد و احمد واحد و ابتداءت هذا الجمع فی الجهاد علی و لی
 من سنة احدى و ستین و ثلثمائة عصمنا الله من الذل فی القول و العمل و در باب محمد بن در ترجمه

ابو بکر محمد بن صالح بن شعیب ثمار می گوید و این سفند از عموالی اوست بنا بر آن مرقوم گشته حدیثنا ابن
 صالح بن شعیب املاء بالبصرة حدیثنا نصر بن علی بن یزید بن هارون عن عامر الکاهول
 قال دخلنا علی انس بن مالک رضی الله تعالی عنه فخریه علی ابن له فقلنا یا ابا حمزة انما لنرجو له
 النعم قال واكثر من ذلك سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الموت کذا وکذا لکل
 مؤمن **کتاب الزهد والرقاق** تصنیف عبد الله بن المبارک بالفعل راجع و شهره انتخاب اوست
 که حافظ ضیاء الدین ابو عبد الله بن محمد بن عثمان بن سلیمان صوفی بزرگوار می فرموده و مقبول عوام محرم
 گشته و در اصل این کتاب بر دایت حسین بن مروزی راجع و شهره گشته و از وی شاگرد وی ابو محمد بن
 یحیی محمد بن صاعد روایت نموده زیادات بسیار واقع است بعضی از آنها زیادات مروزی است از
 غیر ابن المبارک بعضی از زیادات ابن صاعد از شیوخ خود بهر حال بالفعل منتخب و که در اجازات سماعت
 بکار برده می شود و او نقل این حدیث است قال الامام الجلیل المحافظ ابو عبد الله الجهم عبد الله
 بن المبارک المخطی المروزی اخبرنا یونس عن الزهری قال اخبرنا السائب بن
 یزید ان شریکاً المحضرمی ذکر عند رسول الله صلعم فقال ذاک رجل کلامه یتوسد
 القرآن راقم الحروف می گوید در معنی این کلمه علما حدیث را اختلاف بسیار است و آنچه از شیخ خود یاد
 دارم آنست که معنی توسد تکیه کردن است در خواب غرض آنست که چون قوت حافظه در سرست و در آن
 محفوظ بمنزله تکیه است که زبیر سر باشد نباید که شخص ترک تهجد نماید و قرآن را بجای تکیه گذارند
 بخواب رود و الله اعلم بهر چند رتبه ابن المبارک برتر است از آنکه درین مختصر تعریف و توصیف بآن
 کرده شود مثل امام مالک و امام عظیم و امام شافعی و امام احمد بن حنبل و لهذا از اطراف و سبک کوراست این
 بزرگان کناره کرده شد و در حقیقت محتاج الیه نیست آنچون ابن بزرک با وصف جلاله تعالی که دارد
 ذمه و مقبوع نیست تا مردم بر احوال او کما ینبغي مطلع شوند بنا بر آن بر سخته از احوال ایشان
 گناشته می آید کثرت ایشان ابو عبد الله محمد بن امام ایشان عبد الله بن المبارک بن واضح المخطی
 بالولاء مسکن ایشان مرواست و ثبت بان ایشان را مروزی گویند و پدر ایشان مبارک غلام

ترک بود ملک تهمری از تاجران همدان و آن تاجر از بنی خطه بود که قبیل است از بنی مسم و
 در تاریخ ماری مذکور است که پدر ایشان مبارک خلی متوسع و متقی بود مالکش او داد و
 باغ خود کرده بود روزی فرمود که ای مبارک یک نار ترش از باغ مبارک برفت
 و یک نار آور و آن نار شیرین بر آمد مالک گفت که من گفته بودم که نار ترش مبارک
 مبارک گفت که من چه قسم توانم شناخت که نار ترش کدام درخت است و نار شیرین
 کدام هر که بچشد این را بشناسد گفت حال غشیده گفت پروا نگلی چشیدن من نداده احتیاط
 و پاسداری که لازمه خدمت من است بجای آرم مالکش ازین دیانت و امانت او
 بسیار راضی شد و گفت که تو قابل آنی که در مجلس من باشی و باغبانی بدیگری سپرد
 تا آنکه روزی در مقدمه که خدای دختر خود که بحد جوانی رسیده بود از و مشوره پرسید مبارک
 گفت که عربان جاهلیت برای نسب و حسب ختران خود میدادند و بهودان برای مال و
 نصاری برای حال و در اسلام دین را اعتبار است ازین همه چهار راه هر چه بپسند خاطر
 باشد باید فرمود عقل او بسیار خوش آمد مالکش بخانه خود رفت و بوالده آن دختر این
 مشوره بیان نمود و گفت که میخواهم که این دختر را مبارک دهم که در ورع و تقوی و دینداری
 سیرام زمانه است کو غلام است مادرش نیز راضی شد دختر را با و دادند و از آن دختر
 عبدالممد بن المبارک بوجود آمد و مال بسیار از آن تاجر بورانت یافتند و تولد ایشان
 در سنه هجری و یا نوزده و یکصد از هجرت است و تمام عمر ایشان در سفر با گذشت
 گاهی بکج دگای بجهاد و گاهی بتجارت در اقالیم اسلام گشته اند و از امام مالک
 و سفیان ثوری و سفیان بن عیینة و هشام بن عروه و عاصم احوط و سلیمان بنی و حمید طویل
 و قالد خذ و دیگر علماء تبع تابعین و صفار تابعین اخذ علم حدیث نمودند و سایر طبقات
 علم محدثین شاگردان ایشان از عقبه الرحمن بن اسدی و یحیی بن سعید و ابوبکر
 و عثمان بن سیدان ابی شیبته و امام احمد بن حنبل و حسن بن عوف و از عجایب آنکه سفیان

نوری که از اجل شهر ایشان از ایشان صادر نموده اند و بخوان نور بی باور و آن کمال که حیرت همه کمال است
 میفرمود و پس یکایچه مردم که در وقت تمام سال بر وضع این کار بگذرانم سر منهدم بگذرد بعضی فطرت میفرمود که شکلی
 تمام عمر من بر این شجره و روزی این المبارک میبید و نوبت این المبارک بان سر
 رسیده بود که بزرگان عهد و محبت او تقرب الهی می جستند و بهی که از مشایخ شایخ
 حدیث و خیلی بزرگ کسی است گفته است که مرا تا این المبارک اندر راه اجازت شش
 اسطر بهر سیده و این کمال علوسند من است بعد از آن گفته است که والله ای کلا
 حبه الله و ادعوا بخیر بحبه لما مضی من التقوی و العبادت و الاخلاص و انجها و سعة العلم
 و الاقلاق و المواساة و الضو و الصناعات الحمیدة فضیه بن سید بطی یطانی که شیخ اصحاب
 صحاح سته است میگفت خیر اهل زمان ما این المبارک ثم احمد بن عیسی و در توارخ شجرات
 مذکور است که اند از بزرگان در مقامی مجتمع شدند سر آمد اهل زمان خود درین صفات
 این المبارک قرار دادند و در هر باب ازین باب ما بتفوق و بعیاض او اقرار کردند و علم فقره و
 ادب نحو لغت زهد شعر مضامین شب بیداری و تهجد گذاری عبادت حج جهاد و سوار کاری
 و سلاح داری ترک الکلام مالا یعنی الفنا و آیاران خود بحسن صحبت گذراندند و فالت
 با آنها کردند ایشان گفته اند که من انچه باره از شیخ جمع علم کردم لیکن روایت نمی گویم که
 از هزار کس و پس حسن تحقیق گفته که روزی نماز عشا خوانده همراه این المبارک بر آمد و
 این المبارک میخواست که بخانه خود رود و سبب باری بود چون بر دوازده سجد رسیدیم من با دند
 حدیثی نمودم و او در جواب شروع کرد و پس میخواست که بگوید اما ده بودم تا آنکه مودان و باک فخر گفت فضیل عباسی در
 حق این مبارک گفته است و رب هذا البیت ایت معنایی مثل این المبارک روزی مردی نزد این المبارک
 طلب علم حدیث آمدند و گفتند یا عالم المشرق حدیثنا سفیان نوری نشسته بودند گفتند و بحکم
 عالم المشرق بالمغرب و ما بینهما المکنه تعقلون و روزی که این المبارک در شهر رفته داخل شد
 و ما در پیش خطبه عباسی نزد آن شهر بود در تمام شهر شورا افتاد و غلغله بلند شد و مردم دویدند

این
 شیخ
 در
 این
 کتاب

یکی از زنان خاصه دارون رسید از بالا کوشک این شور و غوغا دید و پرسید که این همه چیست و برای
 کیست مردم گفتند که عالمی از خراسان آمده است که او را عبداللہ بن المبارک می گویند گفت حقیقت
 بادشاهت همین است که این شخص در دونه دارون رسید که بزور چاک و چوب دستی مردم را جمع میکند
 ابو بکر خطیب است که از عجایب فن حدیث است که از ابن المبارک در کس و آیت حدیث نموده اند
 معمر بن راشد حسین بن داود و یاقین وفات این هر دو فاصله یکصد و سی و دو سال است و
 چون پدر او پنجاه هزار درم بداد که تجارت بکن آن مبلغ را گرفته رواته شد و تمامه صرف علم حدیث
 نمود و بوطن بازگشت پدر بر رسید چنان آوردی و چه نفع برداشتی ابن المبارک گفت فتری را که جمع کرده
 بود پدر نمود که این جنس آوردم و نفع دارین بر دیشتم پدر خوش شد و ایشان را بخانه خود برد و سی
 هزار درم دیگر پیش ایشان نهاد و گفت این مبلغ نیز صرف کن و تجارت خود را کامل ساز و بطلب
 علم ایشان را چنین واقع شد که در ایام جوانی شرب بنفیند مبتلا بودند و آنچه لازم این شغل است
 از استماع ملاهی و سرود و صحبت با یاران گذاشتی نیز از دست نمیدی و اندکی بار و موسم بخنگی
 سیب باغی داخل شدند و یاران و رفیقان را نیز دعوت کردند و طعام و شراب تجلیف حاضر افتند
 و مشغول ملهو و طرب گشته تا آنکه مستی غالب آمد و بی هوش افتادند چون آخر سحر شد بیدار شدند
 در آن وقت جنگ در دست گرفته خواستند که بنوازند و سرودی آغاز نهادند و دیدند که جنگی گز
 آواز نمی دهد و درین کار مهارت تمام داشتند تا زمانی آن را محکم کردند باز بهمان قسم صدائی داد
 تا آنکه جنگ بقدرت الهی گویا شد و چون آدمی این آیت تلاوت نمود **وَالْعِیَآنَ لِلدِّیْنِ أَمْنٌ**
وَإِنَّ تَحْشَعَ قُلُوبِهِمْ لَذَکَآلِلَہِ ایشان متنبه شده جنگ شکسته برافتند و بنزد رانختند
 و جامها منقش ملون را که در بر داشتند دریدند و بطلب علم و عبادت اشتغال ورزیدند و ابو عبد
 حماد این حکایت را بهمن سلوب در تاریخ مختصر المملوک آورده و در طبقات کفوی بنوع دیگر
 مذکور است بعد از ذکر قصه ذکر باغ و شرب و سکر میگوید که ایشان بخواب رفتند و دیدند که یک جابنور
 خوش الحان بر بالینشان بمردن نشسته این آیت میخواند و محتمل است که اول در خواب و از جابنور خبر داده باشد

و باز در بیداری باو از چنگ ناکیدش نمودند هر حال ایشان درین شغل مجذوب و مراد بودند و تا دل
ازش کردان حضرت امام اعظم بودند و طریقی تفقه از ایشان می آموختند و چون امام اعظم وفات
یافتند در مدینه منوره تشریف امام مالک تفقه نمودند پس اجتهاد ایشان کو بهایت مجتهد میر و طریقی
است و لهذا ایشان را حنفیه از خود می شمارند و مالکیه در طبقات خود می نگارند و تا آخر عمر ملازمت
و داشتند که یکسال حج میفرستند و یکسال بجهاد و این دو بیت را اکثر می خواندند بیت
و اذا صا حلت فاصحابا جاکذا ذاعفاف و حیاء و کرم
قوله للشیء لا ان قلت لا و اذا قلت نعم قال نعم
از کلمات ایشان چنین است که اول در علم می باید که نیت صحیح باشد بعد از آن بکمال توجه حرف استادان شنید
بعد از آن بتأمل منقسم کردن بعد از آن حفظ آن نمودن بعد از آن در تلاطم و مستعدان نشر
کردن و پیراکنده ساختن و هر که از این شروط و طریق بجا نماند یکی را فوت کرد و در علم او نقصان پیدا آمد
و نیز گفته اند که من از چهار بنهرار حدیث چهار سخن انتخاب کرده ام یکی آنکه هر مال دنیا مغرور بنا بدو
و فریبنا بدو خورد دوم هر مکر در شکم آنچه طاقت آن ندارد و گناه بکفایتنا بدو آید و سوم آنکه از علم
همان قدر باید آموخت که نافع باشد چهارم آنکه بر زن بی بر هیچ چیز اعتماد بنا نیکرد و در ترویج
ایشان چیزهای عجیب متغی است یکبار از مرو که وطن ایشان بود و من رفتند برای سارند
قبله که در شام از کسی عاریت گرفته بودند و بغیر موشی همراه آورده و می گفتند که اگر یکدرم که
در شبیده باشد رد کنم نزد من سیر است از آنکه یک کبک درم صدقه و هم براه خدا چون
وفات ایشان قریب رسید و علامات احتضار ظاهر شد غلام خود را که نصر نام داشت و اند
رواة معتبرین حدیث است فرمودند که مرا از فسرش بجا که انداز غلام ایشان گریستن آغاز
کرد گفتند چرا اگر چه میبکنی گفت ثروت و نعمت شما یاد آمد و این حالت غربت و مسافت و یکی
شمارا دیده و بیابان شدم گفتند خاموشی من همیشه از خدای خواستم که زندگانی من چون
زندگانی دولت مندان باشد و مردن من چون مردن خاکساران وفات ایشان در غربت و فقر

اتفاق افتاد از جهاد برشته بودند در راه چون بهت که نام قصه است از توابع شهر مصل سید زیاده
شدند و جان بحق نسیم کردند در رمضان سال یکصد و هشتاد و یک و بعد از وفات ایشان مردم مسلح
بجواب دیدند که گویند میگویند که این المبارک بفرود من علی رسید کاهی نظم شعر میگردند و این
جذبت ازین است ۵ امری اناسا بادی الدین قل قفوا و کادی هم رضوانی
العیش بالدون + فاستغن بالله عن دنیا الملوك كما + استغنی للملوك بدینا هم
عن الدین و تعرا عصر ایشان در مدت حیات ایشان قصاید و قطعات بسیار دارند که قابل این
مختصر است رقوم میشود ۵ اذا صار عبد الله من مروه لیلعة + فقد سعاد عنها فها
وجمالها + اذا ذكر الاخيار في كل بلدة + فهم الجسم فيها وانت هلا لها
و عادت ایشان چنین بود که چون مجم میرفتند مردم بسیار در رفات ایشان اراده این سفر مبارک
میکردند و هر یک نقدی و حبسی بای زاده می آوردند که بشیرت صرف نمایند آنهم را قبول میکردند
و در فهرست جدا نام هر یک و قدر آورده اند نوشته میگذاشتند چون از حج رجعت میکردند آنهم را
با لکان آنها میدادند و مردم از بخت سوال کردند گفتند که اگر اول و بدیه با ایشان رو نمائیم
ایشان ترک رفاقت من کنند و ازین سفر مبارک محروم مانند بکمان الکیه ما نفقه خود میخورم
و یا کسی نسیم و ازین باین سعادت فایز میشوند و من بطفیل مبلغی کثیره صرف میکنم در
صورت روضعات ایشان من هم ازین عمل خیر محروم مانم و ایشان هم از حج و هدایا
که و مدینه که در وقت رجعت از حج برائے هم بیان و دوستان من آرنه مبلغی
کثیر میبود و این همه اسوال ایشان از تجارت بود فردوس و علمی این کتاب
بر عو و مشارک و تشبیهات و جامع ضعیف است یعنی احادیث را به ترتیب
حرف و تبحر جمع ننوده مثلا در حرف لام میگوید در فضل لما لما خلق الله
الحیة حقها بالریحان و حف الریحان بالحناء ما خلق الله شجرة
احب الیه من الحناء الی اخر الحدیث عن عبد الله بن عمر

و نیز در همین فصل بگوید لما اسرعت لى ائيت على قوم يذرون عن في يوم و
 يحصدون في يوم كلما حصدا و اعدا كما كان قلت لمجيد بيل من
 هو كما قال هو كما الجاهد و لنا في سبيل الله الى آخر الحديث عن ابي
 هريرة و اين حديث بيار در راز و طو ليت چنانچه در قصه معراج مشهور است و فردوس را
 مرتب نموده است بر حروف تهجي سپرديمى و براى اين كتاب سندی نوشته که سند بر
 حديث بيان کرده بر همین حروف نه بر ترتيب صحابه و نام مصنف کتاب فردوس حافظ
 شیرويه بن شهر دار بن شیرويه است در همدان بود و تاريخ همدان هم از تصانیف
 اوست از يوسف بن محمد بن يوسف متلى و سفین بن الحسن بن فخریه و عبد الحمید بن الحسن
 القفاجی و عبد الوهاب بن منده و احمد بن عیسی دینوری و ابوالقاسم بن اسد و دیگر
 علماء بشمار اخذ علم حديث نموده و در همدان و صفهان و بغداد و قزوین و دیگر شهرهای اسلام
 کشته حافظ یحیی بن منده در حق او گفته است که جوانی زیرک و حسن الخلق در مذبح بنه متصلب است
 و از اعتراضی دور مردم گوید دلیل دل با در اتقان معرفت علم و تصویریت و تقیم صحیح احادیث غیر
 نیکند و لهذا در کتاب موضوعات و ادبیات توده توده مندرج سپرد شهر دار دلیلی حافظ ابو موسی
 مدائنی و حافظ ابو الفلاح حسن بن احمد عطار از دروایت دارند نیم رجب سال پانصد و نه وفات
 اوست و سپرد او شهر دار بن شیرويه بن شهر دار دلیلی گنیت او ابو منصور در معرفت
 علم حديث و فهم ان از پدر بهتر بود چنانچه سمعانی هم در حق او بضم معرفت
 کو اهی داده و نیز علم ادب را خوب میدانست و در سبک مروج و عابد بود و در مسجد خود
 لازمیت داشت و غالباً شغل سماع حديث و نوشتن آن میگذاشت و در طلب علم
 حديث با والد خود شریک بود در سفر اصفهان سال پانصد و هج همراه او بود و بعد از خود رفته
 در سال سی هفت بعد از موت پدر خود از اساتذہ بیا تحصیل کرده چنانچه شایسته بن منصور الکرجی
 و ابو محمد النور و ابو بکر بن زنجویه و از بعضی محدثان اجازت حاصل کرده

و اتقان معرفت
 و علم و تصویریت
 و تقیم صحیح احادیث
 و ادبیات توده
 و سبک مروج
 و عابد بود
 و در مسجد خود
 لازمیت داشت
 و غالباً شغل
 سماع حديث
 و نوشتن آن
 میگذاشت
 و در طلب علم
 حديث
 با والد خود
 شریک بود
 در سفر
 اصفهان
 سال
 پانصد
 و هج
 همراه
 او بود
 و بعد
 از خود
 رفته
 در سال
 سی هفت
 بعد از
 موت
 پدر
 خود
 از
 اساتذہ
 بیا
 تحصیل
 کرده
 چنانچه
 شایسته
 بن
 منصور
 الکرجی
 و ابو
 محمد
 النور
 و ابو
 بکر
 بن
 زنجویه
 و از
 بعضی
 محدثان
 اجازت
 حاصل
 کرده

وفات
 ۵۰۹

وفات
 ۵۰۹

و ترجمه فی فیض و صبر برین وضع او داده و ساینده این کتاب بحسب تمام جمع کرده و چون از تصحیح و تدوین
 او فارغ شد با ابو مسلم احمد بن شهر و اردیلیم و جماعه دیگر از شاگردان او انوی بدایت کرد
 وفات شهر و اردیلیم با فصد و پنجاه و هشت است و نسب این خاندان بفرز دلیلی میرسد که نقل
 ابو عیسی بود در حق او جناب رسالت فرمودند باز فرمود و او صحابیت نو او را الاصول
 حکیم ترندی سوامی ابو عیسی ترندی است که کتاب در صحاح سته سعد و دی شود و نو او را الاصول
 اکثر احادیث غیر معتبر دارد و اکثر جاهلان را اشتباه می شود حکیم ترندی را همان ترندی خیال
 می کنند و ابیات را نسبت می کنند که در ترندی است در اینجا فرق کردن ضرورت در اصل باقیال
 فی السجود سجرات القرآن می گوید ما یقال فی سجدة سورة الاعراف عند قوله تعالی الذین
 عند ربك لا یستکبرون عن عبادته و یسجدون وله یسجدون طابت لهم منازل
 القرية عندك فظهور اعراض الاستکبار و ادعوا لك خضوع عبادنا من کبریاک و عزیز
 جبروتک فی الملکوت فلقوا عظمتک بالتسبیح و استکانوا بالسجود لک خضوعاً طاهر
 بدیع حکمتک و نحن ولد بدیع فطرتک و صنع یدک و ائمة حبیبک الممدوحین
 فی التوراة و الموضعین فی الانجیل بما منحنا من مننک و فضلك و اهدیت الی
 الحبسین مناهد ایاک و کراماتک تحننا و رافه سجدنا لک بحضنا من رافتک و
 رحمک و القینا بایدها سلا رنجی مرادک و سببک و معروفک یا معروفاً بالعطا
 الجزیلة و محمداً علی صنائعک الجذیلة کتبت الشیآن ابو عبد الله و نام محمد بن علی بن الحسن
 بن شبر الموزن الملقب بحکیم ترندی است رئیس زاهدان وقت خود است و تصانیف بسیار دارد و از
 پدر خود علی بن الحسین و قتیبه بن سعید بلخی و صالح بن عبید الله ترندی و اقران اینهار روایت میکنند
 علامه نیشاپوری و قاضی محیی بن منصور از وی روایت کرده اند چون در نیشاپور آمد در سال دو صد و پنجاه
 و پنج مردم از ترندیان را اخراج کرده بودند و سبب اخراج ایشان آن بود که ایشان کتاب
 ختم الولاية و کتاب علل الشریعة تصنیف کردند و آن هر دو نسخه در نظر مردم ظاهرین افتاد و از آنجا استنباط

کردند که مذہب ایشان تفصیل و لاتبع بر نبوة است بمعنی تفصیل اولیا بر انبیاء و احتیاج ایشان نیز
 گویا همین معنی می بود زیرا که تمسک نمودند بلفظ غیظ لهم السنون و الشدید و گفته اند اگر بعضی اولیا
 از انسبیاء و شهادت افضل نبی بودند غیظ جبرامی کردند باین عقیده و شست ناک ایشان را مردم ترخه
 اخراج کردند از اینجا بسبب آنکه مردم اینجا ایشان را تسبیح کردند و ایشان نزد اهل بیخ عذر
 این کلمات بیان کردند و گفتند که در مذہب موافق شما ام اصلاً عرض می کنم تفصیل اولیا و بر سبب آن نبود
 باید دانست که در تصانیف ایشان احادیث غیر معتبره و موضوعات بسیار مندرج است و سبب
 حادثه را خود ایشان بیان کرده اند و در طبقات شعر اوی مذکور است که ایشان می گفتند که من بیچگاه
 نقش کردند بر دماغ پیش از کار تصنیف کرده ام و نه عرض من آنست که کسی این مولفات را بمن
 نسبت کند بلکه چون مرا مقصود وقت می شد تسلی و آرام بد تصنیف می جستم و هر چه بخاطر میرسد
 می نوشتم پس معلوم شد که اکثر مصنفات ایشان از قبیل مسودات محتاج بظرف ثانی و تہذیب
 و تنقیح و حذف و اصلاح مانده روزی ایشان را از صفه خلق پرسیدند ایشان گفتند ضعف ظاہری
 و دعوای عسریه و از لطائف ایشان آن است که هیچ کس بهتر از منج جانبیت کوکرا نکت و چون
 مکان طلب علم و پیروی را مسجد و زن را خانه خود و موسوی را زندان کتاب لدعای ابن ابی الدین
 کتابی است بغایت خوب و نفیس اول آن نود و نه نام است بروایت ابن سیرین از ابی ہریرہ عبد از ابن
 جہل اسم او ریمی است و سندان موقوف بر حسن بصری است بعد از آن اسم الله اعظم است و بعد از آن
 و عام الفرج است و همین قسم نوشته می رود و او را کتابی دیگر است در همین باب ستمی کتابی مجالی
 الدعوة لابن ابی الدین او شش این حدیث است لم ینکلم فی الہد الا ثلثة عیسی بن مریم و صا
 جبریم العابد و الصبیہ الذی مرابطہ را کتب ابہ فارہ و شارة حسنة و طی ضعف قالت
 اللہ اجعل ابنی مثل هذا الی آخر الحدیث گفت ابو بکر و ام او عبد الله بن محمد بن عبد بن
 سفین بن ابی الدین است و او را قرشی و اموی نیز گویند زیرا که پدر آن از موالی بنی امیہ بودند
 مولد و سکن او بغداد است تولد او در نشاء و صد و شصت و است و از علی بن الحجد و خلف

بن همام و سعید بن سلیمان و دیگر محدثان عمده اخذ علم حدیث کرده و از وی ابو بکر شافعی
 صاحب غیانیات و عارث بن ابی اسامة صاحب مسند با وصف تقدم ادا ابو بکر بخار و احمد
 بن حنبله و دیگر علمای مدین این فن اخذ فیض حدیث نموده و او را تابعی و مودب مقصد عباد
 بود که خلیفه مشهور است و قبل از ان چند کس را از اولاد خلفاء اما لقی و مودبی نموده است و این
 ابی حاتم گفته است من پدر من از وی حدیث نوشته ایم و او صدوق بود گفته اند که ابن
 ابی الدنبار محب نصرانی در کلام بود اگر میخواست شخص را در یک آن سخته می آورد و باز برگرد
 می انداخت و اینهمه بنا بر توسع او بود در علم و اخبار و قدرت او بر تصرف در کلام و قات او
 در جمادی الاول سال دوم و ششصد و یک بوده است کتاب الاعتقاد و الهدایة
 الی سبیل الرشاد از تصانیف بیعتی است از او لش ما ذکر ما یستدل به علی حدوث العالم
 و ان محدثه و مدبره اله واحد در اجازات میخوانند و بعضی از باب استخلاف علی بن طالب کرم الله
 وجهه تا آخر کتاب نیز میخوانند و این کتاب بسیار نفیس است و وی میگوید اخبارنا ابو عبد الله
 الحافظ قال حدثنا ابو النصر العقبة حدثنا عثمان بن سعد الداد می حدثنا
 علی بن المدینی حدثنا مروان بن معاویه ثنا ابو مالک الاشجعی عن
 ربیع بن حراش عن حذیفه قال قال رسول الله صلعم ان الله یضع کل
 صانع و صنعه کتاب اقتضار العلم و العمل از تصانیف خطیب است و
 بسیار خوب کتابست در باب خود از وی بعضی محدثان انتخابی کرده اند که در دیار عرب
 شهرت دارد و اکثر در مقام تحصیل اجازت همین انتخاب میخوانند و اول این منتخب حدیث ابو هریره
 سلمی است لا تزول قدما عبد یوم القيمة اما در اصل کتاب این حدیث اول نیت خطیب میگوید اخبار
 القاضی ابو بکر احمد بن الحسن بن احمد الحوسنی یسنا بور قال حدثنا ابو العباس محمد بن
 یعقوب الاحمق قال حدثنا محمد بن اسحق الصنعانی قال حدثنا الاسود بن عامر
 قال اخبرنا ابو بکر بن عیاش عن الاعمش عن سعید بن عبد الله عن ابی هریره الاسلمی

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تزول قدما عبد يوم القيمة حتى يسئل عن اربع
 عن عمر فيما افناه وعن عمله بماذا عمل فيه وعن ماله من اين المكتسبه وفيما انفقته و
 عن جسمه فيما ابلاه وآخرين منتخب اين آيات استحدثنا الحسن بن ابي بكر قال
 اناعثمان بن احمد الرقاق قال حدثنا اسحق بن ابراهيم بن سنين قال انشدني
 عمر بن احمد بن محمد شعرا انت في غفلة الامل + لست تدري متى الاجل + لا تعرف الموت
 فمن اوجع لعل + كل نفس ليومها + صبيحة تقطع الامل + فاعمل اخيرا واجتهد + قبل ان
 ينزع العمل + تارخ تاريخ يحيى بن معوية في احوال الرجال واين كتاب نيز مرتب است برحمة
 معجم اولش اخبرني است قال لحافظ الباقدي يحيى بن معين حدثنا ابن ابي مريم ثنا
 ابن لهيعة عن ابي الاسود عن عروة بن الزبير عن المسوبين مخزومة عن ابيه قال لقد
 اظهر رسول الله صلى الله عليه وسلم ^{وصله} فاسلم اهل مكة كلهم وذلك قبل ان تغرب الشمس
 حتى ان كان ليقرأ السجدة فيسجد فيسجدون واستطيع بعضهم ان يسجد من الزمام وضيق
 للفقام لكثرة الناس حتى قدم رسول قريش الوليد بن المغيرة ابو جهل وغيرهم كانوا بالطائف
 في ارضهم فقالوا دعوا دينكم ودين اباكم فكفروا آخران تاريخين است عن ابي جهم عن
 كيت ابو ذكريا وادامري كويند بالوالاكر از والي بني مره بود وطينش بغداد است رسال كاهيد ونيجاه و
 متولد شده بود و پدرش از عمده نويسندگان فخر بود و در انا نيز دستگاه خوب داشت كويند
 يحيى بن معين از ميراث پدر خود كه در نقد بدست آمده بود باين سبب كمال ثروت
 از هشيم وابن المبارك ومعمربن سليمان بن طرخان واستمر ان آنها سلع دارد
 و امام احمد بن حنبل و بخاري و مسلم و ابو داود و ترمذي استفاد کرده اند و او
 يك از ائمه ابن فن است و در نقد احاديث و معرفت احوال رجال و در كثر معلومات
 و محفوظات هم نظير نداشت از هي منقوب است كه من بدست خود ده كهده حديث نوشته ام
 و او را بعد از مرگ بخوابيد و در پيديد ندك خدا متعالي با تو چه كرد گفت بر بخشش و عطاياي بسيار

القيمة بن الحسين الزبيدي عن الزمري عن الحسن بن علي بن مسلم

دوازدهم از آن جمله شد صد زن از خود عین بن تزیج فرستاد و در سال دوم صد و سی و سه از بعد او بچ رواندند
 اول در مدینه منوره رسید و از زیارت فارغ شده قصد خانه کعبه نمود و در اول منزل بخواب
 رفته بود که ناگهی او را آواز داد که اسی ابو ذر که با او همسایگی ماکجا میسر بود معلوم کرده که روح مبارک
 پنجشنبه است که او را بان تشریف شرف ساخت زود برگشت و در مدینه اقامت نمود و بعد از
 سه روز وفات یافت و از سعادت او آلت که او را بر بهمان تختها غسل دادند که جناب
 پیغمبر را بر آن غسل داده بودند و او را به نظم هم میسر بود این چند بیت از دست بیت
 المال نیفد حله و حرامه * یوما و یبقی فی عند ائامه * لیس للقی بمبتقی فی دینه *
 حتی یطید بضرابه طعانه * و یطید بما یحیو یک اهله * و یطید فی حسن الحدیث کلامه *
 نطق النبئی لنا به عزیه * فقلی النبئی صلواته و سلامه * فاین با بدو
 که جا بلان و نا فهان قد مائی اصل حدیث را عموماً و یحیی بن معین را خصوصاً مطعون ساخته اند
 که ایشان خصوصاً این شخص از جمله الشیان و خلق الله زبان خود را دراز کرده و کسی را دروغ گوئی را
 بدو حسن و کسی را مغتری و بهتان میگویند و این غیبت محمد را علم میدهند و عبادت
 می بخارند چنانچه بکر بن حماد شاعر مغربی درین باب یحیی بن معین را عجز کرده بلکه علم حدیث را

ادی الخیر فی الدنیا یقتل کثیره
 فلو کان خیر کل الخیر کله
 ولا یزعمین فی الرجال مقالة
 فان یلک حقاقی فی الحکم غیبه
 لیکن ابن ماجه و مثال او فیه مدینه که این

تقریض بطعن نموده گفته است شعر
 و ینقص نقصاً و الحدیث یزید *
 و لکن شیطن الحدیث مرید
 سیسئل عنها و الملیک شهید
 و ان یلک زورا فالقصصا شیدا

طعن جسد الشیان رجال را محض برای صیانت شریعت و دین است پس گویا از قبیل قتال
 کفار و خوارج و اهل بدعت و سبک و تقریر برای ملنکر است که پیروی عبادات است از غیبت
 محمد نیست و ازین ابیات متوهمه که مرقوم شد ابو عبده الدین قنوج حمیدی صاحب الجمع بن معین

جواب داده و قصیده و راز و اورد و انجا بمخاطب این شاعری گوید قصیده وانی الی ابطال قولك قاصده ولى من شهادات النص صرحت و اذا لم يكن خيرا الكلام نبينا لديك فان الخير منك بعيد واقهر شئ ان جعلت لما	عز الله شيطانا وذاك شديد
تعب از آن در حق این عین میگوید شعر وكلهم فيها كاه شهود فان كتاب الله فيه عيود مسا ملة في الآخر يتبدل وغيرهم عما اقتنوه يفتود الكل افر والمرام كؤد قيام صبح الفتل وهو حديد حدود تحروا حظها وعهود فلم يبق الا عاند وحقود وعنهم روى الا استطاع بحود يدلا طهارا الشكوى مرید فليس لموجود الضلال وجود فكيدهم بالخزبات مكيد	وما هو الا واحد من جماعة فان صد عن حكم الشهادة حامل ولولا رواة الدين ضاع صحت هم حفظوا آثار من كل شبهة وهم هاجروا في جمعها وتبادروا وقاموا بتعديل الرواة وجرهم بتبليغهم صحت شرائع ديناء وصح لاهل النقل منها احتجاجهم وحبهم ان الصحابة بكفول فمن جاد عن هذا اليقين محارق وكن اذ لجاء الهك ودليله وان رام اعداء الدايمة كيدها
و عبد السلام بن يزيد بن عياث السدي نیز ازین ابیات در قصیده و راز جواب داده قصیده ور احم مصيب للصواب سديد ويُنزله في الخلد حيث يريد ويطرد عن احوالنه ويزود وما هو في شئ اتاه فرید	ولا بن معين في الذي قال سق واجربه على الاله محله نياضل عن قول النبي وصبه وجله اهل العلم والقبول

ولولم یقیم اهل الحدیث بدیننا فمکن یومئذ علمه ویغید بهم در نو علم النبوة و احتوا به من افضل ما عندنا
 رتود به و هم مصباح الدجی بتدی بهم به و نازهم بعد المات خود به و علیک ابن عباس
 لزوم سبیلهم به فمکنهم عند الله حمید به و نیز احمد بن عمرو بن عصفور جواب داده است
 باین ابیات شعر ایا فادعانی لعلم زید علامه به روید با میدی به و عیسه به جعلت
 شیاطین الحدیث ریده به الا ان شیطان لفضال مرید به و قرعت بالتکذیب من کما صاودفا
 فقولک مردود و انت عتید به و ذوالعلم فی الدنیا نجوم بدایت به و اذا غاب نجم لاح بعد جدید
 بهم عزیزان مدت را و هم له متاعل من اعدایه و جنود کتاب الکنی و الاسامی للنسای از ان کتاب
 نیز انتخاب نموده اند و آنرا منتقی گویند آنست منتقی انجیدیش و اردست فی باب من لکنی با عمران
 قال لفظ احمد بن شعیب النسائی اخبرنا قتب بن سعید قال حدثنا الليث عن يزيد بن ابی
 حبيب عن ابی عمران سلم عن عقیته بن عامر رضه قال تبعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو را کب فقلت
 استرانی سورة هود و سورة یوسف فقال لن تفسر شیئا ابلغ عند الله من قل اعوذ برب
 الفلق و احوال نسائی انشا الله و ذکر صحاب صحاح ستہ خواهد آمد کتاب تاریخ اقصا
 لابن حبان کنیت او ابو حاتم و نام او محمد بن حبان تسمی است و در صحیح ابن حبان ذکر
 از احوال او در گذشت اول ابواب تاریخ ابن باب است باب ذکر بحب علی لزوم سنن
 المصطفی صلعم اخبرنا احمد بن مکرم خالد البرکے قال حدثنا علی بن المدینه
 قال ثنا الولید بن مسلم ثنا ابن یزید ثنا خالد بن معاذ قال ثنا عبد الرحمن بن
 عمر و سلمی حجر بن کلای قال اتینا العباس بن ساریه و هو بمن نزل فیہ و لا علی
 الذین اذا ما اتوک لتحمکم قلت لا اجد ما احکم علیہ فسلمنا علیہ و قلنا
 اتیناک زائرین و عابدین و قتبیین فقال العباس باض صلعم بنا
 رسول الله صلعم تصبیح ذات یوم ثم انبل علینا فو عطفتنا و عطفت
 بلیغته و زفت منها العسویون و جعلت منها القلوب فقال فایل یا رسول الله

کان بذه موعظه مودع ما تهب الدنيا قال وصيكم تقوى الله واطاعة والى عبد حبشيا
 مجد عافانه من عيش منكم سيرى خلافا كثيرا فاعلمكم سبني وسنة الخلفاء الراشدين
 الهمد بين فتمسكوا بها وعضوا عليها بالنواجذ واياكم ومحدثات الامور فان كل محدثة بدعة
 وكل بدعة ضلالة **ارشاد ابو يعلى** خيلي كتابي است بسيار جيد در احوال رداة
 واين ابو يعلى ديگر است در ار ابو يعلى موصلي كه سند و حجم او سابق مذكور شد نام او
 خليل بن عبد الله احمد است از ساكنان شهر قزوین بود و از تصنيف او
 بهمين كتاب ارشاد في معرفة الحديثين يادكار ماند و هر كه درين كتاب
 نظر كند بجلالة و بزرگي او درين علم استدار نمايد اما اهل تحقيق نوشته
 اند كه درين كتاب او نام بسيار يافته بدون شهادت كتب ديگر
 اعتماد بر آن نبايد كرد و هم هذا و را بر حمل حديث و رجال آن اطلاعي
 تمام بود و علو اسناد او در زمان خود مبسر آمده بود از علي بن
 احمد بن صالح متزوييني و ابو حفص كنانة و حاكم و ديگر بزرگان آن
 طبقه سماع دارد و از حفص بن شاهين و ابو بكر مقررے اجازت يافته
 و ابو بكر بن لال با وجوديكه از اساتذہ و شيوخ دست ازوے روايت
 ميكند و پير او ابو يعلى ابو زيد پير ابو يعلى عالم حديث بود ازوے نقل
 دارد در آخر سال چهارصد و چهل شش وفات يافته حليته الاوليا ر
 تصنيف حافظ ابو نعيم اصفهاني سابق ذكر اين حافظ در استخراج او
 گذشت و چند حكايات از كتاب حليته الاوليا در بيان احوال امام مالك
 نيز گذشت **الاستيعاب** في معرفة الاصحاب للابي عمر بن عبد البر كنانة
 است مشهور و معروف و بياچين كتابت از ابن سيرين نقل كرده كه تابعون الاولون من المهاجرين والانبياء
 الذين صلوا الى ابيهم الذين بايعوا ببيعة الرضوان و از كبار علماء مغرب است

فنام او یوسف بن محمد المد بن عبد البر بن عاصم نمری قرطبی در ترجمه که امام در خطبه بود در سال سیصد
 و شصت و شصت در ماه ربیع الاول متولد شده و ابو الفاضل خطیب است اما طلب علم حدیث
 را قبل از تولد خطیب است از خلف بن القاسم و عبد الوارث بن معین و عبد بن نصر و عبد المد بن محمد
 بن عبد المؤمن و اقران اینها اخذ علم نموده و علمای بلدان و دور دست او را اجازت نوشته اند
 عبد الغنی مشدک صاحب ترغیب و ترهیب از مصر و ابوالقاسم عبد المد بن السقطی از مکه معظمه
 در حفظ و اتقان سرآمدان زمان خود بشد و کتاب التمهید او در باب قصه حدیث نادره روزگار و طریق
 مجتهدان اولی الایدی و الالباب است و از تصانیف او کافی است در مذہب لکلی یا نوزده جلد در بلاد
 مغربه دیده و بیشتر نداند لکن اکثر مورخین نوشته اند که از اندلس بر آید است و سوائی بقا و
 کس از علمای وقت خود دیگری بران دیده و سوائی اینها از کسی علم نیاموخته و با وجود این علم او کمتر از
 خطیب و سبیعی و ابن حزم نیست بلکه بعضی چیزها نر او است که نزد دیگران نیست و صدق و دیانت
 و حسن اعتقاد و اتباع سنت که او را الضیف بود که کسی از علمای الضیف شده اند عوالمی هسان و او سنن
 ابی داود که از عبد المد بن محمد بن عبد المؤمن روایت می کند و او از این دانسته و او از معنفش ابو
 و در اول عمر ظاهری بود بعد از آن مالکی شد و مجتهد میلانی بفقہ شافعی هم دارد و کتاب الاستدکار او
 در حقیقت بهترین شد و حموط است و در تنقیح ابواب موطا استادی نموده است و آن کتاب
 بسیار کفایت است قریب به جلد می شود اگر خط واضح نویسد و اگر خط را کلفت بپسند یا نوزده جلد است
 و او را کتابی است در فضیلت علم و ابواب و ابواب بسیار نافع و کتاب الدر فی اختصار المغازی السیر
 کتاب العقل و العصار و با جارفی او صاحبیم و کتاب جمهرۃ الانساب و کتاب حجة المجالس غیر اینها
 نیز تصانیف دارد در راه ربیع الآخر سال چهارصد و شصت و شصت در شاطیبه و فاته او است
 و در همین سال خطیب بغدادی نیز وفات یافته او را بانشای شعر نیز میله بود این چند شعر از او
 شعر تذکرت من یبکی علی مَدَاوِمَا فَلَمَّا رَا الْعِلْمَ بِالْأَدِینِ وَالْخَبِیرِ
 عَلِمَ أَنَّ كِتَابَ اللَّهِ وَالسَّنَنَ الْقِیَّامُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ مَعَ صَحَّةِ الْإِثْرِ

وعلم الاولى من ناقديه وهم ثا
ونيز ميگويده مقالة ذى قصص ودا فوايد
عليكم باثار النبى فان

لا تختلفوا في العلم بالراي والنظر
اذا منحو الآداب كان استماعها
من افضل اعمال الرشد اتباعها

چون در شهر اشبیل که از متها پیر شهر نامی است

کدی بایند بید این چید بیت گفت بیت
و صار ز عاقا بعد ما کان سلسلا
ولا لا یمته الدار ان یتحو لا
طوبیلا لعمرم مخلوق یورث البلی
ولم یأمن عنهم کان اعیى اجملا
و اعوبت الانسان لا یعقلا

تتك من كذا السكر بقر
وحق الجار لم يوافق جاره
بليت بحمص والمقام ببلدة
اذا هان حر عند قوم اناهم
ولم تضرب الامثال الا للعالم
تاريخ بغداد وازنقايف خطيب بغداد

است وراول جزیرہ مانی ازوی مناقب بعد
سکان آن منقول شدہ آورده بعد از ان ذکر مختصر
بہستیفار دران مذکورست و تا ترجمہ محمد بن
اول اسناد کہ دران تاریخ مذکورست این
ابن ابی الحسن القرمسی قال حدثنا عمر بن
یقول سمعت یونس بن عبد الاعلی یقول
قال قلت لافال ہارایت الدنیا قال
الحسن التبوخی قال انشد ابو سعید

مِنْ أَرْضِ حَتَّى خُطَّتِي وَدِيَارِيَا
وَسَكَّرَتْ جَلْبِينَهَا وَرَكَابِيَا
وَلَمْ أَرِ فِيهَا مِثْلَ دَجَلَةٍ وَادِيَا

فقد طفت في شرق البلاد وغربها
فلم أرها مثل بغداد مستزلا

الزقاق كخوارك المار الخفيف طابق شدة به السجل كجصفرو فحقى الى المار القريب ليق

و غزوئهم فی فہم حافظ ابو طاہر سلفی در حق تصانیف او گفته است شعر
تصانیف ابن ثابت الخطیب : الذین لصبی الفض الربیب : براہ اذروا من
حوان : ریاضا للفقی الیقظ للیب : و یاخذ من ماخذ ضایع منها : قلب الحافظ الفطر
الاریب : فایستاجتہ و نعیم عیش : یواز می عینہا بل ای طیب : و ہر روز ختم
قرآن میکرد و تبریل و تجوید قرات مینمود و در سفر حج مردم لفظ بلفظ از و سے می شنیدند
و با وجود قلب سفر این و در نا مانع نمیکرد و آدرا حق تعالی ثروت ظاہر و پور بخشیدہ
بود و بر طالبان آن علم شریف صدقات و خیرات او بسیار جاری بود و در حج چون متصل
آب زمزم رسیدہ بار از آن آب مبارک کسیر بخورد و دستہ خیر را از خدا آیتعالی در خواست
کرد کہ در آن حالت دعا مستجابست اول آنکہ تاریخ بغداد در اوایت کند و منتشر سازد دوم
آنکہ در جامع منصور کہ بہترین بقال بغداد است با ملا و تعلیم حدیث مشغول شود سیوم آنکہ مدفن
او متصل شہر حافی باشد ہر سہ حاجت او را داداشد و الحمد للہ و مرنبہ او در بغداد بجہت آنجا
بود کہ خلیفہ وقت حکم نمود کہ بچاکس از و عطاء و خطیبان و دیگر صنایف علماء حدیثی را ذکر کنند
تا آنکہ آن حدیث بر خطیب نگذرانند و او اجازت نداد و در زمان او یہودیان کہ در خیبر سکونت
داشتند و در وقت حضرت عمر از آنجا بر خاستہ در اطراف و جوانب شام منتشر شدند بحضور
خلیفہ نامہ پیغمبر ظاہر نمود بخط حضرت علی رضی و ہر خباب رسالت علیہ الصلوۃ و السلام و شہادت جمعی کثیر
از صحابہ مضمون نامہ آنکہ از فلان و فلان قبیلہ یہود جز یہ ساقط کردیم و معاف نمودیم خلیفہ آنرا نزد خطیب ستاد
خطیب آنرا نال گفت کہ غنیمہ زور جعل است زیرا کہ در شہادت معاویہ و سعد بن معاویہ ثبوت بود حال آنکہ
معاویہ رضی و در وقت فتح خیبر مسلمان نبود و شرف صحبت حاصل نکرده و سعد بن معاویہ در غزوہ خندق
زخم تیر خوردہ بود و متصل غزوہ قرظہ و فات ادست در وقت فتح خیبر زندہ نبود چون
پارشد بخلیفہ گفتہ دستاؤ کہ من بیج وارث ندارم مال من بہ بیت المال
میرسد اگر اذن باشد من آنرا بطون خود دادہ صرف نمایم خلیفہ زد و دست مبارک را زد کرد

و جمیع اجناس مال را در راه خدا صرف نمود و هفتادمی حج رکنه چهار صد و شصت و سی و هفت
 یافت شیخ ابواسحاق شیرازی که از مشایخ شافعیه و در علم ظاهر و باطن جامع جناب
 او را خود برداشته اند و بعد از وفات او بعضی صاحبین بعد از او را بنحوی بدیدند و از حال او پرسیدند
 گفت آنانی رفیع و روح و روحان و جنة نعیم و یکی از بزرگان آن عهد گفت که من زیور و یزید
 بنحو اب و دم دیدم که گویا مانو خطیب حاضر ایم و میخواهیم که تاریخ نفع او بنا بر عادت نرود و نخواهیم
 و بدوست راست شیخ نصر بن برهیم مقدسی نشسته اند و بدوست راست ایشان بزرگی دیگر
 نشسته بسیار بجلالت و هیبت که چشم از جالش خیره می شد گفتیم که این بزرگ کیست گفتند
 ایشان حضرت رسول صلی الله علیه و سلم برای شنیدن این تاریخ تشریف آورده اند و این شرف
 عظیم خطیب را رحمة الله تعالی علیه و او را بشعر هم گفت بود این چید قطع از دست قطع

انکنت تبغی الرشاد محضاً مخالف النفس في هواها الشمس تشبه البدر بحكيه ومر بسر وظلام الليل معتكر تغيب الخلق عن عيني سوء قمر محلّه في فوادی قد تملكه والشمس قرينه في تناولها و درت تقيله يومها لسه وكم حكيم رآه ظنه ملكاً لا تعبط اخ الدنيا لخرقها فالدهر اسرع شئ في قلبه وكم مثارب علا فيه منيته	اليف اليف اليف	لا مرد دياك والمعاد الاله و آجامع الفساد والدرينك والمرجان من فيه فوجه عن ضياء البدر يغنيه حسبه من الخلق طراد لك القمر و جار روحى مثالى عنه مصطبر وغاية الخط منه للورى النظر فصار من خاطرى في خده اشر وردد والفكر فيه انه بشر ولا لذة وقعت عجلت فرحاً وفعله بكن للخلق قد وضعنا وكم تقلد سيفاً من به ذبحنا
---	-------------------------------	---

امالی محامی کتابیست مختصر بقدرت افزوده جزا و شرا بن حدیث است حدیثنا السرخستانی
محمد یعنی ابن جعفر ثنا شعبه عن الحكم عن ابراهيم عن علقمة عن حماد
عن النبي صلى الله عليه وسلم انه صلى الظهر خمسا فصلى بعد ذلك ثلثين بعد ما سلم
قال شعبه وسمعت حمادا وسليمانا يحدثان ان ابراهيم كان لا يدري ثلثا
صلى خمسا محامی هم از محمد ثانی بن عبد الوهید و مشایخ آن مبارک بنیاد است کنیت ابو عبد الله
احمد بن محمد طیبی بغدادیست و او را قاضی حسین نیز گویند زیرا که بر قصار کوفه نادت
شصت سال ماند تولد و زاول سال و صد و سی و پنج است و آئینه او طلب او در سال چهل و چهار از
ابو حذافه سبی که صاحب خیمه موطار است و از شاگردان امام مالک است اخذ اشعار کرده و از عمر بن
فلان و احمد بن المقدم و یعقوب بن ابراهیم و رقی و محمد مشی مشی و زبیر بن بکارد و دیگر علماء آن طایفه
روایت کرده و دارقطنی و ابن حبیب و دیگر محدثان عمده اقتباس نموده اند و او را قریباً و کر
از اصحاب سفيان بن عيينه و حماد بن عمار و حاکم بن حاکم و غیره از مجلس امار او قریب به هزار کس حاضر
می شدند و آخر از قصار استغفار نمود و مادام که در خدمت بود محمود خلایق بود هیچ کس انگشت
و اتهام بر او نهاده و در کوفه خانه خود را مجمع علم ساخته بود هر روز مردم برای شغل
علم شریف و خانه او جمع می شدند و فایده های گرفتند محمد بن حسین که یکی از بزرگان عهد بود گفته
است که من بخوابیدم که گویا گوینده می گوید حقیقت از اهل بغداد بکبرت محامی امار او دفع میکند و دوم
برج الثانی سال سه صد و سی بعد از فراغ از مجلس درس حدیث موافق عادت خود بر فراست می رفت
شده و بعد از بازگشته روز وفات یافت فواید ابو بکر شافعی که آن را عیال نیات نیز گویند
زیرا که شیخ ابوطالب محمد بن محمد بن ابراهیم بن عثمان شافعی این کتاب را روایت کرده و نسبت
با و شریف گویند یکی باز در جزا است و دارقطنی را با حیات او را جدا نوشته رساله مستقل که گفته اند
است و در وقت تحصیل اجازت و سمع آن را می خواند اول با حیات این حدیث **قال** فی الخبر ابو بکر
الشافعی ثنا احمد بن الفرج الاثری و احمد بن عبد الله الرسی قال ثنا محمد بن کناسة قال ثنا

اسمعیل بن ابی خاله قال قلت لانی جلیفة هل رأیت رسول الله صلی
الله علیه و آله وسلم قال نعم وکان الحسن بن علی تشبهه نحننا موسی بن
اسمعیل ابی عمران قال ثنا اسمعیل بن علی قال اجزنا خطلة الدوسی من
النسب مملک قال قیل یا رسول الله الرجل یلقی صدیقا و آخا فحسب له قال
لا قال فیلزمه و یقبله قال لا قال فیصافحه و یاخذ بیدیه قال نعم
او نیز از محمد بن عسکری است و در بغداد سکونت داشت تولد او در چهل و ست که شریعت
متصل و اسط در سال دو صد و شصت تولد او است و در سال هفتاد و شش از غار طلب او است
عاش محمد بن عبد الله بن ابراهیم عبد ریه است و او بزر بود جامه های فروخت از موسی
بن دشا که احقر بن اصحاب اسمعیل بن علی بود استفاده این صنعت نموده و از محمد
بن شداد که خاتمه یاران یحیی القطان بود نیز تکمیل کرد و از ابو بکر بن ابی الدنیا و ابو قلاب
رقاشی و دیگر محدثان اجله نقل نموده و بسوی جزیره مصر و شصت و دو برای طلب
این علم شریف سفر کرده و اترقطنی و عسبر بن شاهین و ابن الحاملی و ابو طالب بن غیلان
و ابن بشران و ابو علی بن شاذان و دیگر رؤساء این فن شاگردان او و اترقطنی و
خطیب و اترقطنی و توصیف کرده اند وفات او در سال سه صد و پنجاه و چهار است
چهل و شش که از او زبان عرب را چون گویند از تصانیف محمد بن اسمعیل الطوسی و شریز
حدیث ثنا عبد الله بن یزید قال ثنا عبد الرحمن بن زیاد عن عبد الله بن یزید عن
عبد الله بن عیسی و رضان رجلا قال رسول الله من المسلم قال من المسلم
المسلمون من یدل و لسانه قال فمن المؤمن قال من امنه الناس علی انفسهم قال
اموالهم قال فمن المهاجر قال من هجر لسیئات قال فمن المهاجد قال من جاهد
نفسه لله عز و جل کتبت و ابو الحسن نام محمد بن اسمعیل بن سالم بن یزید کندیت بالولاء و ساکن شهر
طوس است که حالا در مشهد مقدس با و است یکی از مشایخ شایخ خراسان است از یزید بن یزید

و بصر بن یحیی بن عبید اخذ علم حدیث مفورده و کلان ترین شیوخ او نصر بن تمیم است ابن
 خریمة و ابو بکر ابی داؤد از وی شاکردی کرده اند و او از اجد علماء و از اولیاء ابدال
 وقت بود محمد بن افع گفته است که من یارت او کرده ام بلاشبده مشایخه اصحاب
 پیغمبر بود روزی اسحاق بن اهویره از معنی این حدیث سوال کردند علی بن سید السوید
 الاعظم گفت محمد بن اسلم و اتباع پنجاه سال است که او را امتحان کردم سرگز
 خلاف سنت از وی حرکتی بوقوع نیامده و چون وفات یافت بروی و لکده کس نماز گذارد
 و در وقت خود او را امام احمد بن حنبل تشبیه میدادند وفات او در محرم سال دو صد و چهل و دو است
 چهل حدیث استاد ابو القاسم شیری قال استاد ابو القاسم عبد الکبیر القشیری فی کتاب
 طلب العلم حدثنا السید ابو الحسن محمد بن الحسین قال ثنا ابو بکر محمد بن علی بن ابی شینا
 محمد بن یزید السلمی ثنا حفص بن عبد الرحمن ثنا محمد بن عبد الملك عن هشام بن عروجه
 ابیه عن عائشة رضی الله عنهما سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان الله اوحى انه من سلك
 مسلكا فی طلب العلم سلك به طریق الحق و من سلبت کبرمتی اشته علیه ما الجنة و فضل فی
 علمه خیر من فضل عبادة و ملاک الدین الوریع از تصانیف ابو القاسم شیری مشهورتر
 آنها رساله تفسیریت و تفسیریت نهایت کلان و آن بهترین تفاسیر است و کتابهای
 سیمی بنو القلوب و دیگر کتاب لطایف الاشارات و کتاب الجواهر و کتاب حکام السماع و
 کتاب داب الصوفیه و کتاب عیون الجوبه فی فنون الاسبله و کتاب المناجاة و کتاب المنتهی فی نکات
 اولی المنهی و شرة ایشان مضمونی است از تعریف و توصیف ایشان نام ایشان عبد الکبیر بن هرون
 بن عبد الملك بن طلحه بن محمد القشیری النیشاپوریست در زهد و تصوف سرآمد اهل زمان خود بود و در ایشان
 صغیر السراج بود که پدر ایشان فوت شد و ایشان را در عالم طفولیت صحبت ابو القاسم شیری که در علم ادب و عبرت مشهور
 دست داد علم ادب و عبرت از وی گرفت بعد از آن در مجلس حضرت شیخ ابو علی دقاق حاضر می شد و شوق طلب پیدا کرد و شیخ
 دقاق فرمود که اول از علم دینی و اولی که میخوانی بنویس و فرموده ایشان مجلس ابو بکر طوسی قند و طراست یافت نمودند تا آنکه از قند قاهر شدند

بعد از آن در مجلس درس استاد ابو بکر بزرگ که اصولی و منظم مشهور است آمد و وقت شروع کردند و بزرگ
 هر دو فن تکمیل تام نمودند بعد از آن در مجلس ابو اسحاق اسفراہنی داخل شدند و تصانیف ابو بکر بن
 الباتلانی را گرفتند بعد از این به شیخ ابو علی دقاق دختر خود فاطمه را بایشان انکاح کرده دادند
 و در صحبت خود داشتند بعد از فوت ایشان با شیخ ابو عبد الرحمن سلمی صحبت داشتند و فیض باطن
 و طایب برگرفتند و احوال عالیہ و مجاہدات و تربیت مریدین و تذکیر و نصیحت بعبادت شیرین آثار
 نصیب ایشان شد و بی نظیر وقت خود گشتند و ایشان در سوارکاری و سلاح داری عجب سستی بود
 که درین امر شیخ بن صفت بودند از محمد بن عمده مثل آبی الحسن بن بشران و ابی نعیم اسفراہنی
 و ابی الحسن خفاف و علی بن عبد الرحمن ابوازی سماع حدیث نمودند و در تفسیر و حدیث و کلام اصول
 و فقه و نحو و شعر کتابت مہارت کلی داشتند ابو بکر خطیب حدیث بعد از اوز ایشان روایت دارد
 و کسب ایشان عبد المعظم و بنیرہ ایشان ابوالاعلیٰ سعد بن عبد الرحمن بنیرہ گروان بر شید ایشان بودند جمع بکشد
 شانزدہم ربیع الثانی سال چهار صد و شصت و پنج رحلت نمودند و در احوال ایشان بتواند منقول است
 کہ در مرض موت فوائدی کہ مقرر داشتند از ایشان برگزیند و ہمہ نمازنا ستاده ہمہ بگویند
 ابوتراب یحییٰ ایشان را بعد از وفات بخواب بد و بر سید گفتند کہ من در عجبش و راحت نظم شعر
 میکردند این دو بیت از ایشان مشہور است و در کتب نقیصہ مذکور است شعر

مقی الله و قاتلک اجل بوجہکم
 اقنا زمانا و العیون قریرة
 و این قطعه نیز از ایشان است قطع
 و السحر من طرفک مسروق
 عتبدک من صدک مسروق

و شعر اہوی فی روضۃ الاسرار
 و اصبحت یوماً و احب من سوارک
 البکد من و جملک مخلوق
 یاسیدکایم من حب
 چہل حدیث ابو بکر اجزئی در حدیث یافتم

میگوید اخبرنا خلف بن عمر بن محمد بن علی قال حدثنا محمد بن طلحة التيمي ثنا عبد الرحمن
 بن سالم بن عبد الرحمن بن ساعدة عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

در وقت خود یکانه عصر بود درین فن حافظ عبد الغنی متقدسی حافظ عبد القادر زبیدی
 و حافظ ابو بکر محمد بن موسی حارثی و دیگر محدثان عمده شاکردان اویند از تصانیف و آنچه بدان
 بر مقتدین پیش برده چند کتاب نافع است از انجده است کتاب تهیم معروفه الصبا که گوید در
 کتاب ابو نعیم است و کتاب لطولات است که مثل آن از متقدمین صنف نشده بسیار چند
 نوشته است لیکن در آن کتاب ابیات و موضوعات بسیار مندرج است بی تمیز اعتماد بر آن
 نباید کرد و کتاب تمة العبرین که از آن عبور و بر لغت عرب بوده کمال ثابت می شود و کتاب
 الطائیف و کتاب عوال التابیین و قوت حافظه و باین مرتبه بود که یکبار از یاد خود کتاب علوم حدیث
 للحاکم در مقام متعادل نهم خوانده رفت و در تعفت و استغناء از داران مرتبه عالی داشت از یکچند
 و نیاز قبول نمیکرد جز قلیلی از مال داشت و از منفعت تجارت آن قوت بر سر برد یکبار شخصی در تونل
 مالکثیر بود او را که ترا و صحنی دکر داندیم تا در استخوانش صرف کنی گفت من قبول نمیکنم مگر آنکه
 دلالت خواهیم کرد که اینکار را ابو جهم حسن بهتر از من سرانجام دهد و خیلی مرد متواضع بود کسی را
 همراه نمیکرفت چون حاجی میرفت حافظ عبد القادر زبیدی گفته است که یکین سال نزد وی بود هر
 دو وقت آمد رفت کردم در نیمت از وی چیزی که خلاف شرع و مروت باشد ندیدم نهم جادوی
 الاول یا پند و هشاد و یک وفات یافت و اتفاق عجیب این شد که هنوز از دفن او فارغ
 نشده بودند که باران بسیار هجوم آمد و موسوم کر ما بود و آب در اصفهان آن روز ما کینا
 بود بعضی از صاحبان آن زمان خبر دادند که من جناب سالت را علیه الصلوة والسلام بخواب
 دیدم گویا وفات یافته اند پیش معتبری رفتم او گفت که اگر خواب تو راست است امامی از ائمه
 سلیم که بی نظیر وقت باشد رحلت نماید زیرا که همین قسم خواب نزدیک علت امام شافعی بود
 بودند و نزدیک وفات سفیان ثوری امام احمد حنبل نیز بیند خواب گفت که هنوز قائم شده
 بود که خبر وفات حافظ ابو موسی در کوچه و بازار شایع شد حصن حصین و در مختصر
 او که عتده و جنة است از تصانیف شمس الدین محمد جزیری است که بهیبت

كمال شريته اين كتاب حاجت بفعل فقره از ان نيرت اما از تصانيفت نافره اين بزرگ
 كتابي ديكر ديده شد عقود اللاتي في الاحاديث المسندة والعوالي وديباجه ان يني است
 الحمد لله المعين لانقل الكتاب والسنة واشهد ان لا اله الا الله وحده
 لا شريك له ذو الفضل والمثني واشهد ان محمدا عبده ورسوله الهادي الى
 طريق الجنة والمرسل الى الناس والحيثه صلى الله عليه وسلم وعلى
 اله واصحابه صلوة تكتب عن لنا رنعم الجنة وسلم وشرف وكرم
 وبعد فهذه احاديث مسلسلات صحيح وحسان وعوال صحيحة عشارة
 عالية الشأن لا يوجب في الدنيا اعلى منها ولا يحسن لمؤمن الا عرض فيها اذ قرب
 الاستقامه صلوة قرب من الله تعالى ورسوله صلى الله عليه وسلم ثم اني خستها باقتضا
 تلاوت القران العظيم الى النبي الكريم عليه افضل الصلوة والسلام ثم بانصال
 الصحابة وليس حرقه التصو العاليه الربيه ولقبته باسم سلطان الاسلام رئيس ملوك
 الانام وعلى كلمة الايمان معين اكله والشرعية والدين شاه زخم مجاهد نصر الله به
 الاسلام على مر الزمان الحديث الاول اخبرنا الشيخ الصالح المرحله المحمد الثقة ابو الشبا
 محمود بن خليف بن محمد بن خلف المنحقي قرات من عليه يوم الاحد العاشر من صفر سنة سبع
 وستين وسبع مائة بيد مشق المحرسة وهو اول جد سمعته قال يا شيخ الشيخ العارفين
 الذين ابو حفص عمر بن محمد بن عبد الله السهربردي وهو اول جد سمعته قال اخبرنا الشيخ الصالح
 ست الدار شهده احمد الكاتب وهو اول جد سمعته منها قالت اخبرنا طاهر الشيخ وهو اول جد سمعته
 قال اخبرنا ابو صالح احمد بن عبد الملك المؤدب وهو اول جد سمعته بسنده الى عبد الله بن عمرو بن
 القاص من ان رسول الله قال لا ارجو من طاهر من تبارك وتعالى ارجو من الارض يحكم في السماء هذا
 حسن اخرجه ابو داود وفي سنة الترمذيه ثم قال جد حسن صحيح كنت صاحب حصين
 ابو الخير ياش قاضي القضاة شمس الدين محمد بن محمد بن علي بن يوسف دمشقي بعد ان شيرازي شد وشهد

ابن خزيمة

بعد از آن شیرازی شد و مشهور باین الخیری نسبت بخیریه ابن عمر که در ملک یاربکر متصل بموصل واقع
 است و این حبسزیر در یای شورمنیت درین جلد و فزات زمین محصور است پدرش تاجر بود و تا
 مدت دراز او را فرزند روزی نمی شد چون بچ کعبه رسید آب زمزم خورد و طلب دلا و نمود
 حق تعالی او را این فرزند بزرگوار عنایت فرمود به نسبت و پنجم ماه رمضان بعد از نماز تراویح
 شب نهار سال عجباه و یکعب از هفتصد سال جبری در دمشق تولد شد و در همانجا نشو و نما
 یافت و از حافظ عماد الدین بن کیش نقد و حدیث اموات امامیة استعداد او از فن حدیث
 برتر شد و طلب علم قرات نیز بموسوی گشت از ابن امید و صلاح بن ابی عمر و ابن کثیر و حاکم
 بسیار تحصیل نمود و علم نمود از عزالدین بن جماعة و محمد بن اسمعیل النجار نیز اجازت دارد بقا هر
 که در الملک مصر است و اسکندریه و دیگر بلاد مغرب گردید و علم قرات را تکمیل نمود و در آن مهابت
 کلمه پیدا کرد و در مصر مد رسد بنا کرد که آن را دارالقرآن نام نهاد و بعد از آن در بلاد الروم داخل
 شده در آن ملک وسیع علم قرات و حدیث را نشر فرمود و مردم را نفع عظیم بسبب او رسید
 خصوصاً بایت علم قرات در ممالک الماسیه او را مسلم شد و مردم خوش شغل و خوش لباس و زبان
 آور و فصیح و بلیغ در ملک روم او را امام اعظم لقب داده بودند و بارها بطواف مشرف گشت و آخر او
 شیراز استقرار گرفت و اوقات او محصور بود بهین سه شغل یا قرات قرآن با اسماع حدیث مجتهد
 و در اوقات او بکرت محسوس بود با وجودی که مردم برای طلب این دو علم شریف بروی هجوم و ازدحام
 داشتند و او را در عبادت هم وظیفه داشت هر روز آن قدر تصنیف میکرد که یک کتاب جدید میگفتند
 می تواند نوشت و در سفر و حضر بیدار و قایم دلیل میماند و هرگز روزه دو شبانه و پنجشنبه از وی فوت نشد
 و سه روزه از هر ماه نیز روزه می داشت و مولفات او همه مفید و مانع افتاد و آن شد فی القرات العشر که
 خبیه شهرت دارد و محقق و تقریر الشیر نیز مشهور است و منظومین شرک او را طبعه الشیر نام نهادند
 نیز مروج و متداول قرات است و از کتب غیر مشهوره اما لادله الواضحه فی تفسیر سورة الفاتحه است
 و ابجال فی اسماء الرجال و بدایة الهدایة فی علوم الحدیث و الروایة و توضیح المصباح که شرح مصباح است

در سینه حلد غیب نوشته و لکنه احمد فی با بطلی بمبند احمد و لتعرف بالبوله الترفیع مختصران بحر
التعرف و انشی الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب و بحیره العلیه فی علم العربیه و دیگر تصانیف
نیز در او چنانچه علامه ابوالقاسم عمر بن فهد در مجسم شیخ و الدخود حافظ تقی الدین بن مهدی و نه از موفقات
این بزرگ ذکر کرده یوم المجلس است قصد دسی و سده و قاسم و نظمی پیدا در از جبهه تصدیق بنو این

الْآيَةُ سَوْدُ الْوَجْهِ الْخَطَايَا

فَمَا لَعَبْدُ التَّقْوَى إِلَّا الْمَصْلَى

و در ضمن حدیثی که مسلسل با ولایت است می گوید

كُلُّ الْأُمُورِ فِي أَوَّلِ الَّذِي ظَلَمَا

قَابِلَا يَرْحَمُ الرَّحْمَنُ مِنْ رَحْمًا

و در بیت محفوظ خاطر است نظم

و بَيَضَتِ السِّنُونَ سَوَادَ شَعْرَا

وَمَا لَعَبْدُ الْمَصْلَى غَيْرَ قَبْرَا

تجنب الظلم عرض کل الخلاق فی

و احم بقلبک خلق الله کلهم

در فدی که ضم شامل تریدی در مجلس و شده و شاگردان از خواندن فارغ شده نداین بیت لطیف انشا فرمود

و عَزَّ تَلَا قِيَهُ وَ نَاعَتْ مَنَازِلَهُ

فَمَا فَاتَكُمْ بِالْإِسْمِ هَذَا شَمَائِلُهُ

اخلائی ان رامت ز یار که مکه

فغوجوا علی جبرانه و استعلائی

و در باب مدینه منوره می گوید قطع

فَلَا تَقْدُلُونِي إِنْ قَتَلْتُمْ عَشْقًا

وَعِنْدَكُمْ أَلْيَسَ مِنَ الْيَمِينِ فِي عَيْنِهَا الرِّزْقَا

اخلاق ان شیط الحبيب رابعه

فَاتَكُمْ أَنْ تَبْطِرُوهُ بَعِيْنَهُ

و در شوق بیکه معظمه می گوید قطع

و وافیتم من بعد حج بعمره

و اوفوا بعهد لا تكونن كالتر

مدینه خیر الخلق تجلو الناطق

و قد قیل فی رزق العیون شامة

کتاب مجمع بین الصحیحین للحمیدی احادیث صحیحین را بر ساینده صحابه ترتیب داده و مرتبه

ثالثه که مرتبه کمترین است مسند انس بن مالک است تا آنجا بنظر اقامه الحروف نرسیده و خطبه دراز

و بیجا حد نوشته گنیت او ابو عبد الله و نامش محمد بن ابی نصر فتوح بن عبد الله بن مستوح حمید

از دمی حمید اندلسی است و او را میر فی نیز گویند نسبت بوطن جاضر او و ظاهری نیز گویند بنا بر نسبت

بذنب ظاهریه یعنی ظاهریه صفات نه ظاهریه منسروع در اندلس متصرف شام و عراق و
 حرم شریف تحصیل سماع حدیث نموده و آخر سکنیت بغداد و شاکر در شیدان بن خرم طاهری
 بود و از ابو عبد الله قضاعی و ابو عمر بن عبد البر و ابو بکر خطیب دیگر محدثین عمده سینه
 استفاده نموده تولد او در عشره اولی از قرن خامس است و در مکه معظمه با لریه مروزیه
 که راویه بخاری است ملاقات نموده و روزی ابو بکر بن میمون بر در حجره او آمد و گفته
 در را حرکتی داد تا استیذان باشد حمیدی را از آن غفلت شد ابو بکر بن میمون نشست
 که چون مرا منع نکرد از آن است در حجره در آمد ران حمیدی مکشوف بود بر حمیدی این امر
 بسیار شاق شد تا دیر میکشید و گفت از آن باز که تمیز و شعور پیدا کرده ام تا این وقت
 ران مرا کسی برهنه ندیده ام این را بگو لا که از مشاهیر محدثین است یار و دوست حمیدی
 بود گفته است که مثل حمیدی در پاکی و نزاهت و عفت و تورع و تشاغل بعلم هیچکس را
 ندیدم و در فن معرفت علل حدیث و تحقیق معانی بر طبق اصول مهارت تمام
 داشت در علم عربیت و ادب و حل تراکیب قرآن مجید و دریافت لطایف بلاغت
 آن نیز دستگامی کلی نصیب او بود از تصانیف او و را این کتاب تاریخ اندلس است
 که مشهور است نام او جوده المقتدر فی تاریخ اندلس و کتابی دیگر است منجمی کل
 تاریخ الاسلام و کتاب الذی السبک فی وعظ الملوک و کتاب مخاطبات الاقطار
 فی الکتابات و اللقار و کتاب حفظ البجار و کتاب فی المیمه و شعری هم دارد لیکن در وعظ
 و نصیحت مردم بسیار در مجلس خانه او را امتحان کردند هرگز ذکر و نیا بر زبان او نرفته
 بود و وفات حمیدی هفتم ذی حجه سال چهار صد و شصت و هشت فعات یافت
 و ابو بکر شاشی که از مشاهیر فقهایی شافعیه است بروی نماز جنازه خواند و تبریر
 ششم ابو اسحاق شیرازی مدفون شد و وی قبل از موت بارها بظفر که رئیس
 الروساء بغداد بود و این خدمات عمده آنوقت بود که صاحب بن تبرک

چو دهری تمام شهر میشد وصیت کرده بود که مرا نزد بشر حافی دفن خواهم کرد و پس
 از او سار و با نوقت بسبب مانعی با او دیگر خلافت وصیت او را عمل آورد و بعد
 موت او را بنجواب دیدند که نصایت کلد و شکایت این سیکندنا چار در ماه
 صفر سنه نود و یک از آنجا نقل کرده متصل بشر حافی مد فوش ساختند
کرامات حمید کفن او تازه و بدن او هرگز
 نکاهیده بود و خوشبو از وی تا دور بر رفت این قطعه از شاهنیر طیم است و او اتمی بیایانم و مفید

لِقَاءِ النَّاسِ لَيْسَ بِفَيْدِ شَيْئٍ فَاقْلِلْ مِنْ لِقَاءِ النَّاسِ لَا وَإِضَارَ كِتَابَ اللَّهِ عَنْ وَجَلِ قَوْلِي وَمَا اتَّفَقَ لِحَمِيعٍ عَلَيْهِ بَدَاءٌ فَدَعْ مَنْ جَدَّ عَنْ هَذِي وَخَذَهَا	سَوَى الْهَيْرَانِ مِنْ قِيلٍ وَقَالَ لَا خِذِ الْعِلْمَ وَأَصْلَحِ حَالِ وَمَا صَحَّتْ بِهِ إِلَّا نَاءٌ دِينَ وَعُودَ أَفْهَى عَنْ حَقِّ مَبِينِ تَكُنْ مِنْهَا عَلَى عَيْنِ الْيَقِينِ
--	---

و از این قطعه معلوم می شود که او در فروع تیر ظاهری بود چنانچه جماعه از احوال نویدان و نیز نوشته
 و گفته اند ظاهری خود را فی الجمله انعامی گرد و فرغ الطیب شیخ شهاب الدین مرقی مذکور است که از تصانیف
 او کتاب من ادعی الایمان من الایمان کتاب تیسیر السبل الی علم الرسل و کتاب الاشارة الی الصاوة و از نظم و

إِيحْيِ بَرِّ الرَّقَّةِ النَّاسِ وَأَبْنَاءَ الْقُلُوبِ مَنْ كَانَ قَوْلُ رَسُولٍ حَاكِمَهُ وَلَا يُضَارِ الْفَقِيهَ يَشْهَدُ لِيَسْتَفَاءَ بِهِ أَنْ تَأْهَدَ وَمَذْهَبُ فِي قَفَرٍ مُشْكَاهِ مَنْ لَمْ يَكُنْ لِلْعِلْمِ عِنْدَ فَنَاءِهِ رَحِمَ مَا يَعْلَمُ حَيُّ الْمَرْءِ طَوَّلَ حَيَاتِهِ وَلَهُ الْفَتْهُنُ حَتَّى يَنْتَ خُشْتَاهِ	مَنْ رَضِيَ وَاهِلَ الْحَدِيثِ الْمَاءُ وَالزَّهْنُ فَلَا شَهْوَى لَهُ إِلَّا إِلَى زَكَاةٍ عِنْدَ الْحَيْلِ وَالْكَافَرِ فِي الظُّلَمِ لَا الْحَدِيثُ فِي الْوَقْتِ كَالْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ فَإِنْ بَتَّاهُ كَفَنَاهُ فَإِذَا انْقَضَى أَحْيَا حَسْرَتَانَهُ وَصَرَّتْ جَنَافِي لَصْبَابَةٍ مَوْلَانَهُ
---	--

کرامات حمیدی

الشهاب لمواظبة الاداب للقضا عی ودر خطبه اش می گوید الحمد لله القادر الفعز الحکیم
 الفاطم الصمد اکرم + بلغت نبیه محمد صلی الله علیه وسلم بجوامع الکلم
 وبتدایح الحکم بشیرا ونذیرا + وداعیا الى الله باذنه ومראה منیرا + صلی الله علیه
 وعلى اله الذین اذعنهم الرجس وطهرهم تطهیرا + اما بعد فان فی الالفاظ النبویه
 والاداب الشرعیه جلالة لقلوب العارفين + وشفاء لادواء الخلقین + لصدورها
 عن الموبد بالعصمة * والمختص بالبیان والحکمة + الذی یدعی الى الهدی *
 ویبصر من العمی * ولا یطق عن الهوی + صلی الله علیه وسلم افضل ما صلی علیه علی احد
 من عباد الله الذین اصطفی * وختم ان کتاب باب دعائمه وفضل می کند اللهم انی اعوذ بک
 من عمل لا ینفع وقلب لا یخشع ودعاء لا یسمع ونفس لا تشبع اعوذ بک من شر
 هؤلاء الاربعة الى اخر البایب وهو مشتمل علی تعویذات کثیره نافعه کنت اذ بوا
 وناش محمد بن سلاّم بن جعفر بن علی است که الفضاة وشافعی وحقیه بود ودر نسبت و قضا عی گویند
 نسبت بنی قضاة قاضی مصر بود از ابو الحسن بن جضم و ابو سلم بن محمد بن احمد کاتب و ابو محمد بن النحاس
 سماع و او محمد بنی صاحب الجمع بین الصیغین بن کرد او است و محمد بن بركات السعید و ابو سعید عبد الجلیل
 نیشاپوری نیز از تلامذه او بنیده از تصانیف او و در اشهاب که بنایت مشهور است تاریخ است مختصر و
 بترجمه القصصای قریب بنی مجز و خواهد بود از سید الخلق تا زمان خود بطریق اختصار در آن درج نموده
 و کتاب اخبار الشافعی و مجموعه شیوخ خود و کتاب سنن الحکم نیز تصنیف کرده و ابو بکر خطیب و ابو نصر بن ابی
 نیز تلمذ او کرده اند و در مصر در ماه ذی حجه سال چهار صد و یجاه و چهار دقات یافت خطیب ابو حاتم
 عمر بن محمد بن فرج و در جمیع کتابت بها حدیث خوب جار و نوشته می شود بمبیت

اذا قلت تواری التواری	شبه السماء صارتا مستور عنا
مت القابک له تبصیر	فأفرغ هدیتا لشهاب نوره
ولما انشروحت له صدور	یشف جواهره القلب من العم

فاذا اتى فيه حديث مكد	خذ في الصلوة عليه يا خور
وترجم على القضاء الذي	جمع الشها فبعبه مشكل

ويكرى نيزوهمين معنى كفرة وروايد صدق وراستى تهظم كتابك السبع الا قاله نوره

هذا حكم مانوره وبيان	نطلع من افق النبى محمد
بالفحديث بعد ما بيان	اذا التاج فجو النبوة نوره
اشار بتصد بقره الثقلان	مصحح ابن خزيمة كنيت او ابو عبد الله وناش

محمد بن اسحاق بن خزيمة هت در مخرج خود مى گويد حدثنا عبد الوارث بن عبد الصمد
 ابن عبد الوارث قال ثنا ابى قال ثنا حسين المعلم عن عبد الله بن يزيد بن
 عبد الله المزني حدثنا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى قبل المغرب
 ركعتين ثم قال صلى قبل المغرب ركعتين ثم قال في الثالثة لم يشاء ان يحسبها
 الناصر سنة كتاب المستقى لابن الجارود وداين كتاب كونا مستخرج است مخرج ابن خزيمة
 لكن انما كرهت بر اصول حاويث وى ولهذا مستقى نام كرده وتصنيف ابو محمد عبد الله بن
 علي بن الجارود وراخر مستقى ميگويد اخبرنا محمد بن عبد الله بن عبد الحكم
 ان عبد الله بن نافع حدثهم قال ثنا هشام بن عروة عن يزيد بن اسلم
 عن ابيه عن معاوية لما قدم للمدينة حاجا جاءه عبد الله بن عمر فقال معاوية
 حاجتك يا ابا عبد الرحمن قال حاجتي عطاء المحزون فاقر ايت رسول الله صلى الله
 حين حله سبي لم يجدا باول منهم كتاب الاواب المضروب للجارمي ابن كتاب عبد
 نه خبر هت در اين كتاب مع هت قال الامام الحجة ابو عبد الله عليه السلام لا يكن بعضك تلفا
 حدثنا اسماعيل بن الجعفي قال اخبرنا محمد بن جعفر قال ثنا زيد بن اسلم عن ابيه
 عن ابن الخطاب قال لا يكن حبك كلفا ولا بعضك تلفا فقلت كيف ذاك قال اذا
 كلفت كلف الصبي اذا ابغضت احببت لصاحبك التلف كتاب في الدين

للتجاری کتاب المکتبۃ للنسائی و احوال امیر و کتاب تفصیلا اطلاع ثبت کتاب عمل الیوم
 و الیوم للنسائی درین کتاب در باب فضل قزاقه قل براتند احدیگوید بعد شافعی بن سبید شافعی
 ابو عوانه عن هاجر الى الحسن عن رجل من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم قال كنت باسیر مع النبي فسمع
 رجلا يقول قل يا ايها الكافرون حتى ختمها فقال قد برئ هذا من الشرك ثم سئنا فسمع
 آخر يقول هو الله احد فقال اما هذا فقد غفله مسند حمیدی و ابن حمیدی غیران حمیدی است
 که صاحب الحجج بن یحیی است و مقدم است بر یحیی بن سباز از ان بزرگوار شافعی تجاری است و شاگرد
 سفین بن عینیة از فضیل بن عیاض و مسلم بن خالد نیز از علم کرده در او اسنادش میگوید بعد شافعی
 بن علی بن الربیع السلمی عن عبد الله بن محمد بن عقیل بن ابی طالب عن جابر بن عبد الله قال قال لی یا
 جابر ما علمت ان الله تعالى احيا اباك فقال له ممن قال احیی فاقول فی سبیل الله ثم اخرجه
 فقال جل و علی انی قضیت انهم لا يرجعون کتبت و ابو بکر و نام ابو عبد الله بن الزبیر است و او در شی
 اسدی حمیدی یکی است و او از کبار اصحاب شافعی رخ شمرده اند و او خواسته بود که در حلقه امام شافعی
 بنشیند لیکن ابن عبد الله الحکم و دیگران بر وی تعصب کرده مانع آمدن و تجاری و ذلی و ابو ذر و شاکر و
 اویند ابو حاتم در حق او گفته است که اثبت الناس فی سفین بن عینیة الحمیدی و امام احمد بن حنبل در
 حق او فرموده الحمیدی عنده امان و فاته او در مکه سال و صد و نوزده و اثنی عشر مخرج ابن جریج
 نام او محمد بن احمد بن محمد بن عبد الرحمن بن یحیی بن جریج است و او را صدادی و غسانی نیز گویند صاحب
 رحلت بود در بلاد بسیار گشته و از ابو سعید بن الاعرابی و ابی العباس بن عقیله و ابو عبد الله محاسنی
 و دیگر علماء آن عصر سماع دارد و در مکه و تبعة و کوفه و بغداد و مصر و دمشق علماء بسیار را در یافته و باخیز
 معجم او بران دلالت دارد حافظ عبد الغنی بن سعید و تمام هارزی صاحب فرائد و محمد بن علی صوری
 و بسکرو حسن بن جریج و دیگر مردم بسیار از وی گرفته اند و رسالی مسمومه پنج ستون داشته و در سال
 چهار صد و دو و در ماه رجب و فاته اوست هزاره ساله بود که صوم دهری مشروح نمود و تا آخر
 عمر بدان قیام کرد و فوت نشد ابو بکر خطیب و دیگر علماء ابن فن او را توفیق و تعدیل

کتاب عمل الیوم و المکتبۃ للنسائی

مسند حمیدی

معجم ابن جریج

مؤدده اند خطیب گفته است که بواسطه من بقی با شما در سخن خود سبک نید حد ثنا محمد بن احمد بن محمد
 بن عیسی بن عمار و الطار میندا قال حد ثنا عبد الله بن محمد ثنا سفین بن عینیه
 عن اسماعیل بن قیس بن غزوة قال انا رسول الله صلعم فقال ما یغش التجار ان یعلم
 بحضرة الخلف و الکذب فحش بوءه بالصدقة معجم ابن قانع نام او کنت او
 ابو الحسین عبد الباقی بن قانع بن مرزوق و النعمان است و او اموی است بالولاء ساکن بغداد
 بود از عمارت بن ابی اسامة و ابراهیم صاحب معجم سرب و محمد بن سلمه و اسماعیل بن
 الفضل الحنفی و ابراهیم بن الهیثم لم یس و دیگر مردم آن طبقه روایت دارد و در علت بسیار
 کردن و حدیث بسیار فراهم آورده و در قطنی و ابرهه بن شادان و ابو القاسم بن شهر بن
 و دیگران از روی روایت میکنند بدقانی گفته است که علماء بغداد و اورا توین میکنند
 و مقبره شمارند و نزد من ضعیف است و در قطنی گفته است که حافظه خوب داشت اما
 خطا میکرد و خطیب گفته است که در آخر عمر او را اختلال عقل و سوء حفظ رو و او در سال
 دو صد و شصت و پنج ولادت او در سال ستم صد و پنجاه و یک در ماه شوال و فات
 او ست در معجم خود میگوید حد ثنا ابراهیم بن الهیثم البغدای قال حد ثنا ابو صالح قال حد ثنا
 معویة بن مهنا عن عبد الرحمن بن حذیف بن ابیه عن کعب بن عیاض قال قال رسول الله صلعم لكل امته
 فتنه و فتنه امتی المال شرح معانی الآثار للطحاوی و در او اثنتاب میگوید قل الامام حافظ ابو جعفر
 احمد بن محمد بن سلامه الطحاوی سالتی بعض اصحابنا من هل العلم ان اضع لهم کتابا ذکر فيه
 الآثار المرویه عن رسول الله صلعم فی الاحکام التي یتوهم اهل الایمان و الضعفة من اهل
 الاسلام ان بعضها یقتضی بعضا لقلة علمهم بناسخها من منسجها و ما یجب العلم منها
 لما فیها له من الکتاب الناطق و السنة المجمع علیها و اجعل لذلك ابوابا اذ کنت فی کل باب
 منها النسخ و المشرح و قایل العلماء و احتیاج بعضهم علی بعض و اقامه الحجج لمن یصح عنده
 قوله منهم بما یصح به مثله من کتاب و الجمع او تو ان تر من اقاویل الصحابة و تابعیهم

معجم ابن قانع

شرح معانی الآثار للطحاوی

والفی نظرت فی ذلک وبحثت مجتنباً شديداً فاستخرجت منها الباطل على الفی الذي سأل و
 جعلت ذلک کتاباً ذكرت فی کل کتاب من کتبها لاجتناب اول ما ابتدأت بکتابه
 من ذلک ما روی عن رسول الله صلی الله علیه و آله من ذلک باب الجاء فیہ النجاسة حدثنا
 محمد بن خزيمة بن راسد البصری قال ثنا حجاج بن منهال قال قال خبرنا حماد بن سلمة عن محمد
 بن اسحاق عن عبيد الله بن عبد الرحمن عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه
 کان یترصنا من بدیض اعة فقیل یا رسول الله انه یلقى فیها البحیف والمخایض فقال
 ان الله لا یغسل الختمین من یمن ینزل من علیک الا نزل الی حجر الطحاة و است
 و علی و یحیی است از دیهات مصر از هر و ن بن سعید یلی و یونس بن عبد الاعلی و محمد بن یحکم و جبر بن یحیی و جابر
 کثیر از شاکران ابن ابی سب سماع حدیث دلرد و از وی محمد بن القاسم خشاب ابو بکر مقری و طبرانی و محمد بن
 بکر بن مطروح و دیگر محدثان روایت کرده اند در سال د و ص و سی و نه پیدا شد و مؤثقه و ضعیفه و عاتق و
 و در مصر ریاست حنفیه بوی حلقی داشت در اول حال شافعی بود و از مزنی شناکرد امام شافعی تمیز میکرد
 و در اشاعی درس مزنی او را تغییر سلادت کرد و گفت که قسم بخدا از تو هیچ نخواهد شد این کلمه بزرگوار
 آمد و محبت خیر را ترک کرده بدرس ابو جعفر احمد بن ابی عمر ان حنفی انتقال نمود و سی بسیار کرد تا آنکه دفعه
 مبارک پیدا کرد و مختصری تصنیف نمود که او را مختصر طحاوی گویند و بعد از تصنیف آن مختصر میگفت که
 رحم الله ابا ابراهیم یعنی آنکه گوکان حیا الغفر عن بعینه انهی کاتب حروف گوید که این حکم بر مذہب شریعت
 نه بر مذہب طحاوی زیرا که این قسم نه و حنفیه از قسم لغو است که کفارت در ان واجب نمیشود بخلاف
 شافعی که نزد ایشان این قسم منعقد است و آنرا آن است که بی قصد بحیث اعتیاد و بزر زبان جاگزین
 با کلمه طحی و همیشه زلوه مزنی بود و نحو ام ان کسی بی دیگر در وجه استقال او از مذہب این می کنند
 بهر حال تصانیف معینه در مذہب حنفی دارد و بزعم خود در نصرت این مذہب سعی جمیده تقدیم می سازد
 و از تصانیف او وسعت علم او معلوم می شود تصنیفی دارد در اختلاف علماء او تصنیفی دیگر دارد در ذکر طحاوی
 و همچنین در احکام القرآن و فوات و غره و فی العقده سال مرصده و است و یک است هشتم و چند سال بعد

باید دانست که محقق طحطاوی دلالت می کند که وی مجتهد منتسب بود و محض مقلد مذہب حنفی نبود زیرا که درین
 مختصر چیز نا اختیار کرده که مخالف مذہب ابو حنیفه است رحمة اللہ تعالیٰ علیہ و لهذا آن مختصر در فضائی
 این مذہب محض مقلد اند چنان شیوخ میپایا کرده و کفوی و طبقات الحنفی نوشته است که کتاب احکام
 القرآن اوزیاد و پرست جزر است و از تصانیف او شرح جامع کبیر و شرح جامع صغیر و کتاب الشروط
 و کتاب الشروط صغیر و کتاب الشروط اوسط و کتاب السجرات و الوعایا و القرآن فی تاریخ است مسی
 تاریخ کبر و کتاب مناقب ابو حنیفه و کتاب النوادر الفقہیہ و کتاب الفوائد و کتاب اختلاف الروایات
 علی مذہب الکلبیین نیز از دست و اللہ علم کتاب المائتین للتصا بونی این کتاب مشتمل است بر
 صد حدیث و دو صد حکایات و دو صد قطعه شعر که مناسب مضمون هر حدیث آورده و نام صابونی
 و کنیت ابو عثمان اسمعیل بن عبد الرحمن بن احمد بن اسمعیل بن ابراهیم بن عابد بن عامر صابونی است
 و او ساکن نیشابور بود و در وعظ و تفسیر مهارت تمام داشت در سال سکه صد و هفتاد و سه متولد
 از زاهر بن احمد خراسی و ابی حمید و ابی عبد اللہ بن محمد رازی و ابی بکر مقری و ابی ظاہر بن خندمیر
 و ابی الحسین خفاف و عبد الرحمن بن ابی شریح و مردم آن طبقه اخذ علم نموده و از عمید العرب نیز کثرت
 و علی بن الحسن حضارمی و ابو بکر سیہقی و دیگر علما بق بسیار روایت حدیث نموده اند و آخر شاکر بن
 ابو عبد اللہ فراوی است و سیہقی در حق او چنین گفته است که اخبرنا امام السلمین و شیخ الاسلام
 ابو عثمان الصنابلی فی بعد از ان حکایت دراز آورده و علمای حصر او همه گواهی بکمال او و علم
 تفسیر و حفظ احادیث داده اند هفتاد و سال متصل بوعظ اشتغال داشت و خطبه و امامت نماز
 نیز در جامع نیشابور اربع سال وی کرده و او را تصانیف بسیار است و در بلد ایل گردش کرده
 خصوصاً در مینا پور و ہرات و سمرخس و شام و حجاز شریف و کوہستان بسیار تلاش این علم نموده
 و او را حق تعالی در دین و دنیا عزت و جہ بکمال بخشید و او را از نیت شہر منشا پور رسیدند و نزد او
 و مخالف مقبول بود و او را بطریق دیگر خود انکاشتند و معہذا شمشیر بر نہ بود و مقابله مستعدین و در علم و سنن کثرت بسیار
 میفرمود و عبادت و طاعت نیز مذہب اهل زمان خود بود و شہر سلاسی فی دراز وعظ فرمود و چون ان شہر کوچ کرد با مردم

انجا گفت که من از عرصه چند ماه نزد شما وعظ می‌گفتم و هنوز تفسیر یک آیت گذرانیدم و از متعلقات
 آن فارغ نشدم و اگر تمام سال نزد شما بودم غیر از متعلقات بیان آیت دیگر چیزی مذکور نکردم و هم
 رقم تروف گوید از شیخ تقی الدین ابن تمیمه خیلی بطریق نوآور و شهرت بر ثبوت پیوسته که زیاده
 بر یکسال تفسیر سوره نوح گفتم و سبب علم در این است محمدیه بقصد قیایل ب
 توفی علی علیه الصلوٰه و التیمه که است فرموده اند که عقل خیره میشود قصه ابن تمیمه را دهمی که مفسر ترین
 مورخان اسلام است در تاریخ خود آورده با جمله صابونی در وقت خود از اعظم علمای ربانین بود
 و سبب موت او نیز دلالت بر کمال میکند نوشته اند که روزی عظمیگفت شخصی آورده بدست
 او کتابی داد که سستی است بر او الهامی کشف البلاء چون آن کتاب را خواند هول و خوف بروی
 مستولی شد قاری و عظمی فرسود که این آیت بخوان: افامن الذین مکروا بآیات
 ان یخفف الله بكم الاضرار لی حسر الایات و مناسب همین مضمون آیات دیگر تلاوت
 کنند و مردم را نیز تخویف و تهدید فرمود این صحبت در وی تاثیر عظیم
 کرد و تغییر الحال گشت و در شکم او از همان وقت در دس شدید پیدا شد و در آنجا نه
 بودند و در هیچ علاج نسکین نیافت بگفته طبعا در حمام بردند و تا وقت مغرب در
 حمام ماند اما در تسکین نمی یافت و از پشت بشکم و از شکم به پشت میگردد و فریاد
 میکرد و نامفت روز بهین بود و وصیت اولاد و و دواعی اقارب و اجبار و نصیحت ایشان
 در بهین شدت در و اشغال نمود تا آنکه روز جمعه چهارم ماه محرم سال چهار صد و چهل
 و نه وفات یافت و وقت عصر نماز بروی گذارده مدفون ساختند از مبشرت
 محمده در حق او خواب امام حسین است که برویت جناب رسالت علیه الصلوٰه
 و السلام در مقام شرف شد و قبل ازین رویا در ندای هب غلا سغه و مقرله و اهل
 سنت نظر کرده و دلایل بر طرف را با قوت دیده سر اسیمه و حیران گشت
 بود در آن مناصح مناسب رسالت معلوم است و اندک حلیک با عقدا و الصاوت

و ابو الحسن عبدالرحمن داودی که از عمده محدثان است در ثریه صابونی قطعه دارد نوشته میشود

ادای الامام المرحوم اسماعیل	لهفی علیه لیس منه بدیل
بکت السماء والارض یوم وفاته	وبکی علیه الوحی والتزیل
والشمس والقمر المیزتا دحا	حبرنا علیه وللمجر عویل
والارض خاشعة بتکی شجوها	وتلی قول امین اسمعیل
این الامام الفرد فواینه	ما ان له فوالعالمین عدیل
نه یجد عنده مغی الحیوة فانها	تلهی وتنسی والمنی تضلیل
وتاهبین للموت قبل نزوله	فی الموت حتم والبقاء قلیل

کتاب المجالته لکدی خوری کتابی است مشهور و در کتب قدیمه از ان نقل بسیار آمده و نام دینوری ابو بکر احمد بن برویت در ان کتاب میگوید حد ثنا اسماعیل بن اسحق قال حد ثنا حرمی بن حفص قال حد ثنا حروب بن میمون الانصاری قال حد ثنا النضر بن انس قال حد ثنا انس بن مالک انه سال رسول الله صلعم قال خدیجه انفس اشفع له یوم القیمة قال نافع اعل قال اطلبک قال اطلبنی اول ما تطلبنی عند الصراط فان درین حدیث بعضی علماء را اشتباه میشود و میگویند که مرور بر صراط بعد از وزن اعمالست و همچنین نمی از عرض نیز در محشر و موقف است پس اول بر صراط طلب کردن و اگر در آنجا نیابند باز بر عرض و میزان طلب کردن چه بعضی دارد اگر امر به یکس میشد مناسب بود در قسم حروف گوید که مرور بر صراط دفعه جمیع است را میسر شود بدست بلکه فوج فوج از قضاوت بر صراط خواهند گذشت و هنوز جمعی کشید در موقف گرفتار عطش و منظر وزن اعمال خواهند و آنحضرت صلعم بحجت کمال شفقت نرد و خواهند فرمود جماعه بشیخ قد ملا مرور بر صراط خواهند گناید چون ازین مهم فارغ شوند باز بر میزان بر سر انجام مهم وزن خواهند شافت و در همان موقف چون ای نکیین عطش است کاه کاه بر سر عرض نیز خواهند شرفیاد

و ابو الحسن عبدالرحمن داودی که از عمده محدثان است در ثریه صابونی قطعه دارد نوشته میشود

المناصیح المشرقی

و در نوشتن این آیه بنایان و کار بر داران خود مثل مرتضی علی کرم الله وجهه تقید خواهند فرمود
 باز بر بطراط خواهند استناد پس تقدم مرور بعض است را خواهد بود بر وزن بعضی و سقی بعض دیگر
 یک کل است را فلان اشکال و آنچه فرموده اند که اول را سر و بطراط طلب کن بنابر آن است که قبل از شروع
 مرور بر صراط آنحضرت نمره تمام است خود که در موقوف مجتمع خواهند بود و بوزن اعمال مشغول خواهند بود
 و محل آنحضرت هر کس را معلوم خواهد بود طلبت طلب و تقییتش نخواهد بود چون است متفرق خواهند
 شد و بعضی بر صراط خواهند رسید و بعضی بر سیران موقوف و بعض دیگر العطش گویان بر
 حوض نوقت وقت تلاش و طلب است پس اول بر صراط طلب بید کرد که مقصد ازین غیبت همان
 موضع است و اگر در اینجا نبند باز بر سیران باید حجت و اگر در اینجا هم نباشد باز بر سیران باید دید
 والله اعلم سلاح المؤمن تعیف یقی الدین عسقلانی است که مشهور بن الامام است و مقاصد
 کتابی و بیابان من معلوم توان کرد می گوید الحمد لله المنعم علی خلقه بحج میل الآله
 المحسن الیهم للطیف فداء و جزیل عطائه + الحقن امله حسن ظنه و رحاب عهده
 الذی رعی عبادته بان فتح لهم بابه + و امرهم بالذناء و وعدهم بالاجابة و قسّمهم
 من شاء بلطفه و حکمته + للعرض لفحات فضله و رحمة هذه السبیل الیه +
 و الحمد للطلب کرّمه علیه + احمده و الحمد من نعمه + و اساله للزید من فضله
 و کرمه + و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له محمد الیه دعا + کاشف الاسواء
 و اشهد ان محمداً عبده و رسوله خاتم الانبیاء + و مبلغ الانباء + صل الله علیه
 علی اله و صبیحه الانقیاء الدیرة + صلواتک علینا و اقمیة مدخرة + و سلم تسلیماً کثیراً
 و شرف و معبد و عظم و کرم اما بعد فان اول ما انصرفت الی حفظ عنایتی و لی
 اللهم و احق ما اهتمک بانوارک فی غیابک لظلم و انفع ما استدرت به صنوف النعم
 و امنع ما استدرت به صروف النعم ما کان لفضل الله تعالی الی ابواب الخیر مفتاحاً +
 و یقدر رسول الله صل الله علیه و سلم للمؤمن سلاحة + و ذلک التمجید و التثناء

والتحید والدعاء به امر الله تعالى في كتابه العظیم وفيه رغب سوله الکریم والیه
 جمع المرسلون والانبياء وعلیه عول الصالحون والاولیاء وان احسن ما لخواه
 المراد عایه فکل اتم وتحراة کشف کل خطب مدله ما یحصل به مقصود
 الدعاء مع بركة الشاشی ولاقتداء له ویکون لفظه وسیلة لقبولة وهو ما جاء في
 کتاب الله وسنة رسوله وقد انکر الائمة الاعراض عن الادعية السنية والعدول
 عن اقتفال آثارها السنية الخ نعم وکنیت وکنیت وابو الفتح تقی الدین محمد بن تاج الدین محمد
 بن علی بن بهام بن حاجی السدید سراج بن ناصر بن داود الحنفی الاصل المصری المسکن معروف بن
 الامام در شعبان سال شصت و هفتاد و هفت متولد شد و طلب علم و قراة قرآن و نوشتن کتب
 حدیث و تحصیل نسخ معتبره و اجزای متفکرین علم شروع کرد و اکثر تلمذ او از دیاطی است
 و از ابن الصواف نیز فواید بسیار بر داشته و این کتاب و بعضی سلاح المؤمن مروج و مشهور است
 و کتب دیگر نیز دارد از جمله کتاب التبدار فی الوقف و الابتداء و کتاب تشابه القرآن در ربیع الاول
 هفتصد و چهل و پنج وفات اوست کونید فحاشه مرور حمد الله و از حسن قبول این کتاب است که در بیان
 مصنفش شهر عظیم پیدا کرد و علمای اجله آنرا پسند فرمودند و ذی که از عمده محدثین آن زمان
 او را اختصار فرموده یاد گرفت و بخط خود چند نسخه از آن نوشت و شهاب الدین فخرایی نیز در
 مختصر نموده و این مختصر بهتر از مختصر دیگریست زیرا که مقاصد اصل را مستوفی است احادیث المختص
 للحسن بن عبد الله البرزازی فواید تمام رازی نام رازی ابو القاسم تمام بن محمد ابی الحسین بن جعفر
 بن الحسین المحلی الرازی ثم الله شقی است و در آن کتاب گوید اخبار خفیة بن سلمان قال
 حدثنا محمد بن حسیه قال حدثنا سفا بن عیبة قال حدثنا عبد الله بن اسید بکر عن
 خلاد بن السائب بن خلاد عن ابیه از رسول الله صلعم قال اتانا جبریل فامرني ان
 امر اصحابي ان يرفعوا اصواتهم بالاهلال تولد تمام مذکور در سال شصت و سی بوده است
 و پدرش ابو الحسین محمد نیز از حفاظ حدیث بود و آواز پدر خود را می شنید و از خیمه بن سلمان

طریقی احمد بن محمد بن قاضی حسین بن حلت حضارے و ابو سیمون بن اشد و دیگر علمائے
 خیار اخذ انجیل نموده و ابو الحسن میدانے و ابو علی اہوازی و عبد الغفر بن احمد کتانی و احمد بن
 عبد الرحمن طریقی و دیگر محدثان عمدہ از وی نقل کرده اند و ابو بکر حدیث ایشان بود و در معرفت
 رجال مہارت نام داشت و در حفظ حدیث و جمیع خیرات و محاسن ضرب اشل زمان خود
 بود و وفات او در یوم محرم سال چار صد و چار ہدف اتفاق افتاده و در حدیث شامین حفظ
 از و تلمذ شہ مشد العدنی نام عدنی بن یحیی عدنی است بحکم میاطلی و در میاط
 بکسر و ال صلی است و بعضی مردم بذال معجم خوانند لیکن ابام خطاست چنانچہ خود میاطلی بدان
 تصریح نموده و در میاط نام شہر است از توابع مصر و میاطلی صاحب سیرۃ مشہورہ است کہ از ان در اکثر
 کتب سیرۃ نقل میکنند و این معجم شیوخ او است چار جلد است شملبریکہزار و سہ صد کس و نام
 و کنت و نسب او ابو محمد عبد المومن بن خلف بن ابی الحسن و میاطلی است و مذہب شافعی است
 و تصانیف مفیدہ دارد از انجملہ است سیرۃ ادکہ مثنوی تہذیبی علمائے سیرت و آخر سال ششصد
 و سیزده تولد او است و در میاط اولاً بقعہ شغول شد و ماہر شد بعد از ان طلب علم حدیث
 نمود و از ابن المغیر و علی بن مختار و ابو القاسم بن رواحہ و عیسیٰ خیاط و حافظ زکی الدین مشد
 و دیگر علمائے آن عصر اخذ این علم نمود و در مصر و اسکندریہ و بغداد و حلب و حماہ و مار دین
 و حران و دمشق و دیگر بلاد فضلہ گردش کرد و در صدق و دیانت و حفظ و اتقان سر آمد
 اہل زمان خود بود و در لغت و عربیت مہارت تمام داشت و علم نسب را نیز خوب می شناخت
 و در حسن صورت ضرب اشل بود و در ابن الماجہ میگفتند و در میاط شمل مشہور است کہ چون
 عروسی را مبالغہ در حسن کنند گویند کاہنا ابن الماجہ و از تصانیف او کتاب اہمیل و کتاب
 الصلوۃ الوسطی و دیگر تالیفات فاضلہ است ابو الفتح بن سید الناس صاحب سیرۃ مشہورہ
 و ابو حیان و تقی الدین سبکی شاگردان او نیز فجارۃ و وفات یافت بعد از در س حدیث
 او رغبتی عارض شد بجانہ برداشته بودند چون نیک تفحص نمودند جان داده بود

وكان ذلك في ذقعة سنة خمس مائة وربع جازة او بجاية از دحام مردم و قشده از لطايف اوت
 که روزی مجلسی داخل شد که در مجلس حدیث میخواندند در آن حدیث نام عبد الله بن سلام
 واقعه بود و بعضی بل مجلس آنرا بشدید لایم میخواندند که این بزرگ رسیدنی انور گفت سلام علیکم
 سلام سلام با صغان ملاقات کرده بود و از وی بکتاب از مصنفات او فرا گرفته و سنن
 شافعی را بسیار در سن میگفت و در مقام انصاف میفرمود که اکثر الفاظ این سنن مخالف
 روایت صحیحین است و با وصفی که شافعی المذهب بود و در مدح امام مالک آنچه حقت
 بجای آورد حتی که مردم را گمان میشد که این غریب مالکی المذهب باشد و از منظومات او این قطعه است

علم الحديث له فضل ومنفعة	اقال العلم به من كان معينا
ما حازه ناقص الا وكمله	او حازه عاقل الا به خليا
وما العلم الا في كتاب وسنة	وما الجهل الا في كلام ونطق
وما الخير الا في سكوت بحسبة	وما الشر الا من كلام ومنطق

راشم حروف گوید کلام و منطق در بیت اول یعنی هر دو علم مشهور است و در بیت ثانی یعنی نوعی و مباحثی را
 در دو مطلق مبالغه تمام است خصوصاً چون در مصر در زمان اوشیوع انیعلم بسیار شد و در مقابل آن
 مردم میجوید اختیار سینمود و خبری از کلام در بیاب برای تفنن طبع سامع نقل افتد قال و من
 الامر المنكر عليهم والنكر للوفاء لديهم تدرسم فعمل الفضول و تشاعلم بالمعقول عن المنقول
 فی اکبا بهم علم المنطق واعتقادهم ان من لا يحسنه لا يحسن ان ينطق فليت شعرا هل قواه الشا
 ومالك او هو اضاه لا بيحيفة للنالك او هل يعلمه احمد بن حنبل او كان الثوري على تعلمه قد اقبل
 وهل استعان به اياهم فكائه او بلغ به عمره ما بلغ من ذهائه او تمس به قس سحره
 ولو لا لما افصح به احدهما ولا ابان اتري عقول القوم كليله اذ لم تشهد على
 افتوى فطنهم عليه اذ لم يكدر في اجنته كلاءه في اشوف من ان قنيد سجنه
 و اشف من ان يتخون عليها طارق جنة بالله لقد اغرق القوم فيها لا يعينهم و اظهروا

والافتقار الى ما لا يغنيهم بل يتبعهم ومع الساعات ويعنيهم والشيطان يعدهم ويهينهم
 امانه قد كان احاد من اهل العلم ينظرون فيه غير مجاهرين ويطالعونه لا متظاهرين
 لان اقل اقل ان يكون شغلاً بما لا يعجز الانسان واظهار تخرج الى ما اغذ عنه الن
 للنان واما هؤلاء فقد جعلوا من كتابهم كتابات واتخذوا عدة للثواب و
 المستأمنين يكثر في هذه الاوضاع وينفق كل احد منهم في تحصيله العمر المضاع
 ويهمهم اما سمعوا قول داعي الهك لمن امة فحين راى عمر قد اكتب التورية في لوح و
 ضمه فغضب وقال للمحافظ الواعي لو كان موسى حياً ما وسعه الا اتباعي فلم يوسع عليه
 في كتاب الذي جاء به موسى نورا فاطنك بما وضعه المخطون في ظلام الشك واقتر
 فيه كذابا وزورا فبالله للعقول الخوفة عرفت في مجاز ضلال الفلسفة الخ وارتصيف
 اوربعين متبانية الاسناد است وتختصر ابن اربعين است كه اورا اربعين صغرى كونيذ واربعين
 موافقات عوالي است واربعين تساعية الاسناد الابدال است وهرگاه ارتصيف ابن اربعين

خذها احاديث ابدا لا مصححة
 في اول وقعت فيه مرافقه
 وتلوه وردت فيه مصالحة
 ومثله بعد عشرين موافقة
 وارتصيف او صد حديث ديكر است كه او

فارغ شد اين چندين نظم كرد بيت
 وافت تساعية الاسناد في العدا
 لاحد بن شعيب اسفل السد
 لمسلم حافظ الالفاظ والسند
 للترمذي ابى عيسى حماته رح

ماية تساعية في الموافقات وابدال العلي كونيذ ونيز ارتصيف وتساعيات مطلقة است
 واربعين جليته في احكام النبوية است واربعين ديكر است در جهاد وجمال بن داود وجمال بن
 وكتب المظلي في تبين الصلوة الوسطى است وكتاب فضل صوم ستة من ثوال وكتاب فضل الحول وكتاب
 التسبب والاعتباط ثواب من تقدم من الاخر وكتاب الذكر والتسبيح عتبات الصلوة وكتاب كراهات النبي
 واو لاوه وانه وغيره من ذكر است نيز تصانيف سبارد وكتاب كراهات الاوليا للخلخال نام

نام و نسب ابو محمد حسن بن محمد بن حسن بن علی بغدادیست در سال سیصد و پنجاه و دو متولد
 شده و از ابو بکر و راق و ابو بکر بن شاذان و طبقه ایشان علم حدیث و اگر فقه خطیبی نباشد
 و ابو الحسین طبریزی و جعفر بن احمد سراج و علی بن عبد الواحد دیلمی و دیگران عمده از وی
 روایت دارند و نزد یکنان ثقة معتبر بود و در حفظ حدیث سرآمد انبیا و روزگار خود بود و را
 مسند است بر جمیع لیکن با تمام نرسیده در جمادی الاول سنه چهار صد و سی و نه وفات
 اوست حافظ ذہبی در تاریخ خود میگوید اخبرنا جعفر بن منیر قال حدثنا النحافظ احمد بن محمد
 یعنی السفی قال حدثنا ابو سعید محمد بن عبد الملك بن اسد قال اخبرنا ابو محمد الحلال قال
 حدثني علي بن احمد الغنوي الحافظ من حفظه قال حدثنا عبد الله بن عثمان الواسطي قال
 سمعت ابا القاسم بن ايوب بن محمد خطيبنا بواسطه يقول سمعت ابا عثمان المازني يقول حدثنا
 سبويه عن انجيل بن احمد عن زبر بن عبد الله الهذلي عن ابي عمار بن ابي عبد الله عن علي قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اهل المعروف في الدنيا اهل المعروف في الآخرة و اهل
 المنكر في الدنيا هم اهل المنكر في الآخرة جزو این بنجمید او یکی از او تا در میان شیخ صوفیه
 در وقت خود بود و در زهد و عبادت طاق و در علو اسناد و در خراسان مشهور و مشارا
 اتفاق در اول این جزو میگوید حدثنا ابو مسلم ابراهیم بن عبد الله الکجی قال حدثنا ابو اسام
 الضحاک بن مخلد النبیل عن الاوزاعی قال حدثني قرة بن عبد الرحمن عن ابن شهاب
 عن ابي سلمة عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم احب عبادي اليّ اعملهم فطرانهم و نيتهم
 ابو عمرو اسمعيل بن نجيد ابن احمد بن يوسف بن خالد سلمی نیشابوریست فمخرج عصر خود و تصوف
 و عبادت و معاملة از ابا و اجداد خود و مال بسیار یافته بود و همرا در راه خدا و علمای مشایخ
 خرج فرموده محبت حبیب و ابو عثمان حیری و دیگر بزرگان دریافته و از ابراهیم بن ابي طالب
 و عبد الله بن احمد بن حنبل و محمد ايوب رازی و ابو مسلم کجی حدیث ما فر گرفته و اسناد و
 ابو عبد الرحمن سلمی که فمخرج التصوفیاست و ابو عبد الله حاکم و دیگر بزرگان عمده از او

بنجمید
 جزو این

فیض باطن و ظاهر نموده اند و آوازه در عصر خود شنیدند و او را بدال میدانستند و دوسه سال بود که
در سال صد و شصت و پنج وقت یافت و از مناقب جلیل او آنست که شیخ ابو عثمان
جیری را مصری ضروری در بعضی نفع و حجاب و برای اعانت مجاهدین در پیش آمد هر چند سعی و
تلاش نمود از انبای وقت هیچ حاصل نشد و روزی در عین مجلس محبت آنکه این عمل خیر
از دست او میرو و تنگدل شد و گریه آغاز نهاد ابو عمر و بن نجید چون حال برانینوال دید و کسب
پُر از دوهزار درم در ملکوت شیخ از خانه خود آورد و در پامی شیخ انداخت شیخ خوشحال شد
و بر سر مجلس بحضور مردم این عمل خیر او را اظهار فرمود و گفت که یاران خوشوقت باشند
که ابو عمر و از طرف همت شما این بار برداشت و من امید دارم که در برابر این عمل و مراتب
عالیه قبا الکی با و دهند این بنجید در آن مجلس حاضر بود دید که عمل من ظاهر شد بے محابا
بر خاست و گفت ای حضرت شیخ من این مال از مادر خود زودیده آورده بودم حالا اوضا
منی دهر پس این در راه خدا چه قسم مقبول خواهد شد امید دارم که آنه مال بر من برود و یابند
که مادر خود را برسانم و ازین کنه دارم هم شیخ بجهت شنیدن این قصه مال تجرد باز گردانید و او
برداشت بهر چون هنگام شب شد و مردم از نزد شیخ متفرق شدند آنهم مال را باز آورد
و نزد شیخ عرض کرد که این را پوشیده بهشتیان برساند و هرگز نام من بر شیخ ابو عثمان را
نگریستولی شد و فرمود که آفرین باد بر همت تو و آن کلام این بنجید است که گفته است
هر مالی که بر سالک داده شود اگر چه حال بزرگ باشد چون نتیجه علم نباشد ضرر او بر صاحب
حال بیشتر از نفع او میباشد و مرا گفته است که صفائی مقام عبودیت وقتی دست
بمیدهد که افعال خود را همه ریا و اقوال خود را همه دعوی انکار و نیز گفته است که چون
شخص از ذوالجاه خود نزد خلق آسان شود اغراض او از دنیا دامل آن سهل گردد
و شیخ ابو عثمان جیری در حق او گفته که مراد محبت این مردم ملامت میکنند و نمیدانند
که بر طریق غیبی نزد وی بخوابد بود و دوست که بعد از من خلیفه من خواهد بود و حمزه الفیل

بابي عمرو بن السماك در حديث عائشة في فضل ابي بكر والزبير كه اول ان خبر است
 ميگويد حدثنا احمد بن عبد الجبار الطاردي الكوفي قال حدثنا ابو سعيا و تيه عن هشام بن عروة عن ابي
 عرج ثبته قالت يا ابن اختي كان ابو ك يعني ابا بكر والزبير من الذين استجابوا لرسول
 من بعد ما صابهم القرح قالت لما انصرف المشركون من احد واصاب النبي صلعم واصحابه
 ما صابهم خاف ان يرجعوا من نديب لهو لا في خيارهم حتى يعلموا ان نياقوه قال فاستدب
 ابو بكر والزبير في سبعين فخرجوا في اثار القوم فسمعوا بهم فانصرفوا قالت فانقلبوا بئس
 وفضل قالت لم يلقوا عدوا منهم و انساب ابو عمر عثمان بن احمد بن زيد بغدادى وفاق
 است معروف ابو ذابن السماك از محمد بن عبد الله مناوى وفضل بن اسحق حسن
 بن كرم و يحيى بن ابي طالب في ديكر اجله اين فن تحصيل علم حديث نزوده و از وى حاكم و
 ابن تيمية و ابن القطان و ابو علي بن شاذان و ديكر كبرار اين قوم اخذ نموده اند خطيب
 گفته است كه من از ابن زرقون شنيدم كه ميگفت خد من البارى الابيض ابو عمرو بن
 السماك في ربيع الاول سنة چهل و چهار و شصه مد وفات يافت و از خانه آمد فن او همراه
 جنازه اش پنجاه هزار كس شايعت نمود خبر فضائل **باب البت** تصنيف ابو الحسن
 بن معروف البزار است و در آخر كتاب در حديث البر و الصلة ميگويد حدثنا ابو اسحق
 ابراهيم بن عبد الصمد بن موسى بن محمد بن ابراهيم بن محمد بن علي بن عبد الله بن عباس
 قال حدثني ابي عن جدي عبد الله قال قال النبي صلعم انه كان في بني اسرائيل مكان
 اخوان علي مرتين وكان احدهما بائرا بر حمة و لا في رعيته وكان الاخر عاقا لرحمة سارا
 علي رعيته وكان في عصر ما نبى فاجي الله الى ذلك النبي انه قد بقى من عمره البار ثلث
 سنين و بقى من عمره العاق ثلثون سنة فاجبر ذلك النبي رعيته فبدا رعيته فخرن ذلك
 رعيته العادل و اخرن ذلك رعيته الجابر قال فقرؤا من الاطفال و الامهات و تركوا الطعام
 و الشراب و خرجوا الى الصحراء يدعون الله عز و جل ان يمتعهم بالعادل و يزيل عنهم الجابر

خبر فضائل آل البيت

فاقا موثقتا فادعى المدعى وجل الى ذلك ان اخبر عبادتى الى قد رحمتهم فاجبت دعاهم
 فجعلت ما بقى من عمرهم البارئ لك الجار وما بقى من عمر ذلك الجار البارئ لك قال فاجتوا
 بيوتهم ومات الجار لتمام ثلث سنين وبقى العادل فيهم ثلاثين سنة ثم لما رسل الله
 صلعم وما يمر من ولا ينقص من عمره الا في كتاب ان ذلك على السيرة وابن علي بن
 معروف استاذ ابو علي بن الفراء است که از عمده محدثين است و شاگرد ابراهيم بن عبد الصمد
 الهاشمي خياصم درين سند گذشت و خليب گفته است که شاگردى محمد بن الباقر و
 ابو القاسم بغوى و قاضى محاسن و من از وى بيگو اسطر و ايات بيار دارم صاحب تصانيف
 سفيد است سال وفات او معلوم نيست ليكن ابن التوزى از وى در سنة صد و شتاد
 و پنج سمع حديث نموده پس تا آن سال باقى بود وفات او بعد از انت **اربعين**
شجاعي چهل حديث است که در آخر آن اشادات و حکايات نيز آمده و نام شجاعي
 ابو منصور عبد الحائق بن اشجاعي است در وى باچه اشش سگيو يد احمد بن عبد رب العالمين عليه
 السلام که ما بنى لكرم و جود و عز جلاله و الصلوة والسلام على المفضل على جميع خلقه محمد وآله
 الطيبين و صحبه الطاهرين من عبده و بعد فقد سلف منى جميع اربعين حديثا عن رسول الله
 صلعم من اربعين شيخا من شايخى الذين ادرکتهم و سمعت منهم و رجوت بذلك الدخول
 فى نعمة الدين و در فيهم الخليل المشهور عن رسول الله صلعم من حفظ اربعين حديثا على منى
 فاستمكنت به راعية ان اخرج من سمو عاتى اربعين حديثا عن اربعين شيخا من
 شايخى عن اربعين نفرا من الصحابة الاكرمين و اتيتم بالبداية بال عشرة المشهور لهم بالحدثة
 فنجتمع لهم مع شرف المتين ثم اريد جعل الله تعالى بعيننا خالصا لوجهه و لا اله الا هو
 برکاته بفضل و سعته جوده الحديث الاول اخبرنا جدى ابو عبد الرحمن طاهر بن محمد المستنجد
 قال اخبرنا ابو سعيد محمد بن موسى بن الفضل البصري قال حدثنا محمد بن يعقوب بن يوسف الهاشم
 قال حدثنا ابو الدرداء الهاشم بن محمد الانصاري سبب المقدس قال حدثنا عنه

و
 محمد بن
 يعقوب بن
 يوسف

بن السكن كني ابا بلعمان الفزارى الحمصى قال حدثنا الضحاك بن ابى حمزة عن ابى نصر عن
 ابى رجا الطائرى عن عمران بن الحصين عن ابى بكر الصديق قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم من اغتسل يوم الجمعة غلت ذنوبه وخطاياؤه فاذا راح كتب الله له بكل قدم عمل
 عشرين سنة فاذا قضيت الصلوة اجبر لعل ما تى سنة وقال فى الاثنا عشرنا
 ابو الحسن على بن محمد بن احمد الموزن قال اخبرنا ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن باكوبر قال
 اخبرنا نصر بن ابى نصر قال اخبرنا جعفر بن نصير قال سمعت الجعيد يقول تحب على الوحدة
 فجاورت مكة فقلت اذ جئت الليل دخلت المطاف فاذا بجارية تطوف تقول ابى
 المحب ان يخفى وكم قد كنت فاجع عندي قد ناخ ولبنا ان استشفوقى امام فلبى بذكره
 فان رمت قربا من حبى تقر باو يد وغانى ثم احبى له ولسعدنى حتى الذواطى
 قال قلت لها يا جارية اما تتقين الله مثل هذا المكان تشككين بين الكلام فالتفت الى
 وقالت لى يا جعيد **و** لولا التقي شر دنى **+** اجبر طيب الوسن **+** ان التقي شرونى **+**
 كما ترى عن وطنى **+** افر من جد **+** فحبه تهنى **+** ثم قالت تطوف بالبيت ام برب البيت
 فقلت اطوف بالبيت فذعت الى السمارو قالت سبحانك سبحانك اعظم شيتك فى خلقك
 خلق كالاحجار ثم انشأت **+** تقول يلى فون بالاحجار ريخون قسبر **+** اليك وهم قسى
 قلوبا من الصخر **+** وذا هو قلم يدروا من البيت من هم **+** وطوا محل القرب فى باطن الفكر فلو اخلصوا
 الود غابت صفاتهم **+** وغابت صفات الود للحق بالذ **+** قال بجعيد فغشى على من قوبها فلما
 انفتحت لم ارا **الامتناع بالاربعين** الماينة لبشر السماع تصيف شيخ ابن حجر است
 جيل شيخ روايت انها نموده وسند شيخ بنتى بعضا بى عليه بس روايت انها از صها
 نيز جيل كس اندواز جمله آنها عشره مبشره اند وبعد از روايت حديث شجرى مناسبان
 نيز انشادمى غايد عنها نچه بعد روايت حديث ان الناس لم يوتوا شيئا بعد كلمة الاحلام
 العافية واين حديث دوم است ازان جيل حديث اين قطعه را انشأ نموده **+**

الامتناع بالاربعين

القرآن لم یخرج امرؤا قتل به مثلها فی دارنا الفانیة من سیر الله تعالی له شهادة الاخلاص والعافیة
 و بعد از حدیث بیستم که حدیث انما الاعمال بالنیات است این قطعه نوشته آنما الاعمال بالنیات فی
 کل امری اکثرت فرصته قاتواخیلا و افضل الخیر و ان لم تلحقه خبرت نیت و بعد از حدیث چهارم که ما من
 مسلم امر به یحضره مهلوة مکتوبة فیحسن ظهورا و رکوعها و شوعها است این قطعه نشا در و ده حسن
 التطهیر و اخش قاتنا و مطمئنا فی جمیع الركعات و فهو كفارة ما قدمته و من صغیر الذنب ان
 الحنات و بعد از حدیث پنجم که نهی عن الشرب قایما است میگوشت اذ است شرب
 فاقعد تقر و تغیر صفوات اهل الحجاز و قد صحح الشرب قایما و لكنه لبيان الجواز و بعد از حدیث ششم که
 حدیث ضمام بن ثعلبة است این قطعه است و اطع علی السنن الصغیرة کتب و اجرا و یرضی العنک
 و تریم و فان اقتضت علی الفرائض فلیکن و من غیر زهد فی النوافل قفله و بعد از حدیث هفتم
 که حدیث بشارة عشره است بحسب میگوید لقد لبث لها دی من الصحب زمره و بیجات
 عدل کل یضمداشته و سید زبیر سعد طلحة عامر ابو بکر عثمان ابن عوف علی عمر
 سلسلات صغری تصیف جلال الدین سیوطی از انجمله حدیث سلسل بیوم العید است
 و از انجمله حدیث سلسل مصافحه است و از انس بن مالک سیده و اکثر ان سلسلات
 در کتاب سلسلات حضرت شیخ ولی الله دهلوی قدس سره داخل است و سماع ان قم
 حروف را حاصل د احمد بدایین جبه جبری از ان مرقوم نشد مختصر حصین
 سیمی بعد است از خود صاحب حصین یعنی شیخ شمس الدین ابو الخیر محمد بن محمد الحجزی
 است و خطبه اش من غیر ما ید احمد الله الذی جعل ذکره عدة الحصن الحصین و صلوة و سلامه
 علی سید الخلق محمد بنی الامی الایمن و علی آله الطیبین الطاهرین و اصحابه جمیعین و انما
 لهم باحسان الی یوم الدین و بعد فانه لما کان کتابی الحصن الحصین من کلام سید المرسلین
 ما لم استبق الی مثله من المتقدمین معز تا لیف نظیره علی من سلك طریقته فها خیر
 لما حو له من الاختصار المیعین و الجمع الرضین و التصحیح المتین و الدعوات الذی هو علی الخیر و معین

سلسلات صغری

مختصر حصین

از ابراهیم روایت ندارد و داخلی او را تهیّت کرد بخاری باز گفت که مرا حسب باصل نسخ خود باین
 فرمود پس آنست که در خانه رفت و در اصل نسخ پیش از خانه برآمد و گفت که این طفل را بطلبید
 چون بخاری حاضر شد گفت چیزی که من خوانده بودم البته غلط برآمد باری بگو که صحیح چگونه است
 بخاری گفت که در اصل سفیان من از بیری عدی عن ابراهیم است و داخلی حیران شده گفت که
 فی الواقع همچنین است پس تلم بر داشت و نسخ را است ماصحیح نمود و این قصه او را در سن یازده
 سالگی اتفاق افتاده و چهارده ساله تمام کتابها یعنی ابن مبارک یا دیگر گرفت
 و نسخ دیکم را از بر کرد باز همراه مادر و برادرش که احمد نام داشت بمای حجر بکر مغطیه و از شد
 چون از حجر فارغ شدند مادرش را بطن بر جوج کردند و او در بلاد حجاز برای طلب حدیث
 متوقف ماند چون شتر و مال را شد تصیف آغاز نهاد و در فضایل صحابه و تابعین و فاضل اندین
 تصنیفات پرداخت و آخر انبیه را بمجموع و مرتب ساخته کتاب التاریخ پرداخت و کتاب
 التاریخ نزد قبر منور رسول مطهر قبض نموده در شعبانی ماه تاب می نوشت بخاری گفت که
 هیچ اسمی در تاریخ من مذکور نیست مگر که قصه درازی از قصص او یاد دارم لیکن نرسیدم که اگر انبیه
 قصه مادرین کتاب درج کنم موجب تکوین و ملال است اگر دان خواهد شد خادمین اسما حیل که
 یکی از محدثان عصر است میگوید که بخاری همراه در طلب حدیث پیش شیخ وقت آمد و رفت
 میکرد و هرگز وداع و تلم و مجمره نمی برداشت هیچ معنی نوشت ما او را تقسیم که ترا از من آمد و رفت
 چه فایده است چون هیچ معنی نویسم آنچه ششوی از یاد میبرد و چون با او در یک گوشه
 می در یکدواز گوش دیگر میباید بعد از شانه زده روزی گفت که شما بسیار مرانک کردید حالا
 بسیار بد آنچه شما نوشتن را با و محفوظ مرا با و مقابل که کنید مدین مدت تا با ندرده هزار حدیث
 نوشته بودیم اینهمه را از یاد خواندن گرفت و آنقدر صحبت منجواند که ما نوشته های خود را از
 خوانده ا و تصحیح میکردیم بعد از آن گفت که شما می بینید که من عبت سرگردانی میکنم باز
 بماند و یقین کردیم که این شخص شایسته است و کسی باو نمی بخوابد کرد و سبب تصنیف این

جامع صحیح اور اچین شد کہ روزی در مجلس اسحاق بن اہویہ حاضر بود یاران اسحاق بن اہویہ
گفتند کہ اگر کسی توفیق یابد و مختصری در سنن جمع نماید و بر احادیث صحیحہ کہ بدرجہ اعلیٰ
صحیح رسیدہ اند المتفانہ چہ خوب باشد کہ عمل کنندگان بی دغدغہ و بی مراجعت بہتہیز
بدان عمل نمایند این سخن در دل بخاری جا کرد و از ہما وقت تصنیف این جامع بخاطر اثر
افتاد و از چہ شش لکہ حدیث کہ نزد او موجود بود انتخاب شروع کرد و آنچه بسیار صحیح بود
برہمان اکتفا نمود و بعضی احادیث صحیحہ کہ ہسم ہا بن درجہ رسیدہ اند ترک ہم کردہ و بوقت
تطویل با بوجہی یکہ و برای نوشتن ہر حدیث غسل بجامی آورد و دو رکعت میگذاشت و دو
عرصہ شانزدہ سال از انتخاب این احادیث فارغ گردید چون خواست کہ آن احادیث
را بر مضامین آن تطبیق دہد و این را در عرف محدثین ترجمہ گویند در مدینہ منورہ فیما بین شہر
مبارک و منبر اطہر آنسر و علیہ صلوٰۃ اللہ العلی الاکبر این ہم را سر انجام داد و در وقت
نوشتن ہر ترجمہ شفعی ادا می نمود با بجمہ بحسن نیت او این جامع بآن حد مقبول افتاد کہ در حیات
او این کتاب را بلا واسطہ از وی نسخ و ہزار کس شنیدند کہ آخر ہمہ فری می ہست و بالفعل بحمۃ
علوم اسناد و روایت او شایع گشتہ و از نوادہ بخاری آنست کہ می گفت من امیدوارم کہ مرا
روز حساب از غیبت کسی نپرسند کہ ہیچکس را غیبت نکردہ ام و این تہورع و تحف بسیار
عجیب است و او را بر سنیہ صالحین ابتلائی و محبتی در پیش آمد کہ خالد بن احمد ذہبی امیر
بخارا او را تکلیف داد کہ بخانہ آئدہ پسران مرا جامع قاری بخ و دیگر کتب خود و درس میگفتہ
باشد بخاری گفت کہ این علم علم حدیث است این اذیل نمی کنم اگر ترا عرض باشد
پسران خود را در مجلس من بفرست تا بدستور طلبہ و دیگر تحصیل نمایند امیر گفت اگر چنین است
پس باید کہ در وقت حضور پسران من کسی را از دیگر طلبہ باندہی و نجابت چویداران من مبرا
استادہ باشند نخوت من قبول نمی کند کہ در مجلسی پسران من باشند ہر اسکا ف و
حایک پہلو نشین ایشان باشد بخاری این ہم قبول نہشت گفت کہ این علم میراث پیغمبر است

تمام امت در آن شریکست خاص کمی نیست و باین گفت و شنید امیر مذکور از بخاری دل گران کرد
و که در وقت در خاطر مفسرین روز بروز تنزاید داشت تا آنکه امیر مذکور ابن ابی الوقاء و دیگر علماء
ظاهر آنوقت را با خود رفیق ساخته در مذهب بخاری و در اجتهاد و طعن و تخطئه آن نهاد محضی
درست ساخته بخاری را از بخارا اخراج کردند چون بخاری را برآمد و جناب الہی دعا
فرمود کہ بار خدایا این مردم را مبتلا کن بچیزی کہ مرا می خوانند کہ برسانند کہ از یکماہ نگذشتہ
بود کہ خالد بن احمد معزول شد و حکم حلیہ رسید اورا بر خراسان کردہ شہسیر نمایند و آخر حال او
بجہان آنجا رسید چنانچہ در تواریخ معروف و مسطور است و حریف بن ابی الوقاء و سوانے
و فضیحت فہیم و زنا موس سید و یکی دیگر را از علماء آنوقت کہ درین امر شریک شدہ بود گفت
اولا در سید و بخاری رحمتہ اللہ درین غربت اولاً بر نیشاپور رفت و از آنجا ہم بحیث ناموقت
امیر آنجا برگشت و آخر بخر تنگ کہ وہی است برو و در سنگ از سمرقند وفات یافت شب
شنبہ کہ بیلۃ الفطر بود وقت نماز عشا در روز عید غرہ شوال بعد از نماز ظهر در سال و صد و
پنجاہ و شش مدفن نش ساختند و شصت و دو سال عمر او بود چنانچہ گفتہ اند و کہ فی حدیثی
روا شد حمید اومات فی نویر عبد الواحد موسی کہ یکی از اکابر و صلحا و ائمہ بود جناب سلسلہ آب
علیہ الصلوۃ و التحیۃ بخواب دید کہ آنجناب با جماعۃ اصحاب بر سر راہی منتظر است اند عبد الواحد
سنت سلام بجا آوردہ و معروضیدار دیکہ یا رسول اللہ سب انتظار چیست فرمودند انتظار آمدن محمد
بن اسماعیل آنجا رسیدی شمس عبد الواحد گفت کہ چند روز نگذشتہ بود کہ خبر وفات بخاری
شنیدم چون از وقت وفات او تفشیش کردم بہان ساعت بود کہ من آنجناب را در آن خواب
دیدم بودم و خواندن این جامعہ محیسم در احوال شدت و خوف دشمن و لحاج مرض و غلو مخط و
دیگر بلایا تر باقی محسوس است و آین کتاب را در مناسبات بسیار آنجناب نسبت بخود
فرمودہ اند از آنجملہ آنکہ محمد بن مروزی در میان رکن و مقام خوابیدہ بود و آنجناب را بخواب
دید کہ میفرمایند کہ اسی ابو زید تا کجا کتاب شناسے را درس خواہی گفت چرا کتاب مرا

فہیم
و شریک
دین

درس نیکوئی محمد بن احمد سرسید شده عرض کرد که یا رسول الله فرماید که کتاب شما
 کدام است فرمودند جامع محمد بن اسمعیل و از امام بحرین نیز مثل این منام منقول است
 شخصی تواریخ و ولادت و وفات و سنین عمر او را چنین تنظیم آورده که کان النجاری
 حافظ و محدثا + جمع الصمیم کمل التحریر + میلاد و صدق و مدت عمر + فیما جمید و النقص فی لوز
 و نجاری را نیز گاه گاه منبیل تنظیم بود این قطعه را سبک در طبقات کبری نسبت بوی کرده
 افشتم فی الفراغ فضل رکوع + نفسی ان یكون موتک بغتة + کم صحیح + ایت من غیر سقم +
 ذبعت نفس الصمیم فلیت + و اثیر الدین البجانب در مدح نجاری و جامع او یگوید که اسامی
 الرسول ملک البشری + لقد سددت فی الدنیا + و قد فزت فی الاخری + تشف او تا بقصد جواهر
 تو الغوا فی لوتقلد ز النحر + جزا هر کم حلیت لغوا + نفیته محلات بها صدر او جلالت قدر +
 اهل الدین الامار و اکابر + نقلوا الاخبار عن طیب خبرا + و اذ واجد فی الرسول مصونة + عن
 الزیف و التصفیف فاستجوبوا الشکر + و ان النجاری الامام جامع + بجامعه منها الیواقیت و الدرا
 + علی مفرق الاسلام تاج مصر + ثمنا و مار به دراهم + و بحر علوم تلفظ الدر لا احصى +
 فانفس و ذرا و اعظم به جبار + تصانیف نور و نولناظر فقد اشرف زهرا + و قد انیعت زهرا
 سنة المختار تنظیم مینا + یخلصها جمعا و یخلصها تبرا + و کم بذل النفس المصونة جبارا + و محلیها
 بحر و جبار لها برآ و طوعا و طورا بمانا و طورا حجازیا و طورا اسی مصرا + ان حوی منها الصمیم
 فوافی کتبا قد عد الایة الکبری کتبا + له من شرح احمد شریعة مطهرة تعلوات ما کین و النسر
 و آثر نصیده بس و راز است نجون تطویل بر بقدر الکفارفت و شینخ تاج الدین سبک
 بر و حق او مدحی طویل دارد که برخی ازان انیت سیکوید که علا عن المدح می یازن +
 + کانا الدم من تصدایضف + له الکتاب الذی یلو الکتاب + ندی السیاه و هو لیس من صنع
 الجامع الماتح الدین القوم سنة الشریعة ان نفا لها البدع قاصی المراتب و انی الفضل تحب +
 کاشمیر بد و سنا باطنی تر نفع + ذلت رقاب جابیر الامام له + فکلهم و هو مال صیهم

خضوعه لا تشمعن حدیث الحاسدین له فان ذلك موضوع وینقطع بقول الامام بحکیمه اصطبارک
 لا تعجل فان الذی تنبعیه متبع و بهبتا قی کما یکلی شکایتہ بالنفس کما یجاء الجامع البیع صحیح مسلم
 بن الحجاج القشیری الشیخ ابوری کینت و ابو الحسین و لقبش عساکر الدین نام جدا و مسلم بن دین
 کو شامت و شیر نسبت به بنی قشیر است که قبیلہ است معروف در عرب و نیشاپور شهر است
 در حسد اسان حسن و عظمت موصوف کی از کبر این فن است و ابو زرعه رازی و ابو حاتم
 بامامت و جلالت او گوایی داده و او را پیشوائی این گروه نهادند و ابو حاتم رازی دیگر اجل
 عصر مثل ترمذی و ابو بکر بن خزیمه از وی روایات دارند و او را مولفات بسیار است که در جمہ نما
 داد تحقیق و امعان داده و خصوصاً درین صحیح عجایب این فن را و دیعت نهادہ ہم باخصص
 اسانید حسن سیاق متون و درج نام و تحری مالا کلام و روایت و تلخیص طرق مع الاختصار
 و ضبط انتسابی نظیر افتاد و لہذا حافظ ابو علی نیشاپوری صحیحہ او را بر تصانیف این علم
 ترجیح میداد و میگفت ماتحت ایدیم السماء اصح من کتاب یسلم و جماعہ از مغایرہ پس
 بہین فہ است و دلیل ایشان آنست کہ شرط مسلم آنست کہ در صحیح خود نمی نویسد مگر حدیثی کہ
 لا اقل دو تابعی تھا از او دو صحابہ روایت کردہ باشند و ہذا فی جمیع الطبقات متبع
 المتابعین فمن و تخصم تا آنکہ بوی منتہی شود و در اوصاف رواۃ اکتفا بمحض عدالت نداد
 بلکہ شرائط شہادت را رعایت می فرماید و این قدر ضیق نزد بخاری نیست را قم حروف
 گوید کہ علمای دیگر درین شرط بحث کردہ اند زیرا کہ حدیث انما الاعمال بالنیات برخلاف
 این شرط است و در صحیح مسلم موجود است لا از حضرت عمر رضی جیم وجہ و روایات و از حضرت
 روایت آن کردہ مگر علقمہ آری از علقمہ تفرق و انشعاب بسیار رودادہ سفارہ جواب دادہ اند
 کہ این حدیث را بقصد تبرک و مین آورده است و ہم بحث شہرت طرق آن ثبوت صحت آن
 شرط خود را در آن مراعات ننمودہ علاوہ آن کہ این شرط مد آن حدیث موجود است
 کہ در صحیح او مذکور نہ باشد زیرا کہ از صحابہ حضرت عائشہ و ابو ہریرہ آنرا روایت کردہ اند

ازین بر دو تابعین بسیار روایت کرده باجمله این صحیح را از سه کلمه حدیث مسموع خود انتخاب نمودیم
 و احتیاط در آن بکار برده و از عجایب مسلم آفت که گاهی در عمر خود کسی اغیبت و نه کسی ازده
 و نه کسی اشتک کرده و در معرفت صحیح از یقیم حدیث او مقدم بود بر جمیع اهل عصر خود بلکه بر بخاری
 هم در بعض امور مرجح و مفصل است تفصیل این اجمال آنکه بخاری را در اهل شام غلط می یافتند
 مثلاً یک کس گاهی بکنیت مذکور می کند و گاهی بنام و می پندارد که دو کس باشند زیرا که
 روایت او از اکثر اهل شام بطریق مناوله کفایت است نه بطریق تحقیق شفاست بخلاف
 مسلم که او را در هیچ جا غلط نمی فند و نیز بخاری را در بعض احادیث بسبب تعظیم و تأخیر و حد
 و استقاط بعضی الفاظ تعقید مبتون رو داده که چه مراجعت بروایات دیگر که هم درین صحیح و در
 آن تعقید متحمل می شود بخلاف مسلم که وی الفاظ را بنوعی سوق نموده و از جالی آورده که اصلا در
 نسخ آن تحریری واقع نیست و مسلم را در این صحیح مولفات دیگر هم هست بسیار مفید از انجمله
 کتاب المسند الکبیر علی الرجال و کتاب الاسماء و الکئی و کتاب العسل و کتاب الوجدان
 و کتاب حدیث عمرو بن شعیب و کتاب مشایخ مالک و کتاب مشایخ الثوری و کتاب او و هم
 المحدثین و کتاب الطبقات ابو حاتم رازی که از اجله محدثین است مسلم را بخوابید و از حال او
 پرسید مسلم گفت که بر من حق تعالی جنت را مباح گردانیده است هر جا که میخواهم می باشم
 و ابو علی زاغونے را بعد از وفاتش شخصی ثقة بخواب دید و پرسید که بکدام چیز نجات
 یافتی گفت بسبب این جزئی که در دست من است و آن جزئی بود از صحیح مسلم توله مسلم و سال
 دو صد و دو بود و بعضی گفته اند که در سنه چهار و بعضی گفته اند که در شش و آن لا یشتر در مقدمه
 جامع الاصول همین احوال را نموده و آمده علم وفات او بالا جماع شام یک شبته و دفن و در روز
 دوشنبه بیت و پنجم رجب سال دو صد و شصت و یک و سبب وفات او نیز غرابتی دارد
 گویند در مجلس مذکره حدیث او را از حدیثی پرسیدند و آن حدیث را شناخت بمنزل خود
 آمد و یک سبزه خرماتر و او گداز شد در کتابهای خود آن حدیث را تحسین کرد و یکان یکان

خدا بطریق نقل از سید بر می داشت و میخورد و آنکه حدیث یافته شد و خرمات تمام گشت و عمره فک
علیه و در اشعوری ماند و این کثرت اکل سبب موت او شد حافظ عبد الرحمن بن علی الدمر
بنی شافعی گفته است تا نزع قوم فی البخاری و سلم لدی و قالوا ای ذین یقتدتم فقلت
لقد فاق البخاری و فیه کما فاق فی حسن الصنعة سلم **سنن ابی داود** و این کتاب
سه نسخه مشهوره است نسخه لؤلؤئی و نسخه ابن داسه و نسخه ابن الاعراسی و روایت لؤلؤئی
در شرق مشهورتر است و روایت ابن داسه در بلاد مغرب رواج بسیار داشت و این دو
روایت قریب یکدیگر اند بیشتر اختلاف فی ما بین این هر دو بتقدیم و تاخیر است نه بزاید و نقصان
بجلاف روایت ابن الاعراسی که ازین هر دو نقصان بین دارد و نام لؤلؤئی ابو علی محمد
بن احمد بن عمر داللوئوسی است و نام ابن داسه ابو بکر بن محمد بکر بن محمد بن عبد الرزاق ابن
داسه التمار البصری و نام ابن الاعراسی ابو سعید احمد بن محمد بن زیاد بن شبر المعروف بابن
الاعراسی و نام احمد داود سلیمان بن الاشعث بن اسحاق بن بشر بن شداد بن عمرو بن
عمران الازوی نجستانی و ابن خلکان را با وجود کمال تاریخ دانسته و تصحیح مناسب
و نسب درین نسب غلط افتاده گفته است که نسبت به الی سبختان ادبجتان از قریه من
قریة البصرة انتهى شیخ تاج الدین سبکی بعد از نقل این عبارت گفته است که و هذا وهم
و الصواب ان النسبة الی الاقلیم المعروف شایم بلدا و البند انتهى یعنی این نسبت بلیستان
که مملکت است مشهور فی ما بین سند و هرات متصل قندهار و چیت که مکان بزرگان جیشیه است
نیز در همین ملک واقع است و ثبت در قدیم الزمان پایه تخت آن ملک بود و در بیان گاهی
در نسبت این ملک سنجری نیز گویند و گویند که دوی قبر در سنده و صد و دو واقعه و در
اکثر بلاد اسلام حضور صامه و شام و حجاز و عراق و خراسان و جزیره و غیر ذلک گردش
کرده و علم حدیث را فرا گرفته در حفظ حدیث و اتقان روایت و عبادت و تقوی صلاح
و اعتباط درجه عالی داشت گویند که یک استین خود کشاده میداشت و یک استین تنگ

مردم ازین معنی پرسیدند گفت که استنباط آنستاده و اشتقاق برای اجزاء کتاب است همین دلیل
 کتاب داده و اشتقاق جعفر و راست محض اسلاف است و وحشی شاکر امام احمد بن حنبل و تفسیر
 دالمو لید طایلسی است و از علما بسیار سماع و روایت دارد و ترجمه و نسائی از وی روایات دارد
 و چهار کس از جمله شاگردان او خیلی سواد محدثین شدند اول پسر ابو بکر بن ابی دلد و دوم لولوی بن جهم
 ابن الاعرابی چهارم ابن دله و استاد او امام احمد بن حنبل از وی روایت کرده است حدیث غیره
 موسی بن هرون یکی از بزرگان آن عصر بود در حق او گفته است که بود او در دنیا برای حدیث و معنی برای
 بهشت افزیده شد و او در سن خود گفته است که من بر مصححان درازی دیدم و آن را پیاپی نمودم
 سیزده بابت برآمد و بکنج رادیدم که بالاحی شتری بریده بار کرده بودند مثل دغ فار که کلان هر دو
 بر آن شتر نمودار شدند چون از تصنیف این سنن فارغ شد پیش امام احمد بن حنبل برد و عرض نمودم
 دیدند و بسیار پسند کردند و او در وقت تصنیف این سنن پنجم که حدیث حاضر داشت از جمله آن
 همه انتخاب نموده این سنن را مرتب ساخت که چهار هزار و شصت صد حدیث است و در التزام نموده
 که حدیث صحیح باشد یا حسن گفته است که از جمله اینها حدیث مرد عاقل را در دین چهار حدیث کفایت
 میکند حدیث اول آنها کماله با النبیات حدیث دوم مرحوم الاسلام المهر که ملا
 یسینه حدیث سیوم لایم من حدیث که حقی بیک لایحیه ما یحب نفسه حدیث چهارم الحلال بین
 و المحرام بین و بینهما مشبهات فمن اتقى الشبهات استبرأ الدین و عهده را تم حروف گوید معنی کتاب
 آنست که بعد از معرفت قواعد کلیه شریعت و بهارات آن در جزئیات قایل حاجت مجتهدی و منعدهای
 باقی نمی ماند زیرا که در تصحیح عبارات حدیث اول کفایت میکند و در محافظت و قات عمر نیز حدیث دوم
 و در مراعات حقوق همایه و قارب دیگر اهل تعارف و معامله حدیث سیوم دفع شک ترد و در احتساب
 علما یا تکلف آورده و حدیث چهارم پس این هر چهار حدیث نزد مرد عاقل حکم پر است و هر دو دارند
 اعلم باینکه هر چه که از عهد محدثین آن عصر بود چون سنن بود او را دید که گفت که این لایم را و حدیث
 که این لایم را و حدیث و عاقل ابو طاهر سلفی این مضمون را نیکی پسند نموده درین قطعه نظر کرده سران حدیث

و علی کماله امام ائمه بی داود و مثل الذی لان الحدی و سبکة لبنی ابن مانه داود و نیز حافظ ابوطاهر
 بسند حسن بن محمد بن ابراهیم و افزاری روایت کرده که وی گفت بخواب دیدم پیغمبر خدا را صدمه کرد
 فرماید من ادا ن سیمسک بالسنن خلیفه سنن بی داود و از یحیی بن کریان یحیی ساجی روایت کرده که گفت
 که اصل سلام کتاب است و ستون سلام سنن بی داود و ابن الاعرابی گفته است که شخصی علم کتاب
 آمد و سنن بی داود حاصل شود و او را در مقدمات دین کافی و بسند باشد و آنرا در کتاب اصول یا جهاد
 از علم حدیث تمثیل بسنن داود نموده اند و مردم را در مذہب و اختلاف است بعضی گویند شافعی بود
 و بعضی گویند حنبلی و آمده علم و در تاریخ ابن خلکان مذکور است که او را شیخ ابواسحاق شیرازی طبقات
 الفقهاء از جمله اصحاب امام محمد بن حنبلی شمرده است و از حافظ ابوطاهر در مدح سنن بی داود و نظم است
 که مرقوم میگردد و بگوید شاولی کتاب لای فقه لای نظری و من یحیی بن الاوزار فی ذر

ما قد تولى ابوداود و تحسبا	تالیف فاق فی الضو کالقم	لا یستطیع علیه لطف من متدیر
و لو یقطع من ضعیف من ضعیف	فلیس یوجد فی الدنیا اصح ولا	اقوی من السنه الغراء و الامث
و کل ما فی من قول التی و من	قول الصحابة اهل العلم و البصر	یرید عن ثقة عن مثله ثقة
عن شدقه کما لا یجزم الزهر	و کان فی نفسه فیما احق	ولا شک فیها ما ما عالی الخطر
یدعی الصیح من الاثر و یحفظ	و من فی له من انش و من	محققا صادقا فیما یحیی به
قد سکر الید عنه داود فی الحضر	والصدق للمیر فی الدارین	ما فقهها ابدافخر لمفتخر

وفات بود داود شازد شوال سال و صد هفتاد و پنجم است و در بصره مدفون است و عمر او هفتاد و سه سال بود
 جامع کبیر ترمذی یعنی ابو عیسی محمد بن عیسی بن هورثه بن موسی بن الضحاک سلمی صریحی بغی بضم با موحده
 سکون او بعد از ان عین معجمه نسبت بیون که دیه است از دیهات ترمذ مسافت شش فرسنگ از ان
 و ترمذ نام شهری قدیم برکنار راه بسوی که آذربایجون نهر بلخ نیز گویند و در لفظ ماورالنهر
 مراد مسین نهری باشد و در لفظ ترمذ اختلاف بسیار است بعضی تا موسیم را
 مفتوح سازند و بعضی هر دو را مضموم و مست اول بر زبان مردم انجا و دیگر

جامع کبیر ترمذی

خلائق کسرم دوست و جامع بفتح تا و کسیرم حکم کنند و ترمذی شاگرد و شید بخاریست و روش
 او را امویخته و از مسلم و ابی داود و شیوخ ایشان نیز روایت دارد و در بصره و کوفه و واسطه
 و رمی و خراسان و حجاز سالها در طلب علم حدیث بسر برده و تصانیف بسیار درین فن
 شریف از وی یادگار است و این جامع بهترین آن کتب است و بلکه بعضی وجوه حیثیات از
 جمیع کتب حدیث خوبتر واقع شده اول از جهت ترتیب و عدم تکرار دوم ذکر مذاهب فقها و
 وجوه استدلال هر یک از اهل مذاهب سیوم بیان انواع حدیث و صحیح و حسن و ضعیف و غریب
 معطل بعلل چهارم بیان اسامی رواة و القاب و کنیت آنها و دیگر نواید متعلقه بعلم رجال و ترمذی در
 حفظ مثل دانستد و او را خلیفه بخاری گفته اند و توسع و زهد و خوف بحدی است که فوق آن
 مستصوفیت بخوف الهی سالها گریه و زاری کرده باینها شد و از حکایات صحیحیه و در حفظ آن است
 که در راه مکه با شیخی از شیوخ ملاقات کرد و سابق از آن شیخ دو جز حدیث نوشته
 گرفته و فرصت عرض قراة نیافته درینوقت از شیخ استماع سماع نمود شیخ قبول کرد
 و گفت که اجزاء مر قومه بیار و در دست دار تا من بخوانم و از استماع کن اتفاقا آن دو جز
 کم کرده بود ترمذی سبب کمال شوق سماع آن حدیث دو جز را دیگر سفید آورد و بحضور
 شیخ بدستور تلاذ نهشت و شیخ آغاز قراة نمود ناگاه شیخ نظر کرد و دید که در دست او
 اجزاء سفید اند بسیار غضبناک شده فرمود که گویا با من استنزامی یعنی ترمذی گفت یا شیخ من
 اجزاء مکتوبه را کم کردم لیکن حدیث را محفوظ دارم بهتر از نوشتن گفتم بخوان ترمذی سه مرتبه
 استحدیث را یاد بخواند تعجب شیخ زاید شد و از رأ استبعاد گفت که مرا باور نمی آید که
 بمجرد شنیدن یکبار یاد گرفته باشی از سابق یاد داشته باشی ترمذی گفت امتحان بیا
 فرمود شیخ چهل حدیث دیگر از غرائب خود که نزد یکی نبوده خوانده رفت و ترمذی آن
 حدیث را مع اسامی و فی الفور عاده نمود هیچ جا خطا نیفتاد و این قسم امتحانات در باب
 حفظ او را بارها و واقعه شده ترمذی هم گفته است که من هرگاه از تصنیف این جامع فارغ شوم اول

از ابی‌عبدالله حجاز شریف نمودم ایشان همه پسند فرمودند بعد از آن پیش علمای عراق
 بردم ایشان نیز رضا مند شدند بعد از آن از اقرب و یوم و تشریف نمودم و بیشتر
 در خانه هر که این کتاب باشد پس کو یا در خانه او پیغمبری است که تکلم می‌سکند بعضی از
 علمای اندلس در این کتاب نظم دارد که مرقوم می‌شود کتاب التوفدی ریاض علم
 حکمت ازهار و زهر النجوم به الاثنا و اوضحه البیت به الفاظ اقیمت کالرسول
 و اعلاها الصلح و قد انان به فی الخصال و العموم و من حسن بلیها و غیره
 و قد بان الصبح من السقیم و فعله ابو عیسی مبینا به معامله لایاب العلوم
 و طریقه بانار صحیح و تحیرها اولو النظر السلیط من العلماء و الفقهاء قدما
 و اهل الفضل و النعم القویون فجاء کما به علقا نفیسا به تفسیریه ابراب العلوم
 و یقتسبون منه نفیس علمه و یفید نفوسهم منی الیه کتبا و ریناه لنوی
 من التسنید و دار النعم و عاقل الفکر فی حجار المعانی و فادر کل معنی مستقیم
 جزی الرحمن خیرا بعد خیر و ابو عیسی علی الفعل الکیر و وفات او در ترمذ شب
 دوشنبه هفتم رجب سال دوصد و هفتاد و نه بوده است ابن ابی شیمه در مصنف
 خود بانه آورده باینضمون مایکده لیل کتبی به بعد از آن گفت
 حدثنا الفضل بن وکیع عن موسی بن علی عن ابیه ان رجلا کتبی
 بابی عیسی فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم ان عیسی لا یلب
 حدثنا الفضل بن وکیع عن عبد الله بن عمر بن جعفر عن زید بن اسلم عن ابیه
 ان عمر بن الخطاب فرض ببناء له اکتبی بابی عیسی فقال ان عیسی لیس له اب
 انتهى و در سنن ابی داود در کتاب الادب واقع است باب لیل کتبی باب
 عیسی بعد از آن سند آورده عن زید بن اسلم عن ابیه عن عمر بن الخطاب فرض ببناء له
 اکتبی بابی عیسی فقال له عمر بن الخطاب ما کیفیک ان تکتبی بابی

تحقیق اکمل از ادب که از بعد از آن بر علمای خراسان و مصر و کرم و امشانیان نیز

عبدالله فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كنانى فقال ان رسول الله صلعم
 قد غفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر وانا فى حلقنا فليزال تكلمنى يا عبد الله حتى هلك
 انتهى الجملحة بحسين بن مالا م مفتوحات لامر المضطرب ومعنى ان رسول الله كنانى
 انست که آنحضرت مرا ابو عيسى خوانده بودند آنکه فرمود که کنيت تو ابو عيسى است و معنى
 كلام حضرت عمر رضو الله عنه کنيت بابو عيسى مکره است نبايد کرد و آن حضرت اگر کبار تر از ابو
 عيسى خوانده تر انميرسد که اين کنيت براى خود قرار دهى زيرا که آنحضرت چه براى بيان جواز
 کاهى ترک ولى خود و در حق و اين ترک ولى مصلوب لکراهته مى گردید براى ضرورت
 تبليغ حکم و همين است معنى غفر له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر سنن صغيرى الشامى من منى تهى است
 روايت ابن النسي محدث مشهور است و نام او را ابو بکر احمد بن محمد بن اسحاق بن النسي است
 سنن كبيرى الشامى که روايت ابن احمد است و نام او بکر محمد بن يعقوب است و مشهور با بن الاحمر که تصنيف
 ابو عبد الرحمن احمد بن شبيب بن على بن بکر بن سنان بن نيار نسائى بعد از سين بن عزمه مکتوبه است
 مد نسبت به نساکه شهرت در خراسان کاهى عربان درين نسبت نسواى نيز گویند همزه را با و
 بدل کنند چنانچه موافق قياس همين است و اول شهرت يکى از ارکان حديث تولد او در سال و صيد
 چارده واقعه شده در بلاد بسيار شيوخ کبار را در يافته خراسان حجاز و عراق و جزيره و شام و
 مصر و غير ذلک اول حلت او بسوى قتيبه بن عبد غلاني مخفى است و او در آنوقت پانزده ساله
 بود و در قتيبه کمال و دو ماه کسب علم حديث کرد و او شافعى المذهب و چنانچه بنا سکن ان الله
 يکند و بر صوم داد و دی مو اطبت داشت با وصف اين نهايت کثير الجماع بود چهار زن داشت که نزد
 هر یک بکشت مىگردانيد و سهرارى نيز بسيار داشت چون از تصنيف سنن کبير فارغ شد
 اميرى از امر اى آنوقت از سوى سپيدند که اين کتاب صحيح است فى صحيح جرس همه داران امير الحاکم
 نمود که از جمله احاديث آنچه در درجه اعلا صحت باشد براى من جدا بايد نوشت پس بجهت تصنيف کرد
 و لفظ مجتبى شهرت که بيا موده است بعد از اى فقيه بعضى بنون نيز جانير داشته اند و

و معنی قریب یکدیگر است لا اعتبار بالبار الموحدة برگزیدن لا اعتبار بالنون چیدن میوه نچته از درخت
و سبب موت و آنست که چون از تصنیف مناقب مرتضوی غفرلغ شد خواست که
آن کتاب را در جامع دمشق بر ملا بیان کنند تا مردم آنجا که بسبب طول سلطنت بنی امیه را
و یار سیله بمذہب نو اصب پیدا کرده بودند مہندی شوند قدری از آن کتاب بخور کرده بود
که سائلی گفت که در مناقب امیر المومنین معاویہ نیز چیزی نوشته کناسی گفت که معاویہ را ہمین
است که سر بر نجات یابد اورا مناقب کجاست و بعضی گویند که این کلمہ ہم گفت که نزد
من از مناقب او ہم میم میم شد مگر حدیث لا اشبع المد بطنہ عوام مردم اورا تشبع تمت کرده
کلمہ کردند و چند ضربہ شدید بمضیتین او رسید کہ بسبب آن نیم جان شد تا دانشمندی داشتہ
بنامہ آوردند او گفت ہر امین وقت و آنہ مکہ مغلطہ کنسید کہ تا در مکہ ہمیرم یا در راہ مکہ گویند کہ
بعد از رسیدن بکہ وفات یافت و در میان صفا و مروہ مدفون شد وفات او روز
دوشنبہ یزدہم صفر سال صد و نہ بودہ است و بعضی گویند کہ در راہ مروہ شہر طرہ و از انجا
نقش او را بکہ رسانیدند و اند علم سنن ابن ماجہ تصنیف ابو عبد اللہ محمد بن یزید بن
عبد اللہ ابن ماجہ قزوینی رباعی است و رباعی برابر و بار مفتوحیتن نسبت بر بیعہ است بالولاء ابن
مککان گفتہ است کہ بر بیعہ نام قابل متعدہ است کہ در عرب معلوم نیست کہ نسبت ابن زبیر کہ
بکدام یک از آنهاست و قزوین نام شہر است مشہور در عراق عجم و او صاحب تصانیف مفید و نام
ہست از انجملہ است این سنن کہ یکی از صحاح ستہ است و چون از تصنیف آن فارغ شد
بمضو ابوزرعہ رازی برودہ و او این سنن ایدہ گفت کہ اگر این کتاب بدست مردم خواہد افتاد
اکثر جوامع و مصنفات فن حدیث معطل بکار خواهند ماند و فی الواقع از حسن ترتیب سرد احادیث
بنی تکرار و اختصار کہ این کتاب دارد ہیچ یک از کتب ندارد و نیز ابوزرعہ شہادت بر
صحت این کتاب داد و نہرہ سو کہ ظن غالب آنست کہ درین کتاب طبعی کہ در سند آنها
خلل است یا مہتمم بوضع و شدیدا افکارشان اندامی زسیدہ باشند درین سنن سے

دو کتاب آورده و در ضمن آن یک هزار و پانصد بابست و مجموع احادیث وی چهار هزار حدیث
 و صحیح است که ما به تحقیق جیم ماوراء بود پس بالار این لغت باید نوشت تا معلوم شود که این صاحب
 صفت محمد است نه صفت عبدالله بن مسعود بن ابی لک بن یحیة از وی که صحابی مشهور است
 و بدست او اسماعیل بن ابراهیم بن علی است که معاصر امام شافعی است و از جمله تصانیف تفسیر قرآن
 مجید است و کتاب التاریخ است تولد او در سال د و صد و نه بوده است و رحلت او بسوی عراق
 و بصره و کوفه و بغداد و مدینه و شام و مصر و واسطه و ری و دیگر بلاد اسلام اتفاق افتاد و
 بحجیم علوم حدیث عارف و کاتب بود از جبارة بن الفضل و ابراهیم بن المنذر بن امیر و شام بر
 عمار و دیگر اجلان طبعه اخذ علم حدیث نموده و از ابو بکر بن ابی شیبہ بیشتر استفاده کرده و ابو الحسن
 قحطان که صاحب ایت من است و دست از جمله شاگردان رشید اوست و عیسیٰ اهری و دیگر مردم قولند
 که بار آوراند وفات او در روز دوشنبه است و هفتم رمضان سال هفتاد و سه بعد از مائتین بوده و روز
 روز شنبه واقع شده مشارق قاضی عیاض که گویا شرح مؤطا و صحیحین است و
 و قاضی عیاض ابو الفضل عیاض بن موسی بن عیاض محبیبی سببی است در قلین کتاب را
 ابو عمر بن الصلاح نظم کرده مشارق انوار استه بستاند و اعجاب کون مشارق بالغرب
 و ابو عبدالله رشیدی گفته است شمس مرعی خضید فی جلالها و الا فاجبو اللخص فی قمر الجلال
 شرح کرمانی بر بخاری که مسمی بکواکب دراری و این نام او را الهام شده در مطاف
 شریف بعد از طواف نام او محمد بن یوسف بن علی بن عبد الکریم کرمانی است
 عقب ششم شمس الدین او آخر در بغداد سکونت نموده بود تولد او شانزدهم جمادی
 سال هفتصد و هفده بوده است او را تر و پد خود تحصیل علوم نموده باز از قاضی محمد الدین بن یحیٰ
 کرده و مدتی در ملازمتان بزرگ اختیار نموده تا دوازده سال از وی جدا شد بعد از آن
 در بلاد گردش کرد و از علمای مصر و شام و حجاز و عراق فواید برداشته در بغداد مصححی سفر
 انداخت و ماسی سال در آنجا مشغول بیشتر علم و تعلم آن ماند از دنیا داران بسیار اعراض است

در شغل علم و چیز ابرج می داد و در تواضع و حسن خلق یکانه روزگار از بام افتاده بود و یکجای او از کار فرست
 بی استعانه عصا راه نمی توانست رفت و از فقر و غم خود باز قصد نموده و بعد فراغ از حج بخت بغداد که مسکن او
 بود مراجعت کرد و در آنشاهی شاه شازده هم محرم در تبرلی که معوف است بروض مهتاب سال هفتصد و ششاد و ششاد
 یافت غرض او را بجهاد نقل کردند در بام حیات خود برای خدیو قبری عاقبت خانه در جوار قبر حضرت ابوسحاق تبریزی
 ساخته بود و بالای آن قبری عالی ترتیب کرده در همان قبر مدفون شد **فقه البکر شرح بخاری** مقدمه نفع الباری هر دو
 تصنیف قاضی القضاة خاتمه الحافظ ابو الفضل شهاب الدین احمد بن علی بن محمود احمد بن محمد الکاتب
 الصقلانی المصری الشافعی تولد او در بیت و سیوم شعبان سال هفتصد و سه است در مصر و
 از آنجا برای طلب علم با سکنه ریه رحلت نموده مدفون شد **مقام و حجاز** وین گردش کرده
 سیراب گردیده در نظم و شعر قدرت تمام داشت تصانیف او همه مقبول افتاد و در
 حیات او از دور و قریب مردم طلب تصانیف او میکردند و استاد و شاگرد او قابل بحال است
 و عظمت او درین فن یعنی علم حدیث شدند و او را بر خود تعظیم و ترجیح دادند وفات است
 شنبه بیست و هشتم ذی الحجه سال هفتصد و پنجاه و دو در قاهره مصر اتفاق افتاد و در قافه
 صغری متصل فرار بنی بخرودی مدفون گشت و در جنازه او از جام مردم بسیار شرباب شاه
 بنفس نفیس جنازه او را تبرک کار داشت بعد از آن امر او را در دست بدست تا فرار
 بردند و در قرات حدیث عاجیب بسیار از وی بطهر رسید و سن ابن باجر او در چهار
 مجلس خوانده و صحیح مسلم را در چهار مجلس عمومی مجلس فتم در عرصه دو روز و چند ساعت تمام فرمود
 و شیخ ابن حجر که مجد الدین لغوی صاحب قاسوس است نیز صحیح مسلم را بمرست تمام خوانده و
 در دمشق برای شنوایندن امر الدین ابو عبدالله محمد بن جلیل و در سه روز در میان باب النظر
 باب الفرج مقابل فرار نعل شریف نبوی که در آنجا است در سه روز ختم نموده آن افتخار فرموده میگوید
 قرات بحمد الله جامع مسلم و بجمیع دمشق الشام کرات اسلام علی ناصر الدین کام بن جلیل
 محضرة حفاظة مجاهد اعلام و تمیون فی الاله و فضله قرات ضبط فلیت ایام و حسن

کبریا می رسید بن محمد و ده مجلس خوانده بر شرف الدین بن کوکلیک مجلس شنبه چهار ساعت
 نجومی می شد که بعرف سندوستان ده دقیقه می شود و در حلت ثانیه هم صغیر طبرانی را در یک مجلس تمام
 کرده بین الظهور والعصر و این کتاب یک هزار و پانصد حدیث دارد مع الاسناد و معیج بخاری را در ده
 مجلس تمام کرده هر مجلس چهار ساعت می بود یا بجملة اوقات و معمور بود هرگز خالی نمی نشست از
 سه شغل یکم سبک و مطالعه یا تصنیف یا عبادت و در مدت قامت خود بدین شغل که قریب و ماه و دو
 روز بود برای فاده مردم قریب صدها جلد از کتب حدیث خوانده بود و شغل تصنیف و عبادت و دیگر
 ضروریات سواي این اوقات می شد و این بکت در علم و اوقات و قبول تصانیف او را از
 و عایشه صنایع قبری که ولی صاحب کرامت باشد مشهور است حاصل بود نقل میکنند که والد شیخ ابن
 جبر از فرزندان نمی است که سید خاطر بخیر شیخ رسید شیخ فرمود از پشت تو مندر زندگی بر آید که به علم
 و تیارا پر خواهد کرد از لطایف و ظرایف شیخ آنست که چون ایشان از قضا مغفول شدند و شرف الدین
 ابو عبد محمد بن علی قایمانی بجای ایشان منصوب شد بایکد کرد و خورد و حافظ ابن حجر این قطعه خود
 ۵ عندی حدیث طریقت بمثلک تدعی ۷ من قاضین یعنی هذا و هذا یعنی ۷ یقول
 اذا اکرهونی وذا یقول استخاف ویکذبان جمیعاً فمن یصدق منا ۷ و نیز از لطایف او آنست
 که چون سلطان مدرسه سویدیر را بنا کرده تمام نمود مناره او از مناره های
 آن مدرسه که بر برج شمالی بنا شده بود سیلان کرد و قریب بمقطوع شد
 پادشاه حکم فرمود که از ابدنم باز تیار نماید اتفاقاً عینی شارح بخاری
 در زیران مناره نشسته درس می گفت حافظ ابن حجر این قطعه را نظم
 نموده بحضور پادشاه خوانده ۵ لجام مع مولانا الموثق و رونق ۷
 منارته للحسن نیر و بالزین ۷ یقول و قد ما لهت عز القصد اهلوا
 فلیس عی جفنی قهر من العین ۷ مردم در انداز این قصه را بعینی
 رسانیدند و گفتند که حافظ ابن حجر توبه بعضی نموده بدر الدین عینی ازین معنی

ازین غنی خشناک شد و نوابی شاعر مشهور را طلسمه بکقطعه در تعریف این حجر عظیم گنایند و شایع
 ساخت و بدرالدین عینی خود چندان قدرت شعرنداشت و آن قطعه نیست و خالی از لطافت
 نیست ش منارة العروس الحسن قد جلبت و هدمها بقضاء الله والقدر
 قالوا اصبت بعین قلت ذا غلط ما واجب الهدم الاختلاجه تصانیف ابن حجر
 بر یکصد پنجاه کتابست و بهتر و محکم تر از تصانیف جلال الدین سیوطی است زیرا که تصانیف جلال الدین
 سیوطی هر چند در عدد بیشتر است اما تصانیف ابن حجر اکثر کلاص کبیر المحرم واقع اند و مضایحی و بدوایه فیه
 بخلاف تصانیف جلال الدین سیوطی چنانچه بر عالم متبحر بویوشیده نمی ماند و اتفاق ضبط علم
 حافظ ابن حجر بیشتر از علم جلال الدین سیوطی است هر چند در عبور و اطلاع فی الجملة جلال الدین
 سیوطی را زیاده باشد از عمده تصانیف ایشان کتاب یعنی فتح الباری فی شرح البخاری
 است که بعد از اتمام آن شادی کرد و قریب پانصد دینار در ولیمه آن صرف نمود و شرح
 دیگر بخاری دارد و کلاص تر از فتح الباری سسی بهدی السی و مختصر آن شرح نیز دارد
 لیکن این هر دو با تمام نرسیده اند و از تصانیف او تعلیق التعلیق است و کتاب فی شرح قول
 الترمذی فی الباب و التحاف المرة باطراف العشرة اطراف المسند المعتبری و باطراف المسند
 المنجلی و تهذیب التهذیب تقریب احتفال بیان احوال الرجال و طبقات الحفاظ و الکفای الشاف
 فی تخریج احادیث الکشاف و نصب الراية فی تخریج احادیث الهدایه و هدایة الرواة
 فی تخریج احادیث المصابیح و مشکاة و تخریج احادیث الاذکار و اصابته فی تمیز الصحابة
 و الاطعام البیان ما فی القرآن من الالهام و تجمة الفکر فی مصطلح اهل الاثر و شرح النجدة
 و الايضاح بکتب ابن الصلاح و کتاب المیزان و تبصیر المتنبه بحسب المیزان و زینت السامع
 فی روایة الصحابة عن التابعین و المجموع العام فی آداب الشراب و الطعام و دخول الحمام
 و انحصال المكفرة لذنوب المتقدمة و المتأخرة و توانی التانیس من قبل ابن دیرس فہرر المرویات
 و نعم السروج و الانوار بخصایص المنہار و ابناء العمر بآباء العمر و الدرر الکامنة فی اعیان المایة الذ

وطلع المرام في احاديث الاحكام وقوة الحجاج في عموم العقود المحجج وانحصار الموصلة للظلال وتبذل
الماعون في فضل من صبر في الطاعون والاشباع بالاربعين المتبانية بشطط السماع ومناسك الحج
والاحاديث الثمانية والاربعون المالية بسلم على التجارى وديوان شعرو ديوان خطب ازهر في امالي
حديثه كعدد آهنا زياده برهنا راجع است وقبل از موت خود در حق آن كتاب اين ابيات نظم نمود.

بود من يقول راجي الى المخلوق احمد من	ابن ابي حنيفة بن المخلوق منتقلا	يدرو من اللغات عدت مجالس
تخرج اذكار ربنا قدوسا	ولن برهنة المخلوق برز قسم	كما علا عن سمات المحدثات علا
في مدت نحوكم قد مضت هلالا	ولي من العرفي ذا اليوم فكللا	سكت وبعون ما احدثت هبالا
من سر عتة السير سامات وباجملا	اذا رايت الخطايا او بقت على	في سوقنا الخسر لولا ان لي املا
توحيد ربى يفتها والرحبار	وقد تبي والاكثر الصلوة على	محمد صاحبي والمساو في
خطي ونطق عسا تخطى الزلا	فاقرب الناس شمس قامة	من بالصلوة عليه كان شمس قامة
يارب غنى بعباسي والادلى سموا	منى جميعا بعفو نك قد شهدا	وشيوخ غنى من الدين بعباسي

حافظ ابن جرير السري نونش که صورتش نیست من	دبا حافظ العصر ابن رشد بن قيس السدرا لوال
ويا اما للورى باب محط المال الثقات الرجال	ابن العماد الشافعى ادعى درود ما فاه بنى المصالح
شراكم عذاكم ان من انخب المردى حقا يقال	فهل فى سند ادعى او انزير ويا اهل الكمال
بين براك الشدايدى جواب ائنته فى السؤال	لازلت يا سولى لنا ويا باني الحال الماضى كذا فى المال

دبا حافظ ابن جرير در جواب ان بدیده ابن جرير بیت نوشته در ستار	ابن العماد الشافعى ادعى درود ما فاه بنى المصالح
بالنفس نبره نونها بالاعتقال	من الم انصرف بعد امتثال
نسال لى جارتنا سندنا	انتم الى الغربة قلنا نعم من ال
عن الف ذنى الكف مال	شراكم عذاكم ان من انخب المردى حقا يقال
اخرجه احمد والموسى	من بركت فيها اصطر بسا
ولا يخلو من الضيف على كل حال	من بركت فيها اصطر بسا

تصحح لفظ الجامع الصحيح

تصحح لفظ الجامع الصحيح

تعلیق المصباح ابواب الجامع الصحيح

محمد بن عبد الله زکری است که در سال مفسد و چیل و بیج متولد شده و از ناگردان حافظ
 بدرالدین زکری متخلصی است در فن حدیث از جمال الدین اسنوی نیز اخذ علوم کرده خصوصاً حدیث
 فقه و سماع حدیث از بن کثیر و از عی نیز وار و صاحب تصانیف بسیار است خصوصاً حدیث فقه
 شافعی و علوم قرآن بسیار نموده از انجمله است تخریج احادیث الرافعی در پنج جلد و از انجمله خادم الرافعی
 در بیت جلد و تشریح دیگر و در بنجاری بسیار دراز و مطول که آنرا از شرح ابن مقبل منبص نموده و چیزی را
 در آن افزوده و جمیع الجوامع را نیز شرح نموده در دو جلد و منهاج را در ده جلد و مختصر آن شرح کرده در
 دو جلد و تجرید در اصول الفقه در سه جلد نوشته و تشریح هم دارد و متوسط الدرجه و دو قوفات او در کرم

رجب سال نود و چهار بعد از مفسد و داو **تعلیق المصباح ابواب الجامع الصحيح**
 تئیف ابو عبد الله محمد بن ابی بکر بن عمر بن ابی بکر قسری فخر دمی اسکندری است که مشهور باینست
 لقب بدرالدین در شرح حدیث حضرت صفیه که نزد آنحضرت صلعم در حالت اعتکاف آنجاب برای
 زیارت در مسجد آمده بود چون بخانه برگشتند شب بسیار نمانده بود آنحضرت بر لبی مشایخ نشان
 از مسجد برآمدند و راه شخصی از انصار آنجناب را با صفیه تنها دیده یک گوشه نشاند آنحضرت او را
 فرمودند تعالی صی صغیه میگوید اللام من تعالی مفتوحه و ایما سوار غاطبت مغرور او غیره ذکر انجمله
 و قد وقع لابی فراس بن حمدان کسیر اللام فی خطاب المومن فی ابیات حسته اثرت ذکر ما
 لاهلها قال صی سمع حسانه تنوح بقبر پیش اقول قد احب بقری حماته و ایا جاز تا هل شعر بن بجالی

سوا و النوی ما وقت طارقه النوی	والا خطر منك الهموم بال	ابا جاز ما انصف الدیر مینا
تعالی افا سکت الهموم تعالی	تعالی نری روحا لدی نعیمه	ترو و فی حبسی یغوب بالی
الضیک سور و کی طلیقت	و لیکت مخزون و ندیب سالی	لقد کنت اولی منك بالدرع مقلد

و لکن صی فی الحوادث عال و تولد او در سال مفسد و شصت و سه واقع شده و از تنبلی
 نشو و نما مشغولی تحصیل علم ماند و در سرعت ادراک و قوت حافظه سرآمد قرآن خود بوجه خصوصاً
 علوم ادبیه و نحو و نظم و شعر تقدیم صریح دارد و در فقهیات و مسلم شروط و سجلات نیز شاکست

تمام با اصحاب این فن نصیب او شده مدت دراز در جامع اهریه در محکم نحو مشغول بود باز با سکنه به
عمو بنود میل تحصیل مال کرد کارگاهی کلانی ترتیب داد و جولاهاکان بسیار را علوفه و اجوره شخص کرد
مشغول بکار کرد و ناگاه بتقدیر الهی آتشی گرفت و بنه در بسمان و دیگر ادوات این صنعت
بسوخت و دیون بسیار بر دمه او ماند و قرضه از آن و بنال او گرفتند و چار از اسکندر به بصدید فراس
نمود و قرضه از آن نیز عقب او مانده باز بقاهره گرفته آوردند تقی الدین بن حجه و ناصر الدین بازاری و در
پرورش و حمایت او شدند و حال آنکه فی الجمله با صلاح آمد بعد از آن بسوی مین رحلت نمود و از آنجا ببلاده
رسید و در شهر احمد آباد و کجرات که در آن زمان با حسن آباد معروف بود او را قبال تمام رود و در آنجا
آنوقت انتفاع عظیم یافت و بکمال رفاهیت گذرانید تا آنکه در شعبان سال شصت و بیست و شش
وفات یافت و چون موت او فحشاء و افسوس مردم را گمان شد که کسی او را زهر داد و الله اعلم
تصانیف حدیثیه او همین شرح است و تصانیف او در علم ادب بسیار است از جمله است شرح
تسهیل و تفریح و جواب البحر و عروض و فو که بر زیره نیز از منظومات او است و متعلقه الشرب و نزل
الغیث فی الاعتراض علی الغیب الذی البیوم فی شرح لایة العجم و الغیب الذی السبح از تصانیف
علامه صفدی است لقب بصلاح الدین که در علم ادب یکتای مشهور است و جواب البحر را شرحی نیز
نوشته است و تحفة العرب فی حواشی مغنی اللب نیز از وی است و از منظومات این لغز مرقوم

میشود مشایخ علمای الهندانی سایل	فمنوا تحقیق به فی علمه الستر	اری فاعلمای فاعمل العرب فی علمه
بحر و لاجرف به یکین بحر	ولیس بحکم و لا بحب اور	لذی انخفض الانسان بالبحر فی
قبل مرگ بجنب عندکم استفیده	فن بحکم مازال السخج الدور	و نیز از اشعار او است
زمانی زمانه ببا سائے	فجارت نحو س دعایت سحود	و اصبحت بین المور فی الشیب
علیک طلیت الشبایع و	و نیز از وی است	الا یا غدار کم بها و قاعا طلیت

الصب فی الحکین به فمجهله بالوصل و اسحق به کف قد کم بلا مین به و از استاد خود این بحر لطیفه
عجیبه نقل کرده که روزی در درس او را سکنه به حاضر بودم شخصی از تلامذه او مختصر او در نقشه سخنراند

و مقام کتاب الحج بود و در آن مجلس بعضی طلب علم که شوق در بحث و اعراض داشتند نیز حاضر بودند و ناگاه
عبارتی وارد شد که ضمیر مصنف ایضا می شد طلب علم مذکور جرات کرده پرسید که شما بیان می کنید که ضمیر
مصنف ایضا باید نباید کرد پس این عبارت چه قسم درست شود شیخ بدید جواب گفت که قال الله
تعالی کذلک یحکم لکم الله و درین جواب لطافتی است که پوشیده نمی ماند از فهم حروف گوید و ضمیر مصنف
ممنوع نیست آدمی اگر ممکن باشد و ضمیر هر یک از مصنفات الیه اولی است که مصنف باید سازند
چرا که مقصد از کلام اوست **اللامع الصیغ** فی شرح الجامع **الصیغ** نطفه علامه تحقیق شریف
محمد بن عبد الدائم برادری است و عبد الدائم جوانی موسی بن عبد الدائم بن عبد الدائم است بصیغه تصغیر
منسوب بنصیم بن عبد الله محمد در اصل معتلانی است و باعتبار سکونت برادری مصری است و
شافعی است توکل او را پانزدهم ذی قعدة سال هفتصد و شصت و شش بود و از ابتدائی عمر نشو و نما
او در مشغله علم شد و علم حدیث را از زبیر بن جاعده و تاج الدین بن النعمان و در بیان الدین شافعی و ابن
وسیع الدین یحیی و زین الدین عراقی و دیگر اجداد این فن تحصیل نموده و در فقه و اصول فقه و علوم غریبه
نیز مهارت تمام داشت و در آخر ملازمت بدر الدین مذکورش یافتار نمود و ملازمه رسید او شد از عجایب ردی
بود در دست خود کیفیت بسیار نوشت و اکثر نسخ را تحشیه نمود و تعلیقات نمود و در قوس و حسن خط ممتاز
بود و مع ذلک خوش محاوره و نیک ویدار و با وفار و گم گفتار و بی تکلف زیست میکرد و بر نومی از محبوبیت
و مقبولیت داشت از تصانیف او این شرح بخاری است که گویا منتخب کرمانی دزرگنشی است و فواید
چند از مقدمه شرح ابن حجر بنسبر در آن درج نموده و آفیده دارد و در اصول الفقه که در بهانیت جودت و خوبی
واقفند و مثل مقدمه بن سیم رسیده و آن الفی در شرحی نوشته مستوعب تمام این فن و بیشتر
در آن شرح تقریر مذایب اصولیان ابو جعفر احسن برپاخته و کثرش را خود از کتاب البحر مذکورش است
با نهایت بنایت بحسب الوضوح افاده و عمده الاحکام را نیز شرحی نوشته و در حالی آن را نظم نموده
و شرح آن نظم آن نیز بعمل آورده و آیه الافعال بن مالک را نیز تمام در غایت جوده و تحقیق نوشته
و در آن مختصر است در فن سبیه و منظومه است در فواید با بعد از مردن او کتب و متفرق

تشریف در روز پنجشنبه دوم جمادی الثانی سال شصت و سی و یک وفات اوست در روز جمعه
 بعد از نماز در مسجد اقصی در جوار تربت حضرت شیخ ابو عبد الله قبر سی قدس سره مدفون
ارشاد لسانی مشهور قطلانی شرح بخاری است تصنیف شهاب الدین احمد بن ابی بکر
 بن عبد الملك بن احمد بن محمد بن یحیی قسطلانی مصری شافعی تولد او دوازدهم ذی قعدة سال
 شصت و پنجاه و یک در مصر است و در ابتدای فنش و دانشمندی و علم قرأت آتش و وسیع رایاد
 گرفت بعد از آن نفیون دیگر پرداخت و صحیح بخاری را در پنج مجلس بر احمد بن عبد القادر
 که را بنده و در جامع عمری بدر رس و وعظ اشتغال آغاز نهاد و عالمی برای شنیدن و خط
 او جمع می شد و درین باب بی نظیر وقت خود بود و سخن گیر داشت بعد مدت دراز شوق
 تصنیف در سرا و افتاد و تصانیف مقبوله از وی یادگار ماند از اجل آنها این شرح است
 که فتح الباری و کرمانی را در آن باختصار تمام جمیع مژده و بین الاسرار و الاطباء واقع
 گردیده و نیز مواهب لدنیه است که در باب خود بی عدیل است و عقود رسیده فی شرح
 المقدمة البحر زبیه و تلخیص الاشارات فی التشریفات و کتاب الکفر فی وقت خمره و شام
 علی النهر و شرح دار کونشالطیه که زیادات ابن الجوزی را در آن آمیخته و فوائد غریبه در آن
 آورده که در کتاب دیگر یافته نمیشود و شرحی دارد بر قصیده برده سیمی با نوا مضبیه و کتابی
 دارد در ادب صحبت الناس سیمی بقا و بیس الاناس و کتابی دارد در مناقب سید الشیخ
 عبد القادر سیمی بالسر و عل الزاهر و کتابی دارد در تحفه السامع و القاری بختم صحیح بخاری
 و شیخ جلال الدین سیوطی را از وی شکایت و کله بود میگفت که از کتب من در مواهب
 لدنیه است و مذوده بی اعلام آنکه از کتب من نقل میکنند و این معنی نوعی از حیانت است
 و در نقل و شمه از کتمان حق نیز دارد و چون این شکایت شایع شد بحضور شیخ الاسلام
 زین الدین ذکر محیا که افتاد شیخ جلال الدین سیوطی قسطلانی را الزام او در سواضع بسیار
 از انجمله آنکه چند موضع از مواهب اندر میهنی نقل نموده و از مؤلفات میهنی نیز در چند

شرح صحیح بخاری
 تصنیف
 شهاب الدین احمد بن ابی بکر
 بن عبد الملك بن احمد بن محمد بن یحیی قسطلانی
 مصری شافعی
 تولد او دوازدهم ذی قعدة سال
 شصت و پنجاه و یک در مصر است
 و در ابتدای فنش و دانشمندی و علم
 قرأت آتش و وسیع رایاد گرفت
 بعد از آن نفیون دیگر پرداخت
 و صحیح بخاری را در پنج مجلس
 بر احمد بن عبد القادر که را بنده
 و در جامع عمری بدر رس و وعظ
 اشتغال آغاز نهاد و عالمی برای
 شنیدن و خط او جمع می شد
 و درین باب بی نظیر وقت خود
 بود و سخن گیر داشت بعد مدت
 دراز شوق تصنیف در سرا و افتاد
 و تصانیف مقبوله از وی یادگار
 ماند از اجل آنها این شرح است
 که فتح الباری و کرمانی را در آن
 باختصار تمام جمیع مژده و بین
 الاسرار و الاطباء واقع گردیده
 و نیز مواهب لدنیه است که در باب
 خود بی عدیل است و عقود رسیده
 فی شرح المقدمة البحر زبیه و تلخیص
 الاشارات فی التشریفات و کتاب
 الکفر فی وقت خمره و شام علی
 النهر و شرح دار کونشالطیه که
 زیادات ابن الجوزی را در آن
 آمیخته و فوائد غریبه در آن
 آورده که در کتاب دیگر یافته
 نمیشود و شرحی دارد بر قصیده
 برده سیمی با نوا مضبیه و کتابی
 دارد در ادب صحبت الناس سیمی
 بقا و بیس الاناس و کتابی دارد
 در مناقب سید الشیخ عبد القادر
 سیمی بالسر و عل الزاهر و کتابی
 دارد در تحفه السامع و القاری
 بختم صحیح بخاری و شیخ جلال
 الدین سیوطی را از وی شکایت و
 کله بود میگفت که از کتب من در
 مواهب لدنیه است و مذوده بی
 اعلام آنکه از کتب من نقل میکنند
 و این معنی نوعی از حیانت است
 و در نقل و شمه از کتمان حق
 نیز دارد و چون این شکایت
 شایع شد بحضور شیخ الاسلام
 زین الدین ذکر محیا که افتاد
 شیخ جلال الدین سیوطی قسطلانی
 را الزام او در سواضع بسیار از
 انجمله آنکه چند موضع از مواهب
 اندر میهنی نقل نموده و از
 مؤلفات میهنی نیز در چند

بر حکم شیخ تاج بن عطاء الله اسکندرانی و شرح حزب البحر و شرح مشکاوت بحری و شرح
 حقایق المقرئ و شرح اسما حسنی و شرح مراصد که از تصانیف شیخ ابو الوالد عباس احمد
 بن عقبه الحضری و نصیحه کافیه و مختصر آن و آعانه المنهج المسکین علی طریق القیم و التکمیل و قواعد
 الصوف که در غایت خوبی و حسن واقع شد و حوادث الوقت که کتابی است نهایت نفیس در
 صد فصل برای بدعات فقراء وقت خود تصنیف نموده در ساله مختصره در علم حدیث و مراسلات
 بسیاری برای یاران خود در آداب و حکم و مواظب و لطایف سلوک نوشته با جمله مر و جلیل القدر
 که مرتبه کمال ذوق الذکر است و آواخر محققان صوفیه است که بمن الحقیقه و شریقه جامع بوده اند
 و بنا گردی و اوجله علما مفتخر و مباهی بوده اند مثل شهاب الدین ططانی که سابق حال او مذکور
 شد و شمس الدین لقانی و خطاب الکبیر و طاهر بن زبان روانی و او را قصیده است بطور
 قصیده جلیانی که بعضی ابیات او این است **شمس** انما لری می جامع لشتانه +
 اذا ما ساجد الزمان بنکته + وان کنت فی غیث و کرب و وحشته + فنادی بزار و قاتل سحرته +
 وفات او در بلاد طرابلس المغرب در ماه صفر سال شصت و نود و نه اتفاق افتاد در حرمه الله علیه
بجته النفوس تصنیف ابو محمد عبد الله بن ابی حمزه است در وی قریب صد
 حدیث را از بخاری انتخاب نموده در دو جلد شرح آن احادیث کرده و بس علوم غامضه و حقایق
 خفیه در آن مندرج ساخته کی از کبار اولیاء الله و عرفا وقت بود کرامات او بسیار است و از
 اعظم کراماتش آنست که وی خود روزی گفته است انتمی بحمد الله انی لم اعص الله قط تا گرد
 رشید ابو عبد الله بن الحجاج صاحب المدخل در مذہب مالکی که مجموعه کرامات و احوال شیخ خود
 نیز نوشته ابن مرزوق خفیه در شرح مختصر خلیل بتقریبی آورده که آن ابن ابی حمزه و نموده
 ابن الحجاج لا یبعد علیها فی نقل المذہب و غرض ازین کلام اعتراض است بر صاحب مختصر خلیل زیرا که
 اعتماد او در نقل مذہب بیشتر بر مدخل ابن الحجاج است و الله اعلم **توسیع** شرح جامع
الصیغ السیوطی تصنیف مافظ العصر ابو الفضل بن ابی بکر سیوطی است در اول دیباچه

بجته النفوس
 تصنیف ابو محمد عبد الله بن ابی حمزه
 شرح جامع الصیغ السیوطی

ارض للناس جميعا مثل ما ترضى لنفسك و انما الناس جميعا كلهم ابناء خبيث
 فلم نفس كفسك و لهم حس ما تحسك و له و ما غيرة الانسان في سعة النوى
 ولكنها والله في عدم الشكل و اني غريب بزيست و اهلها و ان كان فيها امر
 و بها اهل و له تسامح ولا تستوف حقا كله و ابق فلم يستوف قط كره و لا تغفل
 في شئ من الامر و اقتصد و كذا في قصد الامور ذميتهم و له ما دمت حيا فلن الناس
 كلهم فانما انت في الدار المدارات و لا تعلق لغير الله في توبان المهين كافي
 المهتم عارضة الاحوذى في شرح الترمذى تصنيف فاطمى بن بكير بن العجل
 مغربي اندلسي كنهناش ابو بكر محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن احمد معروف بابن العجلي معافى
 اشبيلية و او فاته علماء اندلس و آخر حفاظ النجاست بشرق روني يار رحلت نمود و از علماء
 اجله هر يك از علم نمود و در روايت و سعت تمام حاصل است و علم اصول و خلاف و كلام و ديكر فنون
 را اتقان كلي نمود و با وصف اينهمه كمالات حسن خلق و تحمل اذيار و ثبات دوستي حسن عهد بترتبه
 اتم داشت تولد او در سال چهارصد و چهل و هشت هجرت همراه پدر خود شام رفت و از طرزي بن محمد
 ربي ابو الفضل بن المشرقات و قاضي ابو الحسن طعي بن مشرف و حافظ ملي عبد السلام رحلي و
 بن عبد الله طبري و ديكر بزرگان آن عصر در مكه و بغداد و دمشق و مصر و بيت المقدس و اندلس متفاده نمود
 و از امام ابو حامد غزالي مشير اقتباس طريق همچنين از فقيه ابو بكر ثنائي ابو ذكريا تيرزي از درجهم و تصنيف
 شروع كرد و در علم ادب بلاغت نيز دستي در زد و شت و از محدثين محمد بن سفيان بن عباد و حافظ ابو
 القاسم سبيل و شني بن يحيى عيني شگردان و ايند و او را فراغت مال و ثروت و جاه و انتشار صيت
 بود و قضاء اشبهله نيز بوي متعلق شد و در بن خدمت محمود و خاص و عوام كشت بعد از ان از بن خدمت
 كشيد و شغل تصنيف و درسي افاده اوقات غير ز خود را مصروف كرد و كويند كه بر تبه اجتهاد رسیده
 در حديث و فقه و اصول و علم قرآن علوم ادبيه و نحو و تاريخ تصانيف كزيده از وياد كارت بسبب
 ثروت مال و سخا و مدوح شعر كرد و در شهر نها اشبهله را از مال خود ساخته از تصانيف عمده و غير

صورتها در شيت و بوي و ديكر
 در شيت اين چهار از ديكر

مسی بنواری الفخر و بیت مال او امر تب کرده و پشتاد هزار ورق حجم اوست و آن تفسیر و قرآن
 و خزانه الکتاب و عیان فارس بن علی بن یوسف و پشتاد جلد موجود بود و کتاب قانون اتاویل و
 النسخ و المنسوخ و کتاب احکام القرآن نیز از تصانیف اوست و ترتیب المسالك شرح موطا
 و القبس علی موطا مالک بن انس عارضة الاحوذی شرح جامع الترمذی و کتاب الشکلیین یعنی مشکل
 و مشکل سنت و کتاب البیرون شرح الصحیح و شرح حدیث ام زرع و شرح شیخ الافک شرح حدیث جابر
 الشافعی و کتاب الکلام علی مشکل حدیث السجاء و المجاب یعنی حجاب النور لو کشفه لاحرق سبعه
 وجهه ما انتهی الیه بصره من خلفه و تبیین الصیغ فی تعیین الذیج و تفصیل التفضیل من التمجید التبدیل و
 و مسلسلات و ترجم المبدین کتاب التوسط فی المعرفة لصیحة الاعتقاد و الروع فی العناهل الستة من
 ابداء و الالحاد و شرح غریب الرساله و الاضاف فی مسائل الخلاف و بیت جلد و تخلص مختص
 در علم اصول و خواصم و قواصم و کوآهی و دوآهی و کتاب ترتیب احوال و کتاب لبحار المفقین که معرف
 غواص فی النجوم و غیر ازین تصانیف اوست و کتاب احوال و مشتمل بر قواعد عربیه از انجمن است که
 می گوید که در مدینه السلام از ابو الوفا بن عقیل که امام جابله بود شنیدم که می گفت و لذتایع ام
 در مالیه و در حکم اوست در قربت و حریت از انجمن چون از پدر جدا شد نطفه یقیمت بود و هیچ مالیت
 نداشت آنچه از قدر و منزلت پیدا کرده در شکم مادر کرد پس ابع او کشته چنانچه اگر کسی در زمین کرمی
 مخورده و استخوان او را انداخته رفت پس درخت یار و ارکشت انداخت ملک صاحب زمین است بخورده
 غمنازیر که در وقت خوردن و انداختن استخوانش چه قیمت نداشت و نیز می گویند که از ماهان
 سحره در زمین با بل شنیدم که هر که آخر آیت اند هر سوره نوشته در کلهو خمی و اندازد و سحر مابروی کار
 نشود و نیز می گوید که هنگامی که در مکه معظمه اقامت داشت تراجم کرده بودم که هرگاه ز آب زمزم
 نوشتم ثبت علم و ایمان در خاطر مگذارم خدای تعالی بر من علم را بوفور تمام گشاده خست دین افسوس
 که چرا بنیت عمل مکید و جرعه نوشیدم که توفیق عمل در من کمتر از میل علم است و نیز میگوید که روزی در
 مجلس ابو الوفا بن عقیل در بغداد حاضر بودم که تفسیر قرآن بود قاری بر خواند که حجتیم یوم یلقونه سلام

شخصی جانب چپ من شسته بود و من بر پشت ابو الوفا نشسته بودم بآن شخص است گفت که
 این بیت دلیل صریح بر رویت باری تعالی است در آخرت یا که عرب نمیکوید لغت فلا نالا
 و صوت رویت ابو الوفا این شخص است شنید و در مقام نصرت مذهب اعتزالی نزدی این
 برخواند و گفت که فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه حالانکه منافقین با جماع مرکب ویت
 نخواهد بود من در آنوقت بیاس مجلس عالی میخ کنفتم لیکن در کتاب الشکیکن و نفسیر این آیه نوشته
 که ضمیر یلقونه راجع بنفاق است تعذیر جزاء نفاق دلیل آنکه اگر راجع بجناب باری می بود با
 اخلفوه ما وعدوه میفرمود و اظهار لفظ الله را وجهی تلاش باستی کرد و نیز میگوید که روبرو
 شاعری شهوات بن جبار در مجلس من آمد و در حضور من مجمر آتش بود خاکسترش بالائی
 آتش کشته بود و گفتم درین باب شعر می نظم کن منی البیدیه گفت شکایت نواصی لنا بعد
 سوادها و تستریت عنار موزعاده و از من درخواست که تمام این بیت شما بفرمایند
 من هم منی البیدیه گفتم شبنا کما شکایت و زال شبنا فکنا کما علی میعاد راقم
 حروف گوید هر چند این بیت چندان لطف ندارد لیکن بر قوت طبع و دلالت میکند و از اشعار
 لطیفه و آنست که روزی همراه امیرزاده خوشرو سوار شده برای شکار میرفت در راه آن
 امیرزاده نیزه در دست گرفته بسوی ابن العزلی جنبا فیدان غاز نهاد و غرض و انبساط و
 بازی بود ابن العزلی منی الفورا این قطعه را انشا نمود و برخواند نه رعلی الرحیم طبع
 مَهْفُوعٌ لَعُوبٍ بِالْبَابِ لَسِرِيَّةٌ عَابَتْ فُلُوكَانَ رَحْمًا وَاحِدًا لَا تَقِيَّةٌ وَلَكِنَّ رَحْمَ
 ثَانٍ وَثَالِثٌ وَ شرح اشعار را در تعیین ثانی و ثالث اختلاف است بعضی گفته اند در وگاه
 و بعضی چیزی دیگر گفته اند واضح تر در اسم حروف نیست که مراد از ریم واحد کجا رجنبا فیدان
 و از ثان و ثالث تکریر آن و الله اعلم و نیز از اشعار او است انتنی نوبتی بالیک
 فاهلا لها و تبايتها فقلت اذا استحسنتم عیرکم امرت جفونی بتعذیرها و نیز در
 تشوق بدیار شام میگوید امنک سری و اللیل محمدر بالفجر خیال حبیب قد جی نصیب الفجر

جلا ظلم الظلماء مشرق نوره ولم يخض الظلماء بالافهم الزهر + ولم يرض بالارض الارضية
 مسجدا فضا وعلى الجورى الى فلك يحرق وحت مطايا قدمها لغيره فاطارها
 قسرا على قبة النسر + فصارت ثقلا بالجلالت فوقها وسارت عجا لا تنقى له الزجر + وجر
 على ذيل الحجة ذيلها فمن ثم يبدؤ ما هناك لمن يسرى + ومرت على الجواز بواضع فوقها
 فانما ما مرت به كلفت البدر + وسافت ابرح المجلد من حيد العلى الى + ونيز در وقت اقامت
 مدينه مى كويه لم يسبق الى سؤل ولا مطلب + مذصرت جار الجنب الجيب + لا يتغنى شيئا
 سوى قرينه + وها انا نه قريب قريب + من غاب عن حضرة محبوب + فلست غزيبه
 ممن يغيب + لا تسال المفبوط عن حاله جار كريم + ومحل حصيب لعيش والموت
 هنا طيب لطيب الى كلشي طيب + وفات ودر سال بايضا ونيجاه وربه بوده است
 وورسفر مرده در وقتيكه از مرا كسب كشته متوجه بوطن خود بود در ديهى از ديهات فارس جل
 اورسيده واز انجا نعلش ورا برداشته بفارس وردند وبيرون باب محروق و نعلش
 کردند رحمة الله عليه امام احاديث الاحكام ومختصران المام المجتهد باحاديث
 الاحكام هر دو تصنيف تقى الدين ابن دقيق العيد است در اولش ميكويد كتاب الطهارة
 باب المياه ذكر بيان معنى الطهور وانه الطهر لغيره عن يزيد الفقيه قال حدثنا جابر بن عبد الله
 ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اعطيت خمسا لم يعطهن احد قبلى بصيرت بالرعب مصير
 شهير جعلت الى الارض مسجدا طهورا فاما رجل من امتي در كته الصلوة فيلصل و
 احلت الغنائم ولم يحل لاحد قبله واعطيت المشفاعة وكان النبي يبعث الى قومه
 خاصة وبعث الى الناس عامة متفق عليه من حديث هشام عن يزيد الفقيه اللفظ
 للبخاري انتهى ودر المام بعد از حمد و صلوة ميكويد وبعد فهذا مختصر في علم الحديث
 تأملت مقصودا تأملا ولم ادع الاحاديث اليه المحفلا ولا آلت في وضعه محمرا
 ولا ابرته كيف ما اتفق تهورا فمن فهم مغرا شد عليه يد الصانته وانزله من قلبه

و تعظیم الاغریب ^{میک} انا و مکانه و سمیته بکتاب الامام باحادیث الاحکام
و شرطی فیه ان الامور الاحادیث من وقعه امام من مزیکی رواه الاخبار و کان
صحیحاً علی طریقه بعض اهل الحدیث الحفظ و ائمة الفقهاء ^{بهم} النظر فان کمل منهم
معرفی قصده و سلک و طریقا عرض عنه و ترک و فکل خیر و الله تعالی یفعل به
دیناً و دنیا و یجعله نوراً یسعی بیزاید بنا و یفقه لدا رسته فیه حفظاً و فهما و یلیا هم
بیدر کتب مترا من کرامته عظمه انه هو الفلاح العظیم الغنی الکریم نام ابو الفتح تقی
الدین محمد بن علی بن محمد بن مطهر شیری منقولی است امام هر دو مذہب بود مالکی و شافعی
و کثیر التصانیف است تولد او در سال ششصد و بیست و پنج در شعبان شده در بحر مغرب رنجار
از حافظ زکی الدین بن سدر می ابن الحیمیری و ابن عبد الدائم در مشق سماء حدیث نموده چهل
حدیث تسامی بسند خود تا جناب رسالت جمع نموده و شرح عمده و این هر دو کتاب تصانیف
کریده او است و کتابی در علوم حدیث نیز نوشته و از اذکیار زمان خود علم واسع داشت
اکثر در شغل علم بیداری میکرد و بسیار می نوشت و در اصول و علوم معقوله نیز مهارت تمام
حاصل کرده بود و در دیار مصر چند سال قاضی بود تا آنکه وفات یافت مادر امر طهارت
و آبها خلی و سواس داشت و در اصول فقه مقدمه مطرزی شرح نموده و چهل حدیث دیگر
دارد که در ان احادیث قدسیه را جمع نموده و آنرا اربعین فی الروایه عن رب العالمین نام
وفات او در صفر سال هفتصد و نود و دو واقع شده و در همین سال محدث بلاد مغرب
ابو محمد عبد الله بن محمد هرون قرطبی نیز وفات یافته مردم زمان او را یقین بود که عالمی که بر سر
هفتصد سال موعود است اوست و از طریق تصوف نیز بهره وافر داشت و صاحب کرامات
و خوارق بود تحقیق مذہب مالکی از پدر خود نموده و مذہب شافعی را از شیخ عزالدین بن عبد
السلام اخذ کرده و در فقه هر دو مذہب استاد کامل گشته چون حکامته ثار روداد و افواج
ستم مواج آن اشیقا بیدار شام توجیه نمود حکم سلطانی نهاد که علی جمع شده ختم صحیح بخاری

بخواتم یک میعاد باقی بود که از ابراهیمی و زمره کذاشته بودند و استند که روز جمعه ختم نمایند
 شیخ تقی الدین در جامع تشریف آورد و از علمای حاضرین استفسار نمود که ختم بخاری نموده
 گفتند که وظیفه یکروز باقیست میخوایم که روز جمعه ختم کنیم فرمود که مقدمه فیصل شد و روز وقت
 عصر فرمود تار شکست فاحش خورده بر پشت مسلمانان در فلان صحرا متصل فلان بحال خوشی و
 خوری مقام کردند مردم گفتند که این خبر را شائع نکنیم گفت آری بعد چند روز مطابق در برید
 سلطان خبر رسید و روزی در مجلس او شخصی بی ادبی کرده فرمود که خود را بدست مرک سپردی
 این کلمه سه بار فرمود و آن شخص بعد سه روز مرد و یکبار برادر امیری ظالم را بجا نبرد
 حق او فرمود که هلاک شود همان قسم واقع شد و این جنس قصص و حکایات و بسیار است و
 اوقات شب را تقسیم کرده بود پاره در مطالع کتب حدیث می گذرانید و پاره در ذکر و تجمید
 و بیچگاه در شب خواب نموده و بعضی اوقات بر تلاوت یک آیه اکتفا میفرمود و تا طلوع فجر از آنجا
 تلاوت میکرد شبی از شبها در تجمید این آیه رسید قَدْ أَنْفَخْنَا فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ
 وَلَا يَتَسَاءَلُونَ و مادام صبح همین آیه را تلاوت فرمود امام نووی بسوی او خطی نوشته بود که
 در این بیت مندرج بوده اکل زمان و احدی قیدی به و و هذا زمان انت لا شك
 و احده و و اورا نیز مثل نظم بود از افاضت طبع او است و تمینت ان الشيب عاجل المشي هو قور
 معنی نه صائی مراده و لا خد من و عصر الشبا و النشاط و اخذ من عصر المشيب و قار و
 وله ايضا و الا ان نبت الکره اعلی مهرها و فاجر من اضحی لذلك باد الا و تسو بح العقل
 المکن معاجلا و بالنا و الغلین المهل آجلا و و ايضا له و يقولون لی هلا نضمت الی
 العلاه مما له عیش الصابر المتقن و هلا شدت العیش حتی تحلما بصرا لی ظل
 الجناب المرفع و فیهما من الاعیان من فیض کفیه و اذا شاء روی سیه کل بلقع و فیهما
 ملوک لیس نجفی علیهم و تعین لون العلم غیر مضیع و فیهما شیوخ الذین الفضل و الاولی
 شیر الهم بالعلی علی اصبع و فیهما و المهانة ذلة و فقه و انبر و اقصد ما سیرت فک و

و اقترع فقلت نعم اتبعی اذا شئت ان اری دلیلاً مهاناً مستحقاً بموضعی + و
 سعی اذا ما لک فی طول موقفی + علی ما ب محجوب النفاذ منعی واسعی + اذا کان التفاف
 طریقتی + اروح واعذ فی ثنایا التصنع + واسعی اذا لم یبق فی نفیة + الداعی بها حق التعمی
 والتورع + فکم بنی ارباب لصدور محالسا + تشبیهانار العضا بین اضلع + فکم
 بنی ارباب العلوم واهلها + اذا جشوا فی مشکلات یجمع + مناظره تجمی النفوس فتدق
 وقد شرعوا فیها الی شتد مشرع + من السقم المرزی بمنصب اهل + والصمت عن حق
 هناك مطیع + فاما ترف مسلک الدین النقی + واما تلقی غصه المتجرع + بالجملة اکثر علی
 محقق این فن شریف جاء وازند که میگوید از زبان صحابه تا زبان شیخ مذکور در معانی متون
 حدیث آنقدر تدقیق و اسماعان نموده که این عزیز بعمل آورده و هر کراشاید این مقال مطلوب باشد
 شرح او را که قطعه از المام نوشته است بمعان نظر مطالعه نماید که چه غرور و دقت سپناید و در حدیث
 بر این عازب نکر که امرنا رسول الله صلیم سبع وثمانین سبع است چهار صد فائده استنباط نموده است
 همه را بتقریب شایسته او فرموده جزا الله و شیخ مذکور در تعظیم علم حدیث و اهل آن به الفقه تمام نموده
 و اهل دنیا را در نظر سواد قدری و واقعی نداده بودند و در صحنه سراوان بر جمع کتب این فن شریف
 داشت و اکثر دیون و مقروض می بود بسبب خریدن کتابهای این فن او را حق تعالی کشف
 خواطر قلبی ب کشف وقایع و حوادث هر دو برابر عطا فرموده بود چنانچه ملازمین مجلس او درین
 دفتر دفتر از ان بزرگوار حکایت کرده اند و مرد مصنف بود و زوری شخصی پیش او آمد و گفت که
 من تردد در ویشی جاهل رفتم که مراد نماز و سوسه و خطرات بسیار می آید و در بنجیده می شوم آند روی
 در جواب فرمود که افسوس بر ان دل که در وی غیر خدا بگذر بسبب این خوف و علت و سوسه از حق
 زائل گشت شیخ ابن مقبل العید گفت که این در ویشی جاهل تر دمن بهتر از هزار فقیه است را قم حروف کو
 که بعضی از متفقه علمای درین سخن او در آویخته اند و گفته که این خلاف حدیث جمیع است که فقیه
 واحد است علی الشیطان من العت عابد لیکن نفهمیدند که سر حیز آند روی ویشی اصطلاحات فقها و نظا

جابل بود اما در حقیقت نفع در دین نصیب و بود و مراد از حدیث شریف همین نفع است که در کسی که تکلم
 با اصطلاحات نماید و از معانی مقصود شایع غافل بود و کتاب **لشفاف بتعریف حقوق**
المصطفی تصنیف قاضی عیاض رحمه الله علیه و در حق آن کتاب علماء و شعرا اطالالت و
 ثنا نموده اند چنانچه لسان الدین الخطیب لسانی میگوید: شفاء عیاض للصدور و شفاء
 و ليس الفضل قد جواد حفاء و بدت بر لم یکن لنجر بلهاک سعری الاجر و الذکر انجمیل کفأه
 و فی انبی الله حق و فاء و اکرم اوصاف الکرام و فاء و جاء به بحار نفیق الفضله
 علی البحر طعمر طیب و صفاء و حق رسول الله بعا و فاته و رعاه و اعقال المحقق حفاء و هو
 الذجر یعنی فی الحیاة عفا و و تبرک منه المتبیین فاء و هو الاثر المحقق لیسین الیه و ثور
 ولا یخشی علیه عفا و مرصت علی الاطناب نشر فضله و و تجید لوسا عدنی فاء و و ابو زین
 بر احمد بن عبد الحمید از وی رُفدی که در بجایه سکونت و شت گفته است کتاب **لشفاف** و شفاء
 القلوب و قد ائتلفت شمس برهانه و فاکرم به ثم اکرم به و و اعظم مدی الدهر
 من شانده و و اطالع المرء مضمون و رسا فی الهدی صلایمانده و و جاء بروض
 النقی ما شقا ارا حیرازها را فنانده و و نال علوما ترقیه فی و ثریا السماء و کیون
 فلما در ابی الفضل و حری و فی لوری نیل حسانه و یقر قد نبی الهدی و و غیر
 الا نام نبیانده و فجازاه رنه خیر بخرا و و جاء و علیه نعضانده و و منه الصلوة علی
 المحبتی و و اصحابه ثم اعوانده و مدی الدهر لا ینقضی و و ایما و لا ینشی طول
 ازمانده و و برادرزاده قاضی عیاض و زری عم خود را بخواب دید که همراه آنحضرت صلعم مرتختی از
 زرشته است بیدار این حالت موشی و توهمی لائق حال گشت علم و فهمید و گفت ای برادرزاده من
 کتاب **شفاف** را محکم گردان تا تسک کن گویا اشاره کرد باینکه این مرتبه مرا از کرامت این کتاب حاصل شد
 بالجمله این کتاب از عجایب کتب مصنفه این باب است و خیلی مقبول افتاده و او را مصنفات دیگر تطبیق
 و مقبول بسیار است از آنجمله است مشارقی لانا و علی صحاح الآثار و آن کتابی است که در حق و گفته اند

که اگر باب زر نویسند و بجا هر وزن کنند حق او دانشود و از آنجمله است کمال العلم فی شرح
 صمیم سلم و در حق او مالک بن جریر گفته است من قبله الا کمال کان کلاماً ۷ فی علمه وزیر المحافل
 و کتاب العلم کنوز الهاء ۷ تفید نفعاً عاجلاً و اجلاً ۷ و لیس من کتب عیاض عوض ۷
 فانه کان اماماً فاضلاً ۷ و از آنجمله است کتاب المستنط فی شرح کلمات مشکه و الفاظ مغلطه
 اشتملت علیه الکتاب المدونه و المختلطه درین فن مثل آن کتاب تصنیف نشد و مشهور بتنبیاه کشته
 و این نام بروی غالب مد و در حق ابو عبد الله نور زری شارح سقراطیه گفته است که کانی نزد
 فی کتاب عیاض ۷ آنزه طریقه میری ریاض ۷ فاجنی که از هزار بالغته ایچنه
 و اگر عمنها فی الذی عیاض ۷ و نیز از تصانیف اوست ترتیب مدارک و تقریر المسالك
 لمعرفة اعلام مذمب لک کتاب لاعلام مجدد و قواعد الاسلام و کتاب الامناع ضبط الروا
 و تفسیر السماع و بغیة الراید لما تضمنه حدیث ام زرع من الفوائد و کتاب بغیة در بیان شیوخ خود
 بمعجم شیوخ الی علی التصدیف و نظم لبرهان علی صغر جرم الاذان و از تصانیف نامم او مقاصد جان
 مایزم الانسان جامع التاریخ که بسیار محیط و مستوعب و جمع شده و عده الکاتب و بغیة الطالب
 غیر ذلک کینت و ابو الفضل و نام او عیاض بن عمر و قیل عمرو بن موسی بن عیاض بن محمد بن
 موسی بن عیاض بن حصی بن یحییة و عاده هله ماکنه و عاده مکره که بحکات الثلاث و بار موده نسبت
 به حسب که قبیلہ است از خیره و اصل درین سکونت داشتند قاضی مذکور در سبته که از شهر عزب سوله
 در میان طرصد و جل شش و نشو و نمایی او در میان شهر اتفاق افتاد و لهذا در استی خیر کونید اول از علما
 شیخ خود استغاث و نمود بعد از آن بطرف اندلس طس طس فرمود و از آنجا آمد و بن یحیی بن عیاض بن الحجاج
 ابو علی صدق اخذ احادیث و توفیق کرد در معرفت علوم حدیث و توفیق و کلام عربی و نام و انسای نهان
 کلی داشت و همین سبب اشعار بآورد و از آنجمله این قطعه که در وقت احوال از قمر طبعه نظم نموده
 اقول و قد جدل و تحال و غر و غر و حدانی و زمت الفراق کابی ۷ و قد غشت من کثر
 و صارت ثمار من نوا و کثر ابی ۷ و لیس الا و قتیة استخها ۷ و داعی الا حیا لک الحیا ۷ رعی الله

خبرنا تا تقریبه العیال و مقول بالله بالعالم السواکب و حیا زکامای منتم قد لفته طلیق
 المچار مستلان الحیوانیه اختوانا با دیونها کز کرمه معاهد جارا و مودات صاحب
 عدوت لهم من بریم و اختفاهم کافی فی عمل قادری و قدرنا حق قدره لاله کاشته بودند نظر
 قاضی افتاد و باد مندی و زید و شاه خانی که در میان آن زراعت می چید این قطعه نظم کرد و تشبیه غریبی که
 افتاده انظر الی النور و حمامه و قد هاست بحیران الی یام کما سها خضر مهزوه
 و شقایق النعمان فی الجراح کتاب المصباح للبعوی آنچه از احادیث درین کتاب است
 یکی چار هزار و هفتصد و نود و سه حدیث و صحاح زنجاری و سلم و هزار و پانصد و بیست و چار
 و در میان این بی داود و غیره و هزار و دویست و نه از عجایب اتفاقات انکه ابتدای این کتاب
 ثبت واقع شده و نیت سرکار است ختم این کتاب بر لفظ آخره است که از آخر شدن کتاب خبر
 رسد و زیرا که برین حدیث ختم کرده در فضل جان و در باب ثواب بنده الایمه که آخرین ابواب است
 میگوید عن ابی هریره عن ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال و ددت انی را سیت اخرا
 الذین بانوا لک بعدی و انما فطهم علی الحوض و عن انس عن قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

مثال امتی مثل المطر لا یدری و له خیرام اخره

ماده تاریخ از تاریخ طبع مولانا غلام رسول صاحب		
ماحوال اکابر خوش بیانی	رهبیستان ارباب اجاد	غیر از این کتاب بی نظیر است
شکفته جایگاهش لاله و گل	بهشت خشن میل دستانی	رگهای فواید گلستانی
عجب باع و عجمه باغبانی	خاک مولوی عبدالعزیز	نیش جانقرانی طالب دین
فلک پشت خمیده گشت جوین	نی میزدن مثل و نشانی	امحدث دهلوی فرد الزمانی
که گشته کو ز هر بد گمانی	بیای شایق اتباع	ز صاحبیت او کرد تحقیق
بطبعش احمد جامی شایب است	بود ز آفات و خط و امانی	بخر چندین جمادی داده جان
خرد گفت از بعد از زمانی	به بخیری که میسر بد که این صفت	بو صفت و مع او در ضمن تاریخ
		بگو سر سبز تازه بوستانی

کتاب المصباح للبعوی

۱۔ اگر کسی نے اس کتاب کو پڑھا تو اس کا دل پاک ہوگا اور اس کا دل اللہ کے پاس پہنچے گا۔
 ۲۔ اگر کسی نے اس کتاب کو پڑھا تو اس کا دل پاک ہوگا اور اس کا دل اللہ کے پاس پہنچے گا۔
 ۳۔ اگر کسی نے اس کتاب کو پڑھا تو اس کا دل پاک ہوگا اور اس کا دل اللہ کے پاس پہنچے گا۔
 ۴۔ اگر کسی نے اس کتاب کو پڑھا تو اس کا دل پاک ہوگا اور اس کا دل اللہ کے پاس پہنچے گا۔
 ۵۔ اگر کسی نے اس کتاب کو پڑھا تو اس کا دل پاک ہوگا اور اس کا دل اللہ کے پاس پہنچے گا۔
 ۶۔ اگر کسی نے اس کتاب کو پڑھا تو اس کا دل پاک ہوگا اور اس کا دل اللہ کے پاس پہنچے گا۔
 ۷۔ اگر کسی نے اس کتاب کو پڑھا تو اس کا دل پاک ہوگا اور اس کا دل اللہ کے پاس پہنچے گا۔
 ۸۔ اگر کسی نے اس کتاب کو پڑھا تو اس کا دل پاک ہوگا اور اس کا دل اللہ کے پاس پہنچے گا۔
 ۹۔ اگر کسی نے اس کتاب کو پڑھا تو اس کا دل پاک ہوگا اور اس کا دل اللہ کے پاس پہنچے گا۔
 ۱۰۔ اگر کسی نے اس کتاب کو پڑھا تو اس کا دل پاک ہوگا اور اس کا دل اللہ کے پاس پہنچے گا۔

